بسم الله الرحمن الرحيم

دکتر صدیق

و

شهریار

گردآورنده:
ائلدار محمدزاده صدیق

۱۳۸۸

سرشناسه: محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۲۴ -
عنوان و نام پدیدآور: دکتر صدیق و شهریار/ تالیف [صحیح: گردآورنده] ائلدار محمدزاده‌صدیق.
مشخصات نشر: تهران: تکدرخت، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۲۲۵ ص. شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۵۹-۰۹-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیپا. یادداشت: کتاب حاضر مجموعه مقالات دکتر حسین محمدزاده‌صدیق درباره شهریار است.
موضوع: شهریار، محمدحسین، ۱۳۶۷-۱۲۸۵.-- نقد وتفسیر. موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- ترجمه شده از ترکی. موضوع : شعر ترکی -- ایران -- قرن ۱۴ -- تاریخ و نقد
شناسه افزوده: محمدزاده صدیق، ائلدار، ۱۳۵۸ -
رده بندی کنگره: PIR۸۱۲۹/م۳د۸ ۱۳۸۸. رده بندی دیویی: ۸فا۲۱/۶۲

انتشارات تکدرخت

دکتر صدیق و شهریار

گردآورنده: ائلدار محمدزاده صدیق

ناشر: تکدرخت / تاریخ نشر: ۱۳۸۸ / محل نشر: تهران / نوبت چاپ: اول
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه / چاپ: اول
آماده سازی: مؤسسه غیرتجاری دانش سهند و سبلان/ تلفن: ۶۶۷۲۵۵۵۹
شابک: ۵- ۰۹- ۵۵۵۹- ۶۰۰- ۹۷۸

فهرست

مقدّمه ۷
آسان‌خوانی متون ترکی ۱۴
۱. برگردان مکتوب منظوم محمد راحیم ۱۷
۲. فتح باب نوین در شعر فارسی ۲۹
۳. برگردان‌های فارسی از منظومه‌ی حیدربابایا سلام ۶۹
۱ـ۳. برگردان نخست ۷۰
۲ـ۳. برگردان دوم ۷۱
۳ـ۳. برگردان سوّم ۷۴
۴. حافظ و شهریار ۸۱
۵. شهریار و حبیب ساهر ۹۵
۶. شهریار و فضولی ۱۰۵
۷. شهریار و حسرت ۱۱۱
۸. مقدمه بر ترجمه‌ی حسین منزوی از حیدربابایا سلام ۱۲۷
۹. شهریار و هجری‌دده ۱۴۳
۱۰. هشته‌سره سلام ۱۴۷
۱۱. شهریار شعرینده اؤلچۆلر و بؤلگۆلر ۱۴۹

۱۲. نقدی بر نمایش موزیکال حیدربابایا سلام ۱۶۱
۱۳. شعور مذهبی، مردمی و ملی در شهریار ۱۷۳
۱- ۱۳. شعور مذهبی در شهریار ۱۷۴
۲- ۱۳. شعور مردمی ۱۷۶
۳- ۱۳. شعور ملی ۱۸۱
۱۴. ترجمه‌ی گیلکی از حیدربابایا سلام ۱۸۵
۱۵. بیزیم کندین کئچن گؤنلری ۱۹۳
۱۶. مقدمه بر یک ترجمه‌ی فارسی از حیدربابایا سلام ۱۹۷
۱۷. مقدمه بر کتاب: از حیدربابا تا سهندیه ۲۰۱
۱۸. شهریار و سهند ۲۰۷
۱۹. سیری در سهندیه ۲۱۳
۲۰. سال‌شمار زندگی و حیات ادبی شهریار ۲۱۷

مقدّمه

شهریار، شاعر پرآوازه‌ی آذربایجان در قلمرو ادب و فرهنگ ایران، از چنان اعتبار و خلّاقیت شگفت‌انگیز هنری و مرتبه‌ی والای سخن‌سرایی برخوردار است که در پهن‌دشت سرزمین ایران کمتر جایی را می‌توان یافت که نام و نشانی از سروده‌ی او نباشند. و شمار اندکی از مردم باسواد را می‌توان دید که بیتی، قطعه‌ای و غزلی از شهریار را بر لوح خاطر نسپرده باشند. و این نشانه‌ای از نفوذ معنوی کلام شاعر بر سراچه‌ی دل آشنا و بیگانه است.

محمد حسین بهجت تبریزی متخلّص به شهریار، با منظومه‌ی *حیدربابایه سلام* و اشعار ترکی خود شهرت جهانی یافت، و توجّه شاعران و نویسندگان جهان را به سمت خود معطوف کرد.

شهریار از روستای «خشکنا» در بخش «قره چمن» آذربایجان برخاسته، و در آغاز نوجوانی سرنوشت، وی را برای ادامه‌ی تحصیل به تهران کشانید. او شاهد فرهنگ و آداب و رسوم متفاوت‌تر در تهران بود. و شاعر جوان ما به اقتضای طبیعت جوانی و جاذبه‌ی تبلیغیِ ظاهر فریبانه‌ای که دست‌اندرکاران سیاست‌های استعماری

راه انداخته بودند، به سروده‌هایی پرداخت که گرچه در باطن، انگیزه‌ای جز شور و شوق اصلاح‌طلبی نداشت، لیکن خود، سال‌ها بعد به‌سان هر آدم منصفی بر منقصت چنین نوشته‌ای انگشتِ ایراد نهاد.

او در اندیشه، وجدان و احساس خویش، صداقت و سادگی یک انسان برخاسته از روستاهای خوش آب و هوای آذربایجان را داشت و از چنین عینکی به جهان پیرامون خود می‌نگریست، ولی گذشت روزگار، فروپاشی نظام دیکتاتوری در شهریور ۱۳۲۰، آزمایش‌های فردی و تجربه‌ی تلخ زندگی، روزن آگاهی و شناخت را نیز پیش روی جوانِ ساده‌ی آذربایجانی ما گشود و او را از تنگنای محدودیت‌های مادّی و معنوی که وجود خاکی او را فرا گرفته بوده، رهانید. او چه زود دریافت که خزف را صدف، و خرمهره را گوهر می‌پنداشته است.

ببین به جلدِ سگ پاسبان چه گرگان‌اند،
به جان خواجه که این شیوه‌ی شبانی نیست.

سال‌های پایانی تحصیلات دانشگاهی‌اش بود که به دلیل گرفتاری در دام عشق‌های خامی، آتش درون و سوز و التهاب شاعر شعله‌ور شد و تحوّلات درونی، او را به اوج معنوی ویژه‌ای کشانید، تا جایی که از بند علایق دست شست و در سلک صاحب‌دلان درآمد و سروده‌هایش رنگ و بوی دیگری یافت. شاعر در آغازین دوران جوانی به وجهی نیکو از عهده‌ی این آزمون «درد و رنج» برآمد و پایه‌ی هنری آن به سرحدّ کمال معنوی رسید.

مجموعه‌ی «حیدربابایه سلام» از معروف‌ترین آثار ادبی شهریار است که بازگو کننده‌ی خاطرات دوران کودکی و نوجوانی اوست. حیدربابا نام کوهی است، رو به

روی دهکده‌ی «قیش قورشاق». شهریار از این دهکده به عنوان گهواره‌ی خاطراتش نام می‌برد. این روستا در کنار رودخانه و در فاصله‌ی میان «قره چمن» و «شنگیل آباد» واقع شده است.

حیدربابا در این شعر به عنوان یک کدخدای دائمی دهکده استخدام می‌شود که همیشه بر اوضاع مسلّط بود. و همچون چشم تاریخ شاهد وقایع و ضبط کننده‌ی اعمال مردم و نیز بیانگر ناله‌های شاعر است، تا آن که آن را به گوش آفاق برساند.

شهریار خود را همواره مدیون و بدهکار آذربایجان می‌داند و در این باره می‌گوید:

« شعرایی که در کودکی با کوه و جنگل و دریا سر و کار داشته و در آغوش طبیعت ناب پرورش یافته‌اند، می‌دانند که رؤیاهای شیرین آن ایّام، بعدها گنجی را تشکیل می‌دهند که در دوران نویسندگی همیشه در آستین و در دسترس استفاده است. برای من نیز چنین بوده، از این رو به زادگاه خود شاید بیش از بسیاری از دوستان کودکی بدهکار باشم. در آثار خود کم و بیش از موطن خود یاد کرده و هرگز قانع نشده‌ام.»[۱]

استاد شهریار، «حیدربابایا سلام» را بین سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ به نظم کشید و این اثر تا کنون به ۲۵ زبان دنیا ترجمه و منتشر شده است.

***

سی و نه سال پس از تولّد شهریار در قره چمن، یعنی در سال ۱۳۲۴مردی در محله‌ی سرخاب تبریز دیده به جهان گشود که نقش مهم و سازنده ای در حفظ و

---

[۱] مقدمه‌ی استاد شهریار بر حیدر بابایه سلام، انتشارات پیوند، تبریز.

گسترش فرهنگ و زبان ترکی آذربایجانی نه تنها در ایـران، بلکـه در جهـان داشـته است.

حسین محمدزاده صدیق (حسین دوزگون) که در دامان مادری شـاعر و هنرمنـد، پدری مؤمن و باتقوا و پدر بزرگی دلیر و جنگجو - که از سرداران ستّارخان به شـمار می‌آمد- بزرگ می‌شد، هم عشق و علاقه به ادبیات و فولکلور سرزمین مادری خـود پیدا می‌کرد و هم غیرت و شجاعت پدربزرگ خود را به دست می‌آورد.

«حسین دوزگون» در دوران جوانی به خاطر اشعار و ترجمه‌های متعـدّدی کـه از ترکی به فارسی و یا بالعکس داشت و به خاطر ایـدئولوژی و طـرز تفکّـرش شـهرت یافت.

او به همراه صمد بهرنگی و بهروز دهقانی دوستان صمیمی و همفکرانش نقـش مهمّی در جمع‌آوری و نشر فولکلور و ادبیات محلّی آذربایجانی داشت.

آثار و نوشته‌هایش در دوران جوانی در مجله‌های خوشه، وحیـد، امیـد ایـران بـه چاپ می‌رسید و خود سردبیر دو هفته‌نامه‌ی فرهنگ و اجتماع، ویژه‌نامه‌ی مهد آزادی بود.

دکتر حسین محمدزاده‌ی صدیق، تاکنون صدها مقاله و کتاب علمی، تحقیقاتی و ادبی تقدیم به آذربایجان عزیز کرده‌انـد. سـنگ‌نبـشته‌هـایی کـه تـصحیح و منتـشر کرده‌اند، ترجمه‌های نغز و شیوا به زبان ترکی آذربایجان، آثار تحقیقـاتی و پژوهـشی گسترده، انتشار ده‌ها نشریّه و تربیت ده‌ها متخصّص و پژوهـشگر آذربایجـانی، تنهـا بخشی از خدماتِ ابرمردی است که خود را وقف آذربایجان و ایران کرده است.

من که از کودکی شاهد این ایثار و فداکاری هستم، درمانـده از توصـیف آنـم، و تلاش خواهم کرد تـا بتـوانم «راهـی» را کـه ایـشان ایجـاد کـرده، حفـظ کـنم تـا آیندگانمان آن را به سرمنزل مقصود برسانند.

حسین دوزگون و دوسـتانش در آن برهـه‌ی زمـانی و جـوّ سیاسـی، اجتمـاعی و فرهنگی ناشی از حکومت پهلوی در ایران، طرز فکر خاص خود را داشتند و از طرفی به خاطر تلاش‌ها و زحماتی که برای گسترش و حفظ زبان و فرهنگ مادری خود - که با توجّه به سیاست‌های پهلوی در آستانه‌ی نابودی قرار گرفته بود- می‌کـشیدند، از شاعران و نویسندگان آذربایجان توقّع همراهی و همفکری داشتند که در این بـین می‌توان به استاد حبیب ساهر (پدر شعر نو آذربایجـانی) و بولـود قـاراچورلو «سـهند» اشاره کرد که اشعار نغز و شیوای آنان، رشته‌های تئوریسین‌ها و آنالیزورهای پهلـوی را پنبه می‌کرد و مهر باطلی بر افکار شوونیسم پهلوی در ذهـن جوانـان آذربایجـانی بود.

شاید در این بین جای سید محمـد حـسین بهجـت تبریـزی خـالی بـود، او کـه شاعری پرآوازه و شهیر بود، به دنبال غزل‌های عاشقانه و نغزی بـود کـه صـد البتّـه خدمت بزرگی به زبان و فرهنگ فارسی در ایران بود.

همین موضوع سبب مخالفت و انتقادات گسترده‌ی ناشی از شور جوانی و غیـرت غیور مردانی می‌شد که خود را در حال مبارزه بـا سیاسـت‌هـای شوونیـستی پهلـوی می‌دیدند، که در این راه چه شکنجه‌ها که نشدند، و چه زندان‌ها که نکشیدند، و چـه شهدا که تقدیم نکردند، و در داغ از دست دادن دوستانی که نشستند.

این‌ها، همه و همه سبب اعتراض‌ها، عصبانیّت‌ها و رودررویی‌هایی می‌شد که در پاسخ به افکار شوونیستی رژیمی بود که می‌خواست بخش قابل توجّهی از فرهنگ ایرانْ زمین را منکر شود.

اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی و روی آوردن شهریار به سمت مردم و سرودن اشعاری برای انقلاب و امام (ره) و بسیج و انتشار *حیدر بابایا سلام*، به نگاه مبارزین و اندیشمندان آذربایجان نسبت به این استاد غیر قابل انکار شعر فارسی که افتخار ایران و آذربایجان به شمار می‌رود، تغییر کرد و شهریار به آغوش ملّت خود بازگشت.

* * *

اما آنچه که من در این مجموعه به دنبال آن هستم، انعکاس بخشی از تحقیقات و یادداشت‌های علمی و ادبی پدرم درباره‌ی شهریار و نقش آن نوشته‌ها در فرهنگ ایران زمین است.

مردی که شاگردانش بارها به دیدار شهریار شتافتند و جلسات و گفت‌وگوهای خصوصی فراوانی را برای همراه کردن او با سیل غیر قابلِ مهار مردمی داشتند.

دکتر حسین محمدزاده صدیق بعد از انقلاب اسلامی همواره احترام خاصی برای شهریار قائل بودند و تلاش بسیاری برای معرفی آثار و اشعار او داشتند که این موضوع در مقاله‌ها و مقدمه‌های متعدّدی که ایشان درباره‌ی استاد شهریار نوشته‌اند، پیداست.

هدف از تدوین این مجموعه بیان اقدامات متعدّد استاد دکتر حسین محمدزاده صدیق در زمینه‌ی شهریارپژوهی و معرفی شایسته‌ی وی به عاشقان فرهنگ و ادبیات سرزمین پهناور ایران در سرتاسر جهان است. روش من در تنظیم مقالات

شهریارپژوهی پدرم، به اعتبار تاریخ نگارش و انتشار آن‌ها بوده است که در صدر هـر بخش توضیح کافی در این باب داده‌ام. پای ملخی است که به پیشگاه ولـی نعمتـان خود آورده‌ام. و چه زیبا گفته است، شهریار ملک سخن:

حیدر بابا ایگیت امک ایتیرمز،
عؤمؤر گئچر افسوس بَره بیتیرمز.
نامرد اؤلان عؤمرۆ باشا یئتیرمز،
بیزده و الله اؤنوتماریق سیزلری،
گؤرنمه‌سک حلال ائدین بیزلری.

ائلدار محمدزاده صدیق
پاییز ۱۳۸۷.

آسان‌خوانی متون ترکی

برای آسان‌خوانی متون ترکی، برخی تغییرات در نگارش کلمات ترکی و کلمات دخیل عربی و فارسی در این کتاب اعمال کردیم که در جدول‌های زیر نشان می‌دهیم:

۱. جدول واک‌نگاری

نشانه‌های‌واکه‌های‌ترکی	مثال	معادل حروف لاتین	
آ ، ـا	آلماق (گرفتن)	A , a	almaq
ا، َ ، ـه، ه	ال (دست)	Ə, ə	əl
ای، ـیـ ،ی	ایلان (مار)	İ, i	ilan
اٻ، ـٻـ ، ٻ	قٻزٻل (طلا)	I, ı	qızıl
اوْ، ـوْ، وْ	سوْل (چپ)	O, o	sol
اؤ، ـؤ، ؤ	سؤز (سخن)	Ö, ö	söz
او، ـو، و	اولدوز (ستاره)	U, u	ulduz
اوٚ، ـوٚ، وٚ	دوٚزمک (چیدن)	Ü, ü	düzmək
ائـ ، ـئـ ، ۀ	یئل (باد)	E, e	yel

۲. جدول آواک‌نگاری

نشانه‌های‌آواک‌های ترکی	مثال	معادل حروف لاتین	
ب/ بـ/ ـبـ / ـب	بوز (یخ)	B, b	buz
پ/ پـ / ـپـ/ ـپ	اؤپمک (بوسیدن)	P, p	öpmək
ت/ تـ/ ـتـ/ ـت	توی (جشن)	T, t	toy
ث/ ثـ/ ـثـ/ ـث	ثریا	S, s	Sürəyya

can	C, c	جان	ج/ جـ/ ـجـ/ ـج
çaxmaq	Ç, ç	چاخماق (آتش زنه)	چ/ چـ/ ـچـ/ ـچ
Həvva	H, h	حوّا	ح/ حـ/ ـحـ/ ـح
xaliq	X, x	خالیق	خ/ خـ/ ـخـ/ ـخ
daş	D, d	داش (سنگ)	د/ ـد
zövq	Z, z	ذؤوق	ذ/ ـذ
bir	R, r	بیر (یک)	ر/ ـر
ziğ	Z, z	زیغ (گِل)	ز/ ـز
jalə	J, j	ژاله	ژ / ـژ
sərin	S, s	سرین (خنک)	س/ سـ/ ـسـ/ ـس
şəhid	Ş, ş	شهید	ش/ شـ/ ـشـ/ ـش
sidq	S, s	صیدق	ص/ صـ/ ـصـ/ ـص
zəlalət	Z, z	ضلالت	ض/ ضـ/ ـضـ/ ـض
Tur-e Sina	T, t	طور سینا	ط/ ـط
zill	Z, z	ظلّ	ظ/ ـظ
Cə`fər	`	جعفر	ع/ عـ/ ـعـ/ ـع
bağ	Ğ, ğ	باغ	غ/ غـ/ ـغـ/ ـغ
fəna	F, f	فنا	ف/ فـ/ ـفـ/ ـف
qaş	Q, q	قاش (ابرو)	ق/ قـ/ ـقـ/ ـق
kəsmək	K, k	کسمک (بریدن)	ک/ کـ/ ـکـ/ ـک
gəzmək	G, g	گزمک (گشتن)	گ/ گـ/ ـگـ/ ـگ
diləyim	Y, y	دیله‌گیم (آرزویم)	گ/ گـ/ ـگـ/ ـگ
lalə	L, l	لاله	ل/ لـ/ ـلـ/ ـل
miskin	M, m	میسکین	م/ مـ/ ـمـ/ ـم
incə	N, n	اینجه (ظریف)	ن/ نـ/ ـنـ/ ـن
vaxt	V, v	واخت (وقت)	و/ ـو
hilal	H, h	هیلال	ه/ هـ/ ـهـ/ ـه
yaban	Y,y	یابان (دشت)	ی/ یـ/ ـیـ/ ـی

۰۱

برگردان مکتوب منظوم سهند به شهریار

بولود قاراچورلو (سهند) سخن‌پرداز مرحوم آذربایجانی، مکتوبی منظوم، خطاب به شهریار دارد که پدرم آن را در سال ۱۳۴۷ در تبریز در روزگار دانشجویی به فارسی برگردانده و در مجموعه‌ی «ادبیات در عصر نوین» که با استفاده از امتیاز روزنامه‌ی «عصر نوین» به صاحب امتیازی احمد بنی احمد چاپ می‌کردند، انتشار دادند و سپس در کتاب «دو سهندیه» چاپ کرده‌اند.

خامه‌ام بر یک دست و ورق کاغذم به دست دیگر،
پری‌خیالم از در و دیوار سرک می‌کشد.
سر در هوای گردش در باغ دلدار دارم،
در به رویم بسته است، ره از کجا یابم؟

یار دلنواز من در پشت بنلاد دیوار،
باغی فراز افکنده است، با آب بلورین.
به انار یاقوت‌گون و بهی کهرباسان،
و طاقی فیروزه‌آسا و دیوار اشکوفه‌ای!

زهره بر ایوان کبودش ساز بر دست دارد،
و کیوان بر بالای بارویش زه بر کمان کشیده است.
من با این نمدین‌کلاه و ساز شکسته‌ام،
چونان شاینده‌ی ورود به کاخ او باشم؟

که وی، این حشمت و جلال،

در فرا رویم تواند نگشاد!
اختلاط شاه و ایلاتی کجا؟
من، نمدین‌کلاهم و او شهریار!

اذن از «حیدربابا» ستانم باید،
که پاسخ «نه» ننیوشم.
فرمان شهریار را هم پیش خود دارم:
«مگر می‌شود شعرا همدیگر را نبینند؟»

من سهندم، کوهی سرافراز،
آتش عشق درونم خاموشی بنشناسد!
گرچه ابرهای سیاه ستیغ سرم را فرا گرفته‌اند،
صفای شکوفه‌زاران بهاران‌زا در خود دارم!

دستی آتش و در دست دیگر آب دارم،
رویی زمستان سیاه، روی دیگر بهار را آشنایم.
آغوش گرم من از آن یار و دلدار،
و نگاهم به اغیار، سرد و خشک است!

چمن‌زاران شکوفه‌باران و لاله‌ریزم را،
چوپانان صافی‌ضمیر لانه سازند.
و برای شهریاران نیز دشت «شاه یوردو»،
از آن من است.

پرنده‌ی دلم بال برگشوده است،
هوای پرواز بر فراز ستیغ قاف دارد.
بر کنگره‌های سنگی قد می‌افرازد،
و شاهین‌وار بر آن‌ها فرو می‌ماند!

دیوارها از پولاد هم بنلاد یابند،
به تیغ الماس، توانم برید.
به تبر نیایم فرهاد ،
بیستون را هم می‌شکافم و فراز می‌ایستم!

دیوارها، راهم دهید،
اقیانوس‌وار توفان برپا می‌سازم.
ابری هستم که اگر خشم گیرم،
جهانی را سیل جاری می‌سازم!

داد و فریادم در درونم خفه می‌شود،
نه دیوار و نه یار، ندایم را آواز می‌دهند.
نه سنگ را آوایی بر می‌خیزد و نه برادر را،
تو گفتی که امواج در خلأ گم می‌شوند.

آیا این خیالی است که مرا به زانو درآورده است،
یا جادویی که از دلدار جدایم ساخته است؟
گویند:«دلدارم را در قصر بلبل
از گیسوان خود بر دار زده‌اند!»

کدامین کاخ و جادو تواند سهند را به هراس وا دارد؟
مرا افسونی «محبت» نام است.
«اسم اعظم» و «اسم شب» دارم -
که درهای بسته را به رویم فرا می‌گشاید!

به خاطر محبت و به خاطر عشق،
از هم بگشایید، ای درهای بسته!
به خاطر دل و به خاطر قلب‌های شکسته،

از هم بگشایید، ای قفل‌های آهنی!

تو گویی آسمان می‌غرد و توفان برپا می‌شود،
و ابر و آذرخش در هم می‌تنند.
زمین را امواج آتش فرامی‌گیرد،
و دروازه‌های آهنین آب می‌شوند.

ناله‌ای سوزناک من را می‌آزارد:
«شیری در این‌جا و در قفس می‌غردا!» [۲]
به راستی که چه بی‌مروت هستم،
برادرم به تنگنا افتاده است و مرا فریاد می‌زند.

راهم دهید که ره بسپارم،
دلم آتشین است، شعله‌ور است،
کدامین نام زنجیر بر گردن شهریار زده است؟
می‌جوم، می‌درم و فرا می‌گشایم!

[۲] اشاره به این مصراع از منظومه‌ی «حیدربابایه سلام»:
بوردا بیر شئر قفسده‌دیر، باغېرېر!

حلقه‌های زنجیر بازوانم را در هم می‌فشرد،
گوشت و پوست مرا می‌آزارد.
جان برادر! اینک مرا ببخش،
تو گفتی اسارت خویش را فراموش کردم!

شهریار عزیزم! مرا عفو کن،
از من دلتنگ مشو، در اندیشه‌ی چه هستی؟
برادرت «بی‌مروت» نیست،
آخه من نیز در بند هستم!

تو خود گفتی که:«میان مردم ما،
وکیل، وامدار موکّل خود است!»
مادر، به حرمت پایداری اجاق عشق،
قلب خود پای چراغ می‌ریزد.

دیگران را نمی‌دانم، ولی در سرزمین من،
درستی و محبت خیال خامی نیست!
ولی، خورشید گرم‌زایان را نیز،
گاه ابر سیاه می‌پوشاند!

شاید هم، چه می‌دانم، سلطان من!
ایراد در خود ما است.
گرفتار همین پیمان‌شناسی خود هستیم.
بیگانه را گناهی نیست، گناه در خود ما است!

با مشتی قمارباز نالوطی،
پاک‌بازانه قمار باخته‌ایم.
مردانه رحم بر نامرد کرده‌ایم،
هم‌اینک محتاج نامردان شده‌ایم!

هرگاه ارباب را نیاز به کاسه‌ای افتاده است،
کوزه‌ی خود را شکسته‌ایم.
و خنجروار غلاف خود را نپسندیده‌ایم،
ما مردم را فراموش کرده‌ایم، مردم نیز ما را. . .

برای مردم خود چه روز و روزگاری را بیوسیده‌ایم،
باغ و بستان نیمه‌راه سرما زده است.
مردم برای ما چه‌کار کنند،

یارایی سخن گفتن هم در آن‌ها نمانده است!

حالا گذشته‌ها، گذشته است.
آب رفته به جوی باز نمی‌گردد،
از قفا به یاری آمدن را چه بهره است؟
با اشک چشم زخم التیام نمی‌یابد.

من امروز سهندم، تو شهریاری،
ما تبریزمان را سرافراز داریم!
سنگ اجنبی را بر سینه نزنیم،
تیماردار مردم خود باشیم!

این جهان را چگونه اندیشیده‌ای؟
دیگران نمک می‌خورند و نمکدان می‌شکنند.
جان فدای یار قدرشناس باد.
قدرناشناس را پیمان چه بهایی دارد؟

بس است که روغن چراغ دیگران شدیم،
مردم خودمان در تاریکی‌اند.

اجاق اجنبی را فروزان نگاه مداریم،
که زمهریر زمستان در خانه‌مان است.

نگفتم که آتش نگیریم و نسوزیم،
پروانه چه چاره جز سوختن دارد؟
در آتش یار بی‌وفا نباید سوخت،
مردم خود را، سرزمین خود را، سوختن باید!

پای از روی گل‌های بی‌وفا برداریم،
سرزمین خود را وجب به وجب بگردیم.
در غم و شادی مردم خود شریک شویم.
درّ و گوهر خویشتن بر تارک سرزمین خود نثار کنیم.

در آن شهر زیبا و در آن دیار والا،
فراوان صحنه‌های پرجوش و شاعرانه است.
تبریز غم‌آلود را حسرت فراوان است،
یکی، تو خود هستی، شهریار!

هم‌اینک قطره‌هایی کوچک هستیم،

که می‌توانیم دریاچه‌ای گردیم.
ما نیز سر میان سرها داشته باشیم؛
و به سیلاب‌ها بپیوندیم.

دره‌ها را پشت سر نهیم و به دریا رسیم،
امواجی خروشناک شویم،
به خورشید شنگرفی تن بسپاریم،
گرم شویم، عرق بریزیم، ابر گردیم.

بر آن سرزمین پریشان و شوره‌زاران،
و بر کوهستان‌های تشنه‌لب و تنها،
و بر باغ‌ها و بستان‌های بی‌صاحب،
بی‌بر و بار و بی‌بهاران، بباریم.

بگذار توفان‌ها و کولاک‌ها بر تن‌های ما بنوازد.
بگذار ما را نیز رنج فرا گیرد.
بنالیم، از کوهستان‌ها سرازیر شویم،
و سنگ‌تخته‌ها را از جا برکنیم.

سد بر رودها زنیم و دره‌ها پر کنیم،
تا آب‌های جوشان هرز نروند.
بوته‌های خشکیده جوانه برزنند،
کشتزارها از تشنگی چشم بر آسمان ندوزند!

«سهند» هم شکوفه‌افشان شود، «حیدربابا» نیز،
و «شهریار» خیمه بر آن زند.
سرزمین شکوفه‌زاران را به تماشا ایستیم،
شعر سراییم، هم شعر و هم شاعر را بخت یار باد!

ریشه‌ی کینه‌توزی را در جهان برکنیم،
بنیادی از عشق برافکنیم.
بال بر بال آذرخش‌ها بساییم،
بر ستارگان و خورشید رسیم.

شاعر! سخنم را نیکو بنیوش!
ببین جهان را فریاد فرا گرفته است،
از این هیاهو وحشت مکن،
زنجیرها پاره می‌شوند و قفس‌ها را در هم می‌کوبند.

۲. فتح باب نوین در شعر فارسی

اوّلین مقاله‌ی مبسوط و پرآوازه‌ی پدرم در این باره، «فتح باب مکتب نوین در شعر فارسی» نام دارد که ظاهراً نخستین برخوردِ پرمهر ایشان با شهریار است و در سال ۱۳۶۸ نوشته شده است، و در مقدمه‌ی ترجمه‌ی فارسی «حیدربابایا سلام» از میر صالح حسینی (سولماز) در بیش از یکصد صفحه چاپ شده است. (انتشارات آفرینش، ۱۳۶۸):

بسمِ الله الرَّحمنِ الرَّحیم

اَلحَمدُ لِلّهِ مَلِکُ الرَّحْمة وَ الألهامِ وَ صَلَّی اللّهُ عَلَی سَیِّدِ المُرسَلین وَ اَشرَفِ السُفَراءِ المُقَرَّبین سَیِّدِنا وَ نَبیِّنا وَ حَبیبِ اِلهِنا وَ طَبیبِ قُلوبِنا اَبوالقاسِمِ مُحَمَّد وَ عَلی آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرین.

یک سال پیش با شاعر دلسوخته‌ی تبریز، که«هم فارسی نیکو می‌دانست و هم شعر نیکو می‌گفت»[۳] وداع کردیم. به او، که «یگانه راه عروج مقام قرب»[۴] را یافته،«سریر دولت باقی»[۵] را مسخّر کرده، ملک قلوب و قلم را فرادست داشته، «با دوست عهد بسته بود، اما نه به خیره»[۶] و درهمه حال «نور خدا دیده‌بان راه»[۷] ساخته بود، خداحافظ گفتیم.

شاعر دل‌سوخته‌مان را«سید محمد حسین بهجت» نام بود، او گوینده، نویسنده و اندیشمند برجسته‌ی آذربایجانی است، در سال ۱۲۸۵ ش. در یکی از روستاهای

---

[۳] اشاره به سخن ناصر خسرو در «سفرنامه» پیرامون قطران تبریزی سلف شهریار که گوید: «درتبریز، قطران نام شاعری دیدم که فارسی نیکو نمی‌دانست اما شعری نیکو می‌گفت.»

[۴] یگانه راه عروج مقام قرب این است که از گروه عزازیل احتراز کنید!

[۵] مارا سریر دولت باقی مسخر است! (همان، ص ۸۶۴).

[۶] به خیره، عهد نبستم که بشکنم با دوست! (همان،ص ۸۶۰).

[۷] برو نور خدا کن دیده‌بان کشتی توفیق (همان، ص ۸۱۴).

حومه‌ی«قره چمن» تبریز تولد یافت. سال‌های کودکی خود را در روستاهای«قایپش قورشاق»، «خپشکناو» و «شنگؤل آوا» سپری کرد. تحصیلات اولیه‌ی خویش را در مسجد دهشان زیر نظر«آخوند ملا ابراهیم» آغاز کرد که از او بعدها با حرمت و ادب یاد می‌کند.

از ایام صباوت به فراگرفتن دانش‌های گوناگون همت گماشت. در«مدرسه‌ی متحده»، «فیوضات» و «مدرسه‌ی مبارکه‌ی محمدیه»ی تبریز و «دارالفنون» تهران تحصیل کرد. نخستین شعرش در مجله‌ی«ادب» که از سوی«مدرسه‌ی محمدیه» در تبریز منتشر می‌شد، درج شد.

در سال‌های نوجوانی با«میر حبیب ساهر تبریزی» پدر شعر معاصر ترکی ایران و پیر و مراد و مرشد جبهه‌ی مقاومت ادبیات آذربایجان در آن زمان دوستی‌ها کرد. چنان که نام و یاد عزیز این دوست سترگ‌اندیشه‌اش در فرجامین روزهای زندگیش و بر بستر بیماری در «بیمارستان مهر» تهران نیز بر زبانش جاری بود.[۸]

وی گذشته از ادب ترکی و فارسی و عربی و رمانتیسم فرانسه، با بیشتر معارف و فنون روزگار آشنا شد. به آموختن الهیات، تفسیر، منطق و حکمت همت گماشت. حافظ قرآن بود. تفسیر منظومی به فارسی بر جای گذاشت. حتی در مدرسه‌ی طب نیز تحصیل کرد و بدین گونه اندوخته‌ای پرمایه از حکمت و دانش و ذوق فراهم آورد و صاحب اندیشه‌ای والا، روانی روشن، دلی تابناک، بیانی شیوا و جانی ملکوتی و الهی گشت.

---

[۸] معروف است که مصراع نامبردار «شهریارا بی حبیب خود نمی‌کردی سفر» اشاره‌ای به این دوستی‌ها دارد.

شاعری بلند آوازه شد، شعر را وحی الهی انگاشت، خود را همسان و همپایه‌ی صاحب«ید بیضا»، و تپه‌ی مشرف به روستایش را چون«طور سینا» دید. «حیدر بابا یا سلام» و «سهندیه» را سرود. به فارسی نیز دیوانی ترتیب داد که همه را به گفته‌ی خود از دولت قرآن داشته است.

شهریار در ادب فارسی یورشی ترکانه و ترکتازی جانانه‌ای دارد، اما چهره‌ی واقعی او در آثار و منظومه‌های ترکی شکسپیر مآبانه‌اش نمایان است. این آثار ارزشمند والا جای ایرانی با صبغه‌ی الهی و ملکوتی خود، در زمان حیات خود شاعر، شهرت قبول و آوازه‌ای بی‌مانند یافت.

و این، از آن روی بود که منظومه‌ی «حیدر بابایا سلام» شاهکار وی، مرحله‌ی نوینی را در تاریخ ادبیات معاصر ترکی ایرانی می‌گشود و جهت‌گیری سیاسی عمیقی داشت؛ چرا که این عارف دلسوخته‌ی تبریز،«حیدر بابایا سلام» را درست در زمانی که جبهه‌گیری شدیدی نسبت به نشر متون ترکی در جریان بود و به هنگام یورش محیلانه و ناجوان‌مردانه به مدنیّت و ادبیات پربار ترکی و سرکوب علما و ادبا و شعرای ترکی زبان مسلمان ایرانی و آغاز امحاء ریاکارانه‌ی متون گران‌قدر ادب ترکی ایرانی و اسلامی منتشر ساخت. شاعر که در این شرایط همت خود را بلند می‌کرد و می‌خواست زنجیرهای استعمار و اسارت را از هم بگسلد، قامت خود را بر دار می‌دید:

حیدربابا غئیرت قانىن قاینار کَن،
قارانقوشلار سندن قوپوب قالخار کَن،
اوسیلدیریم داشلار ایله اوینار کَن،
قاوزان منیم همّتیمی اوردا گؤر،

اوردان آگیل قامتیمی داردا گؤر[۹]،

شهریار با انتشار«حیدر بابایا سلام» نشان داد که مسلمانی مبارز است. مدافع عدالت اجتماعی و حفظ سنن بومی و ارزش‌های قومی است. ظنّ قریب به یقین می‌رود که شهریار در سرودن«حیدر بابایا سلام» در آن مقطع زمانی، قصدی جز مقاومت در مقابل یورش محیلانه برای امحاء آثار مدنیت و ادبیات ترکی ایرانی و نیز عمل به حکم مستتر در مضمون آیه‌ی شریفه‌ی:« **اِنّا خَلَقناکُم مِن ذَکَر وَ الاُنْثی وَ جَعَلْناکُم شُعوباً وَ قبائلاً لِتَعارفوا اِنَّ اَکرَمَکُم عِندَ اللّه اَتقیکُم.**»[۱۰] را نداشته است.

شهریار در این اثر از ظلم و بی‌عدالتی اجتماعی و سیاسی و از فساد و بی‌دیانتی حاکم بر دوایر حکومتی سخن می‌گوید و اوضاع موجود را «بنیاد شیطانی»[۱۱] نام می‌نهد و در آرزوی فروپاشی بساط تباهی و اهریمنی است:

قوی تؤکۆلسۆن بو یئر اۆزۆ، داغیلسین!
بو «شئیطانلیق قورغوسو» بیر ییغیلسین![۱۲]

به آفاق دور و دراز چشم می‌دوزد و مسلمانان را به اعتصام به حَبل الله و مردم دیار خود را به اتحاد و یگانگی و آگاهی از کبر و مکر دشمن مکّار فرا می‌خواند:

[۹] با جوششِ خونِ سرخت همزمان،/ هنگامی که پر گشایند عقابان، / فرازِ صخره‌هات بازی کنان، همتِ من آنجا به پرواز بین،/ دار کشیده قامتم بازبین! (کتاب حاضر، ص ۱۸۲).

[۱۰] سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

[۱۱] شیطانلیق قورغوسو.

[۱۲] رویِ زمین یکسره ویران شود.

گۆنلریمیز بیر- بیریندن یاماندې،
بیر- بیریزدن آیرېلماییېن، آماندې![۱۳]

مردم مسلمان مورد خطاب شهریار، او را تنها نمی‌گذارند. فریاد او را می‌شـنوند و به او پاسخ می‌دهند. در استقبال و یا در پاسخ منظومه‌ی حیدر بابا، هـر دلـسوخته‌ای طبع آزمایی می‌کند. از میر حبیب ساهر تبریزی، پدر شعر نوین ترکی ایران که چنـد منظومه‌ی بلند در پاسخ «حیدر بابایا سلام» بر جای گذاشته است تا کـم سـال‌تـرین دل‌سوختگان دبیرستانی، همه به فریاد شهریار پاسخ می‌دهند. این‌جانب تاکنون نام و نشان بیش از سیصد منظومه را که در رابطه با «حیدر بابایا سلام» سروده شده است تثبیت کرده‌ام. خود شهریار، در «سهندیه» به این مورد اشاره دارد:

سنی«حیدر بابا» نعره‌لر ایله چاغېراندا،
اۏ سفیل درداقالان تۆلکۆ قۏوان شئر باغېراندا.
دده قورقود سسین آلدېم، دئدیم «آرخامدې» ایناندېم،
آرخا دوردوقدا سهندیم! ساوالان تک هاوالاندېم،
سئله قارشې قۏوالاندېم،
قورخما گلدیم دئیه، سسلرده منه جان! دئدی قارداش،
منه جان! جان! دئیه‌رک،
دۆشمنه قان! قان! دئدی قارداش!

---

[۱۳] روزهامان یکی بَتَر ز دیگر،/ از نفاقِ دشمن مشو بی‌خبر (کتاب حاضر، ص۱۷۸).

میر حبیب ساهر تبریزی، بنیانگذار شعر و نثر نوین ترکی ایرانی، در جایی از جوابیه‌اش، به «حیدربابایا سلام» می‌گوید:

حیدر بابا کندلی شاها بۏرجلودور،
بیلیرسن کی بۏرجلو نامرد قولودور.
تۆستۆلرسه هر گۆن اۏنون اۏجاغې،
بورجا گئده‌ر صاباح قابې قاجاغې.
ظلم الیندن مگر شیرین سو ایچر؟
قارا گۆنلر مگر اوندان وازگئچر؟
اۏ زمان کی دومان داغې بورویر،
پالچېق دامدا اۏنون جانې چۆرۆیر.

در این جوابیه‌ها استاد ساهر، بیشتر نقش راهنما و معلّم را برای شهریار بازی می‌کند، دست او را می‌گیرد که با محن و مصائب مردم بیشتر آشنایش کند. استاد علامه مرحوم میر حبیب ساهر تبریزی زیباترین جوابیه‌ها را برای «حیدر بابایا سلام» سروده است که در ردیف شاهکارهای کم نظیر ادبیات جهانی به‌شمار می‌رود. به نمونه‌ای از این پاسخْ سروده‌های ساهرانه توجه کنیم:

آخشام اۆستۆ داغلار بنک- بنکدیر،
هریئر گؤی اوت، هریئر گولدور چیچکدیر.
توز قوپاراق یۏلدا، قۏیون- اینکدیر،

بیر چۆباندیر درەلردە نی چالان
داغې- داشې دیللندیرن، سس سالان.
گۆنش قېزېل اېشېق سالېر یاماجا،
کۆلک اسیر اوزاقلاردان آستاجا،
تۆخونارکن هر بوداغا، آغاجا،
گۆی یاپراغې سولار اوستە الە نیر،
باتېر گۆنش، سولار قانا بلەنیر.
بیر اینجە قېز گئدیر بولاق باشېنا،
چاتمېش بو ایل اون دۆرد- اون بئش یاشېنا،
کیم وورولماز گۆزەلرینە- قاشېنا،
بو یئرلرین اۆ دورگۆزەل بیگی:
چمنلرین یئنی آچمېش چیچگی.
گۆنش باتېر، دام اۆستۆندە اۆد یانېر،
گۆرن اۆدو یانغېن سانېر، آلدانېر.
آرواد- کیشی، بۆیۆک- کیچیک تۆپلانېر،
لاکن بو اود نە شاهېندېر نە بگین،
بو شعلەلر اېشېغېدېر شنلیگین.
قاش قارالېر، آی مئشەدن باخمادا،
دورو سولار درەلردن آخمادا،

لامپا یانېر هر کومادا داخمادا،
ایشېقلانېر قارانلېقدا بو گئجه،
توی توتولور، سامانلېقدا بو گئجه.
عاشېق آلېر کهنه سازې الینه،
قوشما قوشور گؤزەل- گؤیچک گلینه،
آل اؤزؤنه، زنجیرەلی یلینه،
یاللې گئدیر بؤتؤن قېزلار، اوغلانلار،
عشق اودونا یانېب کباب اؤلانلار.[۱۴]

شهریار که بیشترین تعابیر قرآنی را در «حیدربابایا سلام» به‌کار گرفته است، در ظلمت شوم زمانه، خود را غریب می‌داند و حتی تعبیر حسرت‌انگیز «غریب در وطن» را از حبیب ساهر تبریزی می‌گیرد و بجا به‌کار می‌برد. در جایی با عنایت به احسن‌القصص، خود را به «یوسف»، و سرزمین و میراث نیاکانی خویش را که اگر فراتر از دیگران نداند، فروتر نیز نمی‌داند، به «یعقوب» تشبیه کرده، می‌گوید:

حیدربابا، چکدین منی گتیردین،
یوردوموزا- یووامیزا یئتردین،
یوسفووی اوشاق ایکن ایتیردین،
قوجا یعقوب ایتمیشسم ده تاپېب‌سان،

[۱۴] حبیب ساهر، کؤشن(مجموعه شعر)، تهران،۱۳۴۳.

قاوالایِب قورد آغزِبندان قاپِب‌سان.[۱۵]

این فریادهای حماسه‌انگیز و خون نشان شهریار، در دیوان فارسی وی نیز سایه انداخته است. در این‌جا این فریادها تبدیل به ناله‌ها و گله‌های پر رمز و راز عارفانه می‌شود که در تنگنای قفس عصر، سر می‌دهد. او این ناله‌ها را بارها خطاب به حافظ شیرازی و یا در استقبال ازغزل‌های وی و به زبان او، همچون تازیانه‌ای بر پیکر این قفس فرود می‌آورد. از این «غمخانه»، «محمل‌ها می‌بندد» و در آرزوی«خرم سرزمین‌ها و منزل‌هایی»[۱۶] به سودای آب و گل با جان و دل رضا می‌دهد[۱۷] و گاه نیز که «هر غمی در خانه‌ی او را می‌زند»[۱۸] و رهزن زمانه راه بر او می‌برد، چون مرغ محبوس دل در گرو دمدمه‌ی صبح بهار و چمن آزاد می‌بندد و دست بر دامن حافظ می‌زند:

شهریارا، سحر از خواجه زدم فالی، گفت:
مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید.[۱۹]

---

[۱۵] حیدر بابا، ترجمه‌ی فارسیمیر صالح حسینی ، ص۱۸۹.

[۱۶] جبین بگشا که می‌بندیم از این غم‌خانه محمل‌ها،/ چه خرم سرزمین‌هایی که در پیش است و منزل‌ها (شهریار، دیوان، ج ۲، ص۸۱۴).

[۱۷] چه غم گر آب و گل سودا کنند از ما به جان و دل،/ که برخیزیم از گل‌ها و بنشینیم در دل‌ها (شهریار، همان جا).

[۱۸] هر غمی هست، درِ خانه‌ی ما می‌پرسد،/ ناکسی بین به سراغ چه کسی می‌آید (شهریار، همان، ص ۹۰۰).

[۱۹] شهریار، همان جا.

و گاه به صراحتی اعجازانگیز، چهره‌ی منحوس کارگزاران ستمگر زمانه را می‌درد و نیات پلید و پلشت آنان را بر ملا می‌سازد:

ببین به جلد سگ پاسبان چه گرگانند،
به جان خواجه، که این شیوه‌ی شبانی نیست؟[۲۰]

و یا:

به یک مسلسل رگبار شهر شد خاموش،
از آن سپس که جهانی به جنب و جوش آمد.[۲۱]

و یا:

بر سر در عمارت مشروطه یادگار،
نقش به خون نشسته‌ی عدل مظفر است.
بگذر ز دشمنان که به محشر شود عیان،
که اسباب ارتقای ستمکش، ستمگر است.[۲۲]

شهریار عارفی است که تکیه بر مصطبه‌ی صدرنشینان می‌دهد و از کف سدره‌نشینان می مستانه می‌زند[۲۳] و به کمک اسم اعظم، آهنگ ترکتازی می‌کند تا با

[۲۰] شهریار، پیشین، ص۸۷۰.
[۲۱] همان، پیشین،ج ۱، ص ۱۸۰.
[۲۲] شهریار، دیوان فارسی،ج۲، ص۸۶۴.

نگین جم به صف اهرمن شکست آرد.[۲۴] اما کسی از دوستان خود را بر جای نمی‌بیند و خطاب به حافظ می‌گوید:

بیا تا گل برانگیزیم و خار از بن براندازیم،
غریو بلبلان مستانه بر بام و دراندازیم.
به چندین مهره‌ی اختر که نرد آسمان دارد،
حریف دیو ظلمت را به چاه ششدر اندازیم.
اگر چرخ آتش افروزد که ما را آشیان سوزد
به دود آه چون هاله، مهش در چنبر اندازیم.[۲۵]

شهریار در این معاشقه‌ی ظریف و دقیق با حافظ، پیوسته شکایت از زمانه و روزگار ستم پیشه دارد:

در عهد ما نجویی ای دل به جان خواجه،
نَز دوستان مروت، نَزِ دشمنان مدارا. [۲۶]

وگاه نیز اصطلاحات عریان سیاسی مانند: «دود مظالم»، «جور جهانداران» و غیره به کار می‌گیرد. در استقبال از این غزل حافظ:

[۲۳] تکیه بر مصطبه‌ی صدر نشینان دادند،/ وز کف سدره نشینان، می‌مستانه زدند. (دیوان، ج۲، ص ۸۱۶)
[۲۴] نگین جم به صف اهرمن شکست آرد،/ به اسم اعظمش آهنگ ترکتاز کنید. (دیوان،ج۲، ص ۸۱۸)
[۲۵] دیوان ج، ص۸۲۶.
[۲۶] همان، ص۸۷۴.

دلم جز مهر مهرویان طریقی در نمی‌گیرد،
زهر در می‌دهم پندش ولیکن در نمی‌گیرد.

گوید:
جهان زندان تاریکی شد از جور جهانداران،
مگر داد دل مردم جهان داور نمی‌گیرد.
چرا دود مظالم چشم خوبان هم نگریاند،
مگر آتش چو بالا زد به خشک و تر نمی‌گیرد.[۲۷]

و یا در استقبال از این غزل حافظ:
یاری اندرکس نمی‌بینیم یاران را چه شد؟
دوستی کی آخر آمد، دوستاران را چه شد.

چنین مضامین سیاسی می‌پرورد:
همدمان یارب! کجا رفتند و یاران را چه شد؟
دشمنی کی غالب آمد دوستاران را چه شد؟
کس نپرسد: درمیان این خزان و تفرقه،
کان بهار انس و جمع جوکناران را چه شد؟

---

[۲۷] همان، ص ۷۴۴.

زرد و زندانی شدیم از تنگنای زندگی،
یارب! آن آزادگان و گلعذاران را چه شد؟
خرمگس شاهین شد و صید کبوتر می‌کند،
شاهبازان را که زد؟ شاهین شکاران را چه شد؟
روزگاری بود و دورانی ندانم، ای فلک!
بر سر دوران چه آمد؟ روزگاران را چه شد؟
بر مدار عشق می‌چرخید چرخ روزگار،
آن مدیران را و آن گردون‌مداران را چه شد؟
مکتب اشراق و عرفان در به روی خلق بست،
ای امان یارب! که آن آموزگاران را چه شد؟ [۲۸]

می‌بینیم که شهریار زبان فارسی را به کمک می‌طلبد تا در ستیزی بی‌امان با ظلم و ستمکاری او را یاری کند. اما او در این ستیز به هر حال در آرزوی به اهتزاز درآمدن پرچم عرفان و فضیلت است و طالب جنگ و کین و دشمنی نیست، چنان که در استقبال از این غزل حافظ:

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند،
گره از کار فرو بسته‌ی ما بگشایند؟

---

[۲۸] همان، ص ۸۳۷.

می‌گوید:

بود آیا که در صلح وصفا بگشایند،
گوش در نغمه‌ی آیات خدا بگشایند؟[۲۹]

خطاب به نژادپرستان و تبعیض‌گرایان که حدیث دوستی بـا مـسلمین را قـصه‌ی آب و آتش می‌شمردند و بارها داغ بر دل شهریار نهادند، می‌گوید:

این اختلاف اخلاف از اسمعیل و اسحاق
حاشا که احتجاجی از هاجر است و سارا. [۳۰]

که در غزلی به استقبال از غزل حافظ به مطلع:

دل می‌رود ز دستم، صاحبدلان خدا را،
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا!

آمده است. همین مضمون را در شعر بلندی بنام «پیام دانوب به جامعه‌ی بـشر» آورده است:

در قالب گونه‌گون جهان می‌گردیم
از کیف و کم و نژاد و ملیت و کیش
باید همه را به نوبه‌ی خود طی کرد

---

[۲۹] همان، ص ۷۳۲.
[۳۰] همان، ص ۸۷۴.

درحشر همه مساوی‌اند از هر حیث
جز قصه‌ی خوبی و بدی اعمال
کان در همه ذرات جهان منعکس است،[۳۱]

فقدان شاعر عارف ابیات فوق، در تبریز توفانی از عزا برپا کرد. هر قلم به‌دستی مرثیه‌ای سرود و به نوعی، آویزش و علاقه‌ی خود را به خالق «حیدر بابایا سلام» نشان داد. بی‌گمان تنها نام بردن و برشمردن رثائیه‌ها و یادواره‌های سید محمد حسین شهریار، این شاعر مسلمان ایرانی را خود فرصتی و مجالی وسیع بایسته است. برای نمونه یکی از این مرثیه‌ها را که به قلم شاعر نوپرداز و پیشتاز معاصر و شاگرد «مکتب ساهر» و یکی از نمایندگان «ادبیات مقاومت»، آقای«بختیار نصرت» جاری شده است، در زیر می‌آوریم:

آذربایجان شفقی قان،
دان یئرینه دؤشؤب توفان،
کؤنؤل قوشوم ائدر افغان،
سؤلدو قیزیل لاله‌زاریم،
اؤلدؤ اولو شهریاریم.
کسیلدی وای سولار سسی،
آغ قوشلارین زمزمه سسی،

[۳۱] همان، ص ۱۱۰۹ .

گؤی خزه‌رین تر نفسی،
قویدو منی،گئتدی یاریم،
اؤلدۆ اولو شهریاریم.
من چالیرام صدفلی ساز،
قان آغلاییر یازیق آراز،
گئتمه عؤمۆر دایان بیر آز،
هله واردیر اینتیظاریم،
اؤلدۆ اولو شهریاریم.
گۆنش دوغور اوفوقلردن،
قان سورولور شفقلردن،
داهې اینسان اؤلۆر ندن؟
الدن گئدیر ایختیاریم،
اؤلدۆ اولو شهریاریم.
ذیروه سره تؤکۆلدۆچن،
گؤی یاماجلار، یاشیل چمن،
شهریارسیز قالدې وطن،
باتدې یاسا روزگاریم،
اؤلدۆ اولو شهریاریم.
تبریزیمین اۆستۆ دومان،

بسله‌ییبدیر چوْخ قهرمان،
شئیخ محمد، ستارخان،
منیم آدلې، شن دیارېم،
اؤلدۆ اولو شهریارېم.

به رثائیه‌ای دیگر از شاعر معاصر ولایت خمسه، آقای «امـامعلی دادخـواه» نظـر اندازیم:

شهریاردان سارې حیدربابانېن باشې ساغ اوْلسون،
وای ائلیم، یاندې دیلیم، سؤلدو گۆلۆم، گؤز بولاغ اوْلسون،
آخ واییم داغلارا دۆشسۆن، بوران اوْلسون، سازاغ اوْلسون،
هله‌لیک خوْشلوغا تاپشېر، داها بیزدن ایراغ اوْلسون،
هر قلم یاسه باتېب آغلاماسا قوی چولاغ اوْلسون،
سینه‌میز کؤزلۆ داغ اوْلسون، پئشه‌میز آغلاماق اوْلسون،
شهریاردان ساری حیدر بابانېن باشې ساغ اوْلسون.

دورنالاری وای خبرین وئردی دماوند آیاغېندان،
داغلې حیدربابا حیراندې داغېلمېش توفاغېندان،
سووورور باشینا یئل کۆللری سؤنمۆش اوجاغېندان،
اله‌ییر سئل کیمی گؤز یاشېنې، داشلې بولاغېندان،

بئله ماتمده گَره‌ک بیر داغا داغلار دایاغ اۆلسون،
شهریاردان سارې حیدربابانېن باشې ساغ اۆلسون!

گؤزلریندن قان آخېر، گؤلده یاشېل باشلې سونانېن،
بوینی چیگنینده قالېب، گؤر نئجه جیرانې مغانېن،
الی قولتوقدا قالېب «آرک» کیمی توزلو قالانېن،
ایکی قات قالدې سهند، باشې آغاردې ساوالانېن،
یاسلې تبریز باشېنا قارا بولودلار دوواغ اۆلسون،
شهریاردان سارې حیدربابانېن باشې ساغ اۆلسون!

آغ بولوت قاره گئییب، هایلاشېب آغلاشدې آلېشدې،
ائلیمین گؤز یاشېدېر، اورمو گؤلۆ جوشدی قارېشدې،
ساوالان ایله دماوند بو ماتمده بارېشدې،
اوخشایېب آغلادې اۆ تۆرکجه، بودا فارسی دانېشدې،
وئردیلر- قول قولا، قویمادېلار ائللر اوزاق اۆلسون،
شهریاردان سارې حیدربابانېن باشې ساغ اۆلسون!

اگر حیدربابانېن‌دا داماغې یاندې قوجالدې،
اما داغلارېن ایچینده هامېدان باش اوجالدې،

شهریارىن قلمیندن آدې دیللندی گوج آ لدې،
قۆشمالاردان باشىنا لعل جواهرلی تاج آلدې،
بئله اولاد اۆزۆن هر ایکی دۆنیاده آغ اۆلسون،
شهریاردان سارې حیدربابانىن باشې ساغ اۆلسون!

شعر سلطانىنا باخ، محفل ممتازه گلیبدی،
«واقف» و«شمس»و «فضولی» اۆنا پیشوازه گلیبدی.
«مولوی» اویناماغا،گنجوی آوازه گلیبدی،
ال چالارلار أوز آغاردارلا، قوناق تازه گلیبدی،
ائله معلوم کی مولاسینا بیرگۆن قوناق اۆلسون،
شهریاردان سارې حیدربابانىن باشې ساغ اۆلسون!

این مقوله را پایانی نیست. می‌دانیم که زیباترین و مؤثرترین نمونه‌های ادبیات رثائی ترکی ایرانی در مرثیه‌ها و نوحه‌های حضرت سیدالشهداء - علیه‌السّلام- تبلورکرده است و چنان فراگیر شده است که حتی اقوام غیر ترک ایرانی نیز تا اواخر دوره‌ی قاجار در مدارس قدیمه و مکاتب و مساجد، معمولاً پس از خواندن«معراج السّعاده» به تحصیل متون نوحه‌ی ترکی نظیر «قُمری» و یا «حدیقة السعداء» می‌پرداختند که متأسفانه این‌جا مجال بحث گسترده از آن نخواهیم داشت. تنها به این نکته می‌خواهم اشاره کنم که رثائیه‌های شعرای ترکی زبان ایرانی در سوک شهریار هم‌پایه‌ی این مرثیه‌ها و روضه‌ها و نوحه‌ها به‌شمارمی‌رود و همین جا به

مسئولان اداره‌های فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان و زنجان و تهران پیشنهاد و توصیه می‌کنم که این رثائیه‌ها را گرد آوری کنند و تا دومین سالگرد رحلت این شاعر بزرگوار منتشر سازند که بی‌گمان با این اقدام خود، گذشته از اخذ اجر اخروی، برگ‌های زرینی نیز به تاریخ ادبیات ترکی اسلامی خواهند افزود. برای جلب توجه این مسئولان، رثائیه‌ی نو سروده‌ی دیگری را معرفی می‌کنم که به قلم پرتوان استاد محترم «حاج غلام رضا مجدفر» جاری شده است:

خزانېن شن چاغېندا، گۆلشنیم ویران اۆلوب، گۆللر بۆتۆن سولدو،
قیامت قوپدو، های دۆشدۆ، هارای قۆوزاندې، قان اولدو،
چمنلر سر به سر قاره گئییندی، صرصر اسدی، بیر زامان اولدو،
پۆزولدو آذرستان باغلارې، ویرانه قالدې، هر نه وار اۆلدۆ،
ائلین، یوردون عزیز شاعر بالاسې شهریار اۆلدۆ.

عزایه باتدې هم حیدربابا، هم آیرې بیر داغلار،
دومان چۆکدۆ، خزان اسدی پۆزولدو میوه‌لی باغلار،
ساوالان سس چکیب فریاده گلدی، های- های آغلار!
دئیر دۆشدۆ طراوتدن چمنلر، چشمه سار اۆلدۆ،
ائلین، یوردون عزیز شاعر بالاسې شهریار اۆلدۆ.

سهندین قلّه‌سی دردله قالاندې، غملی چن توتدو،
عاشېقلار، سازلارېن سېندېردېلار مضرابی غم توتدو،

سه‌تاری شهریارىن توزلانىب رنگ الم توتدو،
طبیعت دۆشدۆ سسدن ساکت اۆلدو، لال و کار اۆلدۆ،
ائلین، یوردون عزیز شاعر بالاسىٖ شهریار اۆلدۆ.

اوچور عنقا یئرینه کرکس ایله آیرىٖ بیر قوشلار،
یئرین بۆش شاعریم، باشسىز قالىب هجرینده تای- توشلار!
گزر بوندان سۆرا شاهین یئرینه پست بایقوشلار،
یۆلوندو شهپری ترلانیمین زار و نزار اۆلدۆ،
ائلین، یوردون عزیز شاعر بالاسىٖ شهریار اۆلدۆ.

خمار گۆز جئیرانیم قاچدىٖ چمندن، دای دۆنۆب باخماز،
بولوددا دۆشدۆ سسدن، ایلدىرىملاردا داها شاخماز.
شلاله، «شهریار»سیز اوج ائدیب، شاققىلداییب آخماز،
بو بیر بیسگیللی شاعر دیر، اۆره‌ک قان، داغدار اۆلدۆ،
ائلین، یوردون عزیز شاعر بالاسىٖ شهریار اۆلدۆ.

بو دۆنیا وسعتی ایله بیز بیلیردیک اوستادا داردىر،
بوراندىر، شاختادىر، داغلار بۆیونجا دۆندوران قاردىر،
اۆزۆن گئت سن ده آگاه اوْل، اۆره‌کلرده یئرین واردىر،

اگر چه جمعیمیزدن بیر دهالی اوستاکار اؤلدۆ،
ائلین، یوردون عزیز شاعر بالاسې شهریار اؤلدۆ.

ـ ۲ ـ

اما آنچه که در این مجموعه تقدیم خوانندگان فارسی زبان می‌شود، ترجمه‌ی منظوم از بخش نخستین«حیدربابایا سلام» است که به دست میر صالح حسینی به فرجام رسیده است. چنان که گذشت، منظومه‌ی «حیدر بابا یا سلام» اکنون از شاهکارهای ادبیات جهانی به‌شمار می‌رود و اغلب ملل روی زمین ترجمه‌های گوناگونی از این اثر به زبان خود دارند و حتی در کتاب‌های درسی کشورهای جهان نیز آن را جزو متون درسی وارد کرده‌اند و در مدارس دنیا، نوجوانان با مفاهیم الهی و انسانی این اثر ارزنده‌ی جهانی آشنا می‌شوند.

پیرامون ترجمه‌های مختلف منظوم و منثور فارسی و مقایسه و ارزیابی آنها، مجال صحبت نخواهیم داشت و در این‌جا برگردان منظوم این شاعر را به کوتاهی معرفی می‌کنیم. دادن نمونه‌هایی از این ترجمه که بیانگر عمق احساس و دریافت مترجم از آمال خود و شهریار است، بی‌گمان در شناخت آن، کارگر خواهد افتاد:

صدای خود برتو فکندم کنون،
تو افکنی بر فلک نیلگون،
فرو پاشد نظام این دهر دون!
در این مکان، فتاده شیری به تنگ،
یاری جوید از نامردان بی‌درنگ!

می‌خواهم که باد شوم پر کشم،
با سیل‌ها پیوند سبقت نهم،
دست غم قوی به سر برزنم!
ببینم که، که افکنده جدایی،
از دیارم که باقی و که فانی؟

ترجمه‌ی «حسینی» از «حیدربابایا سلام» تجربه‌ای بدیع و حادثه‌ای جدید در ادب معاصر فارسی به‌شمار می‌رود. وی در این ترجمه، دنبال کلمات مطنطن و عالمانه نمی‌گردد، حتی در برخی جاها آگاهانه به عیوب قافیه راه می‌دهد و «جز به دیدار دلدار نمی‌اندیشد» شکی نیست که زبان فارسی تاب بیان مفاهیم دقیق و احساس و اندیشه‌ی رقیق ترکی را ندارد و شاعر خود را از این جهت در تنگنای شگفت‌آوری می‌بیند و نمی‌داند که در مثل «آیین- شایین» را چگونه به فارسی ترجمه کند و یا مفهوم تعبیر «بولودلار کؤینگین سیخاندا» را چگونه به زبان انسان کویری منتقل سازد. ولی از آنجا که وی هم خود شاعر است و به زبان ترکی ایرانی آثار فلسفی عمیقی دارد و هم با دقایق اندیشگی و ظرایف لغوی شهریار و مخزن واژگان ترکی و فارسی آشناست، در مجموع ترجمه‌ای موفق ارائه کرده است.

از امتیازهای این ترجمه آن است که مترجم – شاعر شیوه‌ی بیان، خود ویژگی منظومه و حتی وزن آن را به تمامی حفظ کرده است. می‌دانیم که منظومه در قالب

قوشما و شکل یازده هجایی با تقطیع ۴+۴+۳ سروده شده است [۳۲](حیدر بابا + ایلدیریملار + شاخاندا = ۴ + ۴ + ۳) که منطبق با تقطیع « مستفعلن+ مستفعلن+ فعولن» (- - U - / - - U - / U - -) است. مترجم توانسته است برگردان را در آمیزه‌ای از این دو تقطیع بریزد و این خود در پرداخت و گزینش واژه‌ها، دشواری‌های راه را دو چندان کرده است. بی گمان ترجمه‌ی«حسینی» با اقبال خوانندگان روبرو خواهد شد به‌ویژه آن که فارسی زبانانی که شیفته و مدیون آثار ادبی ترکی هستند و تاکنون از طریق ترجمه‌ای نارسا و ناموفق منثوری با مضامین این منظومه‌ی ملکوتی و الهی آشنا می شدند.

به هر تقدیر، جا دارد اشاره‌هایی کوتاه به تاریخ ترجمه‌ی ترکی به فارسی بکنیم و تحلیلی از این ترجمه- گرچه کوتاه- بدهیم.

تاریخ نخستین ترجمه‌ها که در ایران از زبان ترکی، پهلوی، سنسکریت و عربی به زبان فارسی انجام گرفته، به بیش از ده قرن پیش می‌رسد. یعنی دوره‌ی حکومت غزنویان که به همت شهریاران و وزیران مسلمان و دانش‌پرور این سلسله ترکان که به«غازیان اسلام» مشهور شدند، تألیف و ترجمه‌ی کتاب‌های گوناگون و آثار بدیع ادبی متداول گردید و در قرن‌های چهارم و پنجم هجری بیش از یکصد کتاب در موضوع‌های فلسفی،دینی، تاریخی و ادبی و لغت و جز آن از ترکی به فارسی درآمدتا عصر ما که بیشترین تعداد کتاب‌های ترجمه‌ی فارسی کتب والاجای و عزیز

---

[۳۲] اشعار یازده هجایی در اقسام و اشکال (۵+۶)، (۶+۵)، (۴+۷)، (۷+۴)،(۸+۳)، (۳+۸)، سروده می‌شود. تقطیع «حیدربابایا سلام» همان تقطیع (۸+۳) است که لنگه بیشترین مصراع به دو لنگه‌ی فرعی (۴+۴) تقسیم شده است. برای تفصیل نگاه کنید به کتاب «هفت مقاله پیرامون فولکلور و ادبیات مردم آذربایجان» تألیف نگارنده، چاپ۱۳۵۴ تهران، ص۴۵-۴۹.

ترکی است و از نوزایی ادبی اواخر سده‌ی گذشته‌ی شمسی تاکنون یورش بی نظیری از سوی ایرانیان، جهت ترجمه‌ی رمان‌ها، مجموعه‌های شعر، آثار فلسفی و کلامی و تاریخی و لغوی و غیره از زبان ترکی به فارسی شده است. حتی بسیاری ازآثار فرهنگی ملل گوناگون را با استفاده زبان ترکی به فارسی برگردانده‌اند. این مطلب، خود موضوع رساله‌ای جداگانه و مستقل است و در این مختصر علیرغم علاقه‌ی خاص که به پرداختن به آن دارم، در این باب سخن نخواهم گفت و تنها به نوعی ترجمه از ترکی به فارسی اشاره می‌کنم که من آن را «برگردان سروده» نام می‌نهم وسال‌ها پیش آن را در برگردان منظومه‌ی بلندی از استاد حبیب ساهر تجربه کرده‌ام.[۳۳]

در این جا با اشاره‌ی کوتاه به دو «برگردان سروده» مطلب را پی می‌گیرم. برگردان سروده‌ی نخست از شعر «محمدعاکف»[۳۴] انجام گرفته است. پندهایی از آن شعر که به یادمانِ«شهدای اسلام در جنگ جهانی اول»سروده شده چنین است:

الهی آلتې یۆزمین موسلۆمان بیردن بوغازلاندې،
یانان جان، ییرتیلان عصمت، آخان سئللر بوتون قاندې.
نه معصوم اختیارلار سۆنگۆلر آلتېندا قېوراندې،
نه بی‌کس خانمانلار ایشته یانغېن وئردیلر، یاندې.
بوقوللانمېش ییغېنلار هپ بیره‌ر انسان، بیره‌ر جاندې،

[۳۳] حبیب ساهر، منظومه‌ی آرزی و قمبر، برگردان ح. صدیق، تهران، ۱۳۵۴.

[۳۴] محمد عاکف قهرمان شعر اسلامی ترکی در قرن حاضر متولد۱۲۹۰ هـ- ق که سروده‌های او و رثائیه‌هایش درباره‌ی شهدای اسلام در جنگ جهانی اول نامبردار است.

صباح الخیر حریّت الهی لیل گون اؤلدو.
قارانلېق بیر هزیمت هر طرفدن رونمون اؤلدو،
شهامت گئتدی، غئیرت سؤندۆ قدرتلر زبون اؤلدو.
او موجا موج سنجاقلار نه مدهش سرنگون اؤلدو،
سکوتون دهشتیندن قلب رحمت بلکه خون اؤلدو.

اذانلار سوسدو. . . چانلار اینله‌ییب دوتماقدا آفاقی،
یازېق شرقین سماسېندان هلالېن گئچدی اشراقی.
زمان آرتېق صلیبین دؤور استیلاسې، الحاقې،
فقط یئرلرده قالمېش حقلرین فردای احقاقې.
نه دؤغماز گۆنمۆش ای عاجزلرین قدرتلی خلّاقی،

سوس ای دیوانه!دورماز کائناتېن سیرِ معتادی.
نه ساندېن فطرتین احکامې هئچ دینلرمی فریادې؟
بوگۆن سن‌کندی کندیندن امید اِئت آنجاق امدادې.
اوه‌ت سن کندی اقدامېنلا قالدېر گئت‌ده بیدادې،
جهان قانون سعیین، باخ، ناصېل بیر حسله منقادې.
نه ائتدین «لَیسَ لِلانسان الِاّ ما سَعی» واردې!

اکنون به برگردان سروده‌ی «کاظم ایزد» تحت عنـوان «در غـم کـشتار جنـگ بالکان» دقت کنیم:

خدایا! کشته شد ششصد هزار از مؤمنان آوخ!
بسی خون مسلمان ریخت، چون سیل روان! آوخ!
چه قامت‌ها به خاک افتاد، چون برگ خزان! آوخ!
چه عصمت‌ها که شد آلوده، از جور زمان! آوخ!
چه مردانی که جان دادند، از هر خاندان! آوخ!
چه فرزندان بی‌کس مانده، در هر خانمان! آوخ!
چه کانون‌ها که خاکستر شد، از این آتش بیداد!
چه تن‌ها زیر خاک و خون، که جان در راه«جانان» داد!
خدایا! صبح آزادی چو شام قیرگون آمد! . . .
شکستی پر زتاریکی، ز هر سو رهنمون آمد! . . .
شهامت رفت! غیرت کشته شد! قدرت زبون آمد! . . .
چه پرچم‌ها، که از موجش، فلک بیجاده‌گون[۳۵] آمد،
ز دست کشتگان مرد، ناگه سرنگون آمد! . . .
تو گفتی، قلزم[۳۶] رحمت، سراسر پر زخون آمد!. . .

---

[۳۵] سرخ رنگ، رنگ خون.
[۳۶] دریا، رود.

از این خاموشی مدهش که شد بر بوم و بر چیره،
وز این بیداد بی پایان، جهان را چشم شده خیره.
اذان خاموش و گلدسته تهی از صدق و مصداقش! . . .
طنین انداز، ناقوس است، دراین ملک و آفاقش! . . .
دریغا! خاوران شد بی هلال و نور اشراقش!
چلیپا چیره شد، با زور استیلا و الحاقش!
خدایا! «حق» چرا محروم شد، از حق و احقاقش؟!
چرا بیرون نمی‌آید، ز پشت پرده، خلاّقش؟!
الهی! جلوه‌ای بر ما نکردی با جمال! آوخ! . . .
ولی، کشتی سه صد ملیون دل ما با جلال، آوخ!
خموش ای مرد دیوانه! . . . نگر بر صنع و ایجادش!
توقف نیست هرگز، در جهان و سیر معتادش.
چه پنداری طبیعت را، آفاق و ابعادش؟!
مگر فطرت ز هر کس می‌نیوشد، بانگ فریادش؟
منه دل بر عطای چرخ و دل برکن، زامدادش!
تو خود باید براندازی بنای چرخ و بیدادش!
جهان محکوم سعی توست!. . . وین دستور دینت بود:

خدایت «لَیس لِلانسانِ الّا ما سَعی» فرمود.[۳۷]

ترجمه‌ی دیگر از حبیب ساهر است از این غزل فضولی:
قَد اَنارَ العشقُ لِلعُشّاقِ منهاجَ الهُدا،
سالکِ راه حقیقت عشقه ائیلر اقتدا.
عشقدیر اول نشئه‌ی کامل کیم آنداندیر مدام،
می‌ده تنویرِ حرارت، نی‌ده تأثیر صدا،
وادیِ وحدت حقیقتده مقامِ عشق دیر
کیم مشخص اولماز اُول وادید، سلطاندان گدا.[۳۸]

ترجمه چنین است:
عشق در شب‌های تیره چون چراغ روشن است،
سالک راه حقیقت اقتدا کرده به عشق.
نشئه‌ی کامل همان عشق است کز وی سر زده،
آنچه در می‌گرمی است و آنچه در نی ناله است.
وادی وحدت مقام عشق باشد در جهان

---

[۳۷] نقل از کتاب: محمد عاکف ارسوی، تألیف پروفسور علی نهاد تارلان، ترجمه و تنظیم کاظم ایزد، نشریه‌ی شماره ۱۶ مؤسسه‌ی فرهنگی منطقه‌یی، تهران، ۱۳۴۸ ،ص ۲۰۲.

[۳۸] استاد حبیب ساهر، نمونه‌های ادبیات منظوم ترک، تهران: ۱۳۵۴، ص۴۴.

در چنان آرامگه یکسان بود شاه و گدا.

چنان که دیده می‌شود این گونه ترجمه و القاء مضمون به زبان دوم که آن را «برگردان سروده» نامیدیم، تنها از سوی مترجمان شاعر و اندیشمند اعصار گذشته و عصر ما انجام پذیرفته است و این جانب آن را یکی از شاخه‌های این فن بسیار مهم و بدیع می‌دانم.

می‌دانیم که ترجمه در لغت، بیان کلامی است از زبانی به زبان دیگر و در علم بدیع «گرداندن عربی یا ترکی به نظم پارسی است.» مانند این بیت سعدی شیرازی:

پیش که برآوردم ز دستت فریاد،
هم پیش تو از دست تو می‌خواهم داد!

که مضمون آن ترجمه‌ی این شعر مُتَنَبّی[۳۹] شاعر نامبردار عرب است:

یا اَعدَلَ النّاسِ الاّ فی مُعامَلَتی،
فیکَ الخصامُ وَ اَنتَ الخَصمُ و الحَکَم.

که یک «برگردان سروده» است. زیرا نخست آن که سعدی خود شعری بدیع سروده است، دوم آن که تا حد ممکن، از اصل بهره‌وری کرده است، سوم آن که روح مضمون و حقیقت محتوای مطلب را درک کرده است و النهایه با عنایت به ویژگی‌های زبان دوم، مضمون را در قالبی بدیع و دلپذیر پرورده است و تنها از آن

[۳۹] احمدبن الحسین الجعفی الکوفی المتنبّی (م. در ۳۵۲ هـ-) شاعر مشهور عرب.

روی که سعدی ذکری از «صاحب مضمون» نکرده، او را صاحب «سـرقات شـعری» قلمداد کرده‌اند.

من ترجمه‌ی موزون و آهنگین «میر صالح حسینی» از«حیدر بابایا سلام» محمد حسین شهریار را یک «برگردان سروده» می‌دانم. به ویژه کـه او همـه‌ی اسـتعداد و توانایی خود را در راه اعتلای نام صاحب مضمون صرف کرده است و نیز چون سلف و استاد خود ساهر، توانسته است با به دست گرفتن ابزارهای جدیدی همانند ترکیبات بدیع فارسی و استفاده از فرجامین داده‌های سخن‌شناسی و دستموزه قرار دادن آن‌ها، ایماژها و تصاویر ذهنی شهریار را در قالب زبانی که اهل آن زبان نگرشی کویری به پدیده‌ها دارند و با فرهنگ کوهستانی و مناطق معتدله بیگانه‌اند، بریزد و اهـل زبـان فارسی را مدیون خود سازد:

سنگِ غربت بیفکن و به پاخیز!

* * *

پدر مرد و آشیانه پراکند،
گوسفندِ گم کرده ره بدوشند!

این مصراع‌های آهنگینی که گوشت و پوست خود را، با تنشی از چند تک واژه و بندواژه‌ی بی‌جان فارسی یافته‌اند، بی‌گمان به مخزن ضرب المثل‌های فارسی فزونی خواهند بخشید و به انتقال مفاهیم فلسفی و عالیه‌ی ترکی در فارسـی، مـدد خواهنـد کرد. تصاویر جاندار زندگی ایلاتی نیز چنین است:

می‌خواندم ای کاش طول دره را،

ترانه‌ی «شبان کج کن گلّه» را.

*

حیدر بابا! فرزندان مرد، زای.
نامردان را پوزه، به خاک و گل سای!
امان ز گرگها ببُر زیر پای
تا بچرد با فراغت گلّه‌ها،
دنبه روی دنبه نهد برّه‌ها!

گاه این «برگردان سروده»ها چنان است که خواننده خود را غرق در تصاویر رنگارنگ آن می‌بیند و بویی از ترجمه نمی‌شنود:

شب که ننه پیره قصه داده سر
کولاک هم کوبد به بام و به در
شنگلی را خوَرد گرگ خیره سر
ای کاش رجعتی به کودکی بود. . .
ای کاش. . .
ای کاش. . .

خواننده این‌جا، خود را غرق در تصاویر ذهنی شاعر- مترجم می‌کند، آهی می‌کشد،«حیدر بابایا سلام» را فراموش می‌کند. چرا که این «برگردان سروده» حتی از اصل آن قوی‌تر می‌نماید:

ای کاش رجعتی به کودکی بود!

که ترجمه‌ی این مصراع از شهریار است:

کاش قایېدېب بیرده اوشاق اولایدېم!

بار فلسفی «ترجمه» عمیق‌تر است و این حکایت از توانایی شاعر مترجم در انتقال مفهوم و پرداخت مضمون می‌کند. همین جا اشاره کنم به این مطلب که تاب گفتار و نرمش و انعطاف زبان ترکی به هیچ روی در زبان فارسی وجود ندارد. زبان فارسی، هیچ‌گاه یارایی بیان مفاهیم رقیق احساس و عواطف بشری و مضامین عمیق فلسفی را هم‌پای ترکی نداشته است و به‌گفته‌ی مولوی «رنج بی‌درمان» است که تنها با استعانت از زبان قرآن و کلام ترکی توانسته در بسترزمان به این یارایی دست یابد و به «گنج بی پایان» بدل شود. به ترجمه‌ی بیت « ایندی دئسَک احوالاتدی، ناغیلدی، / کئچدی، گئتدی، ایتدی باتدی،داغیلدی!» دقت کنیم:

سخن گویم زین حکایت تا به چند،

گذشت و رفت، دود شد و پراکند.[۴۰]

نرمش و هارمونی زیبای زبان ترکی سبب شده که در مصراع دوم پنج فعل به مثابه‌ی پنج شبه جمله و پنج عبارت کامل دستوری یک‌جا گرد آید. در «برگردان

[۴۰] ای زبان هم گنج بی‌پایان تویی،/ ای زبان هم رنج بی درمان تویی! (مولوی، مثنوی: دفتر اول، ص ۳۶ سطر ۹)

سروده» نیز همه‌ی مفاهیم مستتر در آن پنج تای بی‌همتا، با دو فعل ربطی و اصلی«دود شد و پراکند» به زبان فارسی منتقل شده است.

در این انتقال مفهوم، میر صالح حسینی از سویی ابهت بیان سلف خود خاقانی و از سوی دیگر لطافت کلام ملا پناه واقف[۴۱] و عذوبت سخن فضولی را، در این برگردان سروده‌ها جمع می‌کند:

از فراز صخره‌های«دام قَیِه»،
نظر فکن، دمی بر این بادیه!
مسرور کن، حوادث ماضیه.
گریه سرده، همچو برف بهاران،
آب شود قلبِ یخِ زمستان.

که در مصراع‌های آن، هم قصیده‌ی«ایوان مدائن» خاقانی[۴۲] و مخمس نامبردار«گؤرمه‌دیم» واقف و هم غزل‌های فلسفی فضولی[۴۳]طنین انداز است و ترکیب کاملاً بدیع«قلبِ یخِ زمستان» نیز به آن طراوتی دیگر بخشیده است.

---

[۴۱] ملا پناه واقف، شاعر بلند آوازه‌ی ترکی زبان آذربایجان، در عصر آقا محمد خان قاجار صاحب«دیوان واقف» و بنیانگذار و آشتی دهنده‌ی شعر مکتوب و ملفوظ ترکی.(برای تفصیل رک. به کتاب:«واقف شاعر زیبائی و حقیقت» تألیف نگارنده، چاپ تهران ۱۳۵۶) مطلع آن مخمس چنین است:

من جهان مولکونده مطلق، بیر عدالت گؤرمه‌دیم،/ هرنه گؤردوم اگری گؤردوم، دوغروبابت گؤرمه‌دیم.

[۴۲] مطلع آن قصیده چنین است:

هان ای دل عبرت بین، از دیده عبر کن، هان!/ ایوان مدائن را، آئینه‌ی عبرت، دان!

[۴۳] محمد بن سلیمان فضولی، شاعر اندیشمند قرن دهم(رک. دیوان فضولی تهیه و تدوین میر صالح حسینی جلد۱، انتشارات فتحی، تهران، ۱۳۶۶)

با این همه توش و توان، شاعر-مترجم آمال سیاسی و اهداف قومی و اجتماعی شهریار و خود را فراموش نمی‌کند و جهت سیاسی، بینش تند شهریار را علیه جور و بی‌عدالتی‌های زمانه، ترکانه به فارسی منتقل می‌سازد:

حیدر بابا، غنچه‌ی گل خندان است،
ولی دل‌ها، به خونِ خود غلطان است.
زندگانی، سیه چالِ زندان است،
از این زندان، نه روزنی نه راهی،
نه کس یابد از این تنگی رهایی.

این همه، با توجه به دشواری انتقال مفهوم، با حفظ قالب شعری و وزن و ریتم و آهنگ آن، اعجاب‌انگیز می‌نماید، به‌ویژه آنجا که شاعر مترجم، بیان مضمون را گاه فدای سلاست سخن می‌کند. خود در حاشیه‌ی این بند:

من، پدرم اهل بذل و عطا بود،
یار ایل و یاور بینوا بود،
آخرین مرد از تبارِ وفا بود.
بعدِ پدر، منقلب شد زمانه،
نمانده از محبت‌ها نشانه.

می‌نویسد:

« من، پدرم یئرینه، پدر مرا، والد من، بابای من و باشقا تعبیرلرده ایشلده بیلردیم. لاکن شهریارین اؤزؤنه مخصوص کلامین حفظ ائتمگی و تؤرک دیلی‌نین موسیقی و آهنگی‌نی فارس دیلینه منتقل ائتمک اؤچؤن، «من، پدرم» ترکیبی‌نی ترجیح ائتدیم.» [۴۴]

میر صالح حسینی، گوهری دیگر به ادب فارسی می‌افزاید و به مصداق ضرب المثل ترکی:«ایگنه کیمی‌ها می نی بَزَه‌ییر، اؤزولوت گَزیر».

البته خود او نیز، همچون این جانب، مصرّانه معتقد به این است که اولاد ما ، اکنون لب تشنه، چشم براه و بیوسانِ نشر متون ترکی به زبان اصلی هستند و ما را در ایران، نیازی به هموار کردن رنج ترجمه‌ی آثار فرهنگی اجداد و نیاکان دانش پرور و غیرتمندمان به فارسی نیست و بیشترین همّ خود را باید صرف پیدایی و نشر آثار ادب ترکی که سرتا پا، صدای توحید است بکنیم و به گفته‌ی استاد مرحوم میر حبیب ساهر:*« تؤرکی، بابالاریمیزدان قالما میراث‌دیر. بیزده اونو اؤلادوغو کیمی اولادیمیزا چاتدیرمالیییق. بو دیلین نشری و توسعه‌سی‌نین قاباغین آلان، اسلام مدنیتی توسعه‌سی ایله دؤشمندیر.»* [۴۵]

هم از این روی، این جانب چشم به راه برگردان‌های فارسی دیگر از متون ترکی و تقریظ آن‌ها نیستم، به‌خصوص که اغلب ترجمه‌ها محروم و بدور از عذوبت

---

[۴۴] «می‌توانستم به جای «من پدرم»، پدر مرا ، والد من، بابای من و جز این‌ها نیز به‌کار برم. اما به‌جهت حفظ شیوه‌ی بیان شهریار وانتقال موسیقی و آهنگ زبان ترکی به زبان فارسی ترکیب« من پدرم» را ترجیح دادم.» (نقل از دستنویس آقای میر صالح حسینی محفوظ در آرشیو انتشارات فتحی).

[۴۵] «زبان ترکی میراث بازمانده از نیاکا ن ماست. بر ماست که آن را به اولاد خود باز سپاریم. کسانی که جلو نشر و توسعه‌ی این زبان را می‌گیرند، با نشر و توسعه‌ی فرهنگ اسلامی مخالفت می‌کنند».

در کلام و انسجام در بیان‌اند. چنانچه مقایسه‌ی ترجمه‌ی حاضر با ترجمه‌های منثور موجود از«حیدر بابایا سلام»[۴۶] خود گویای این نکته‌ی باریک‌تر از مو است.

خلاصه آن که حسینی در این برگردان سروده، نه گستره‌ی پر الوان نثر را فرا روی دارد و نه امکان‌های زبان فراگیر ترکی را دارد. او در قالب شعری و با امکان‌های محدود رودرروست و با زبان کشیده صائت و کم واژه‌ی فارسی، با فعل‌ها و زمان‌های انگشت شمار و محدود و قواعد گرامری نابسامان آن رودرروست.

اما وی خواه در پرداخت مضمون و خواه در گزینش واژه‌ها و ترکیبات، ترکتازی کرده است و«برگردان سروده»اش با ترجمه‌های منثور و منظومی که این جانب تاکنون، کم و بیش دیده و بررسی کرده‌ام تفاوت‌های عمده و آشکاری دارد که در این مختصر پرداخت مستوفی به آن امکان‌ناپذیر است.

به تقطیع مصراع‌های زیر دقت کنید که هم انطباق با تقطیع هجایی دارد و هم با بحر منطبق است و پیداست که اجرای دقیق آن چه مایه‌ی رنج و کارآیی را بایسته است:

---

[۴۶] از ترجمه‌های منظوم چاپ نشده‌ی فارسی که اینجانب تاکنون دیده‌ام، می‌توانم برگردان زیبا و فولکلوریک آقای«ناصر منظوری» و ترجمه‌ی «دکتر سجادیه» را نام ببرم که سروده‌ی آقای منظوری را در آن میان بدیع‌تر و دارای خود ویژگی یافتم. اما تفاوت عمده‌ی برگردان سروده‌ی حاضر چنان که تأکید شد، در التزام به حق و بجای حفظ قالب هجایی‌اش است. بدان‌گونه که کلیه‌ی مصراع‌های آن منطبق بر قالب یازده هجایی با تقطیع (۴+۴+۳) و بندرت(۶+۵) است که تا آنجا که اینجانب اطلاع دارم در سرتاسر تاریخ ادب فارسی بی‌نظیر می‌نماید و تنها نوعی اشعار معروف به «فهلویات» را می‌توان همسنگ آن شمرد و این التزام و تقید به حفظ قالب و انتقال هارمونی سماعی به خواننده، مانع پرداخت شاعرانه‌ی مضامین منظومه و انتقال مفاهیم آن نشده است و این را من نوعی اعجاز در شعر می‌دانم.

(۴ + ۴ + ۳)
گیتی همه + فسانه و + فسون است،
وامانده از + سلیمان تا + کنون است،
زاده‌ی او + به درد + اندرون است،
هر چه داده + گرفته این + دهر دون،
نامی مانده + ز شوکت + فلاطون.

همین جا باید اشاره کرد که وزن هجایی یا شمارشی، از اوزان خاص فارسی میانه و گویش‌های زمان ساسانیان هم بوده است. چنانچه«درخت آسوریک» و بخش‌های منظوم متون بازمانده پهلوی در این اوزان است. نمونه‌های هجایی شعر فارسی را از دیر زمان تاکنون نیز فرا دست داریم که در تذکره‌ها و کتب تاریخ از آنها یاد شده است و این نبود جز قرابت نزدیکی بسیار کهن فارسی با ترکی و أخذ قوت و الهام از ادب پربار ترکی باستانی.

اینک این حادثه‌ی نوین را در ادب فارسی که آشتی دیگر گونه‌ای بین قالب‌های شعری هجایی ترکی و فارسی می‌دهد، مبارک می‌دانیم و نشر آن را به فال نیک می‌گیریم و بی‌گمان فتح بابی برای مکتبی نوین در شعر معاصر فارسی خواهد بود.

سخن آخر آن که باید گفت شهریار همچون دیار خود و فرهنگ پر بار سرزمین خویش و ادبیات والاجای ترکی اسلامی و ایرانی، پیوسته غریب و بی‌کس افتاده است. برای پژوهش همه جانبه و بررسی دقیق آثار وی، تحقیقی گسترده در خلاقیت ادبی او بایسته است تا دقایق آفرینش وی و از آن میان آویزش و مقامش در ادب پر بار ترکی بیش از آنچه در این نقیصه آمد، باز گشاده شود و نیز «حسینی» و

«حسینی»های دیگر را مردم مسلمان ما بازشناسند و از خلاقیت بدیع آنان بهره یابند. شهریار خود در جایی، در پاسخ به غزل حافظ به مطلع:

نیست در شهر نگاری که دل از ما ببرد،
بختم ار یار شود، رختم از این جا ببرد.

گوید:

رخت من گو ببر از دخمه‌ی گل‌ها بیرون،
کیست کو نام من از دفتر دل‌ها ببرد؟

۳. برگردان‌های فارسی از منظومه‌ی حیدربابا سلام

مقاله‌ی دوم، معرفی سه برگردان فارسی از «حیدربابایا سلام» توسّط حجت‌الاسلام سیّد جعفر صفوی‌زاده، ناصر منظوری و دکتر سجادیّه است که پدرم هر سه ترجمه را به طور علمی معرفی کرده است. این مقاله از «تکمله بر ترجمه‌ی میر صالح حسینی از حیدر بابایا سلام» برگرفته شده است. (انتشارات آفرینش، تهران، ۱۳۶۸):

پیرامون برگردان‌های فارسی منظوم دیگری که در مقدمه‌ی کوتاه خود، اشاره‌ای به آن‌ها داشتم، تفصیل را مجالی دیگر بایسته است و تحلیل آن‌ها در این وجیزه نمی‌گنجد. اما بی‌جا نیست که نمونه‌ای از سه ترجمه‌ی منظومی را که این جانب فرصت مطالعه‌ی آن‌ها را یافتم، بدهم.

۱ـ۳. برگردان نخست

برگردان منظوم نخست از آقای «ناصر منظوری»، دانشمند جوان و زبانشناس آذربایجانی و عضو «انجمن زبان ترکی ایرانی» است. ایشان با توجه به گرایش‌های علمی و فنی خود، خواسته‌اند از «حیدر بابایا سلام» ترجمه‌ای فولکلوریک، با بهره‌جویی از الفاظ و تعابیر ادبیات شفاهی مردم فارسی زبان و ریتم و هارمونی لسانی ارائه دهند. چنان که پیش‌تر گفتیم، برگردان ایشان، از سجیه‌ی خاصی برخوردار است و برگردانی تک بعدی است. برای نمونه برگردان سه بند نخست از «حیدر بابایا سلام» اثر آقای ناصر منظوری را می‌دهیم:

حیدر بابا، تو جستنِ تُندَرون،
تو خروشِ سیلابای گسترون،
صف که زدن به دیدنش دخترون،
سلام بر اون ایل و بر اون دور باد،

نام منم جاری بر اون شور باد.

* * *

پروازون کبکا با اون جوجه‌هات،
جِستنایِ خرگوش از اون بوته‌هات،
گُر، که زدش شکوفه بر باغچه‌هات،
در اون دمم گَر ممکنه یاد کن،
این دلای غمزده را شاد کن!

* * *

بهاروَزون که الاچیق می‌ریزه،
گل نوروز با گلِ یخ می‌خیزه،
ابرِ سفید پیرَن چلون می‌بیزه
اون که مارو یاد میاره یاد باد،
غم‌هایِ ما قلّه‌یِ فریاد باد!

۲ـ۳. برگردان دوم

برگردان منظوم دیگر از آنِ آقای« دکتر محمد علی سجادیه» است. ایشان از ایرانیان فارس زبان هستند و زبان ترکی ایرانی- طبق اعتراف خودشان – زبان اصلی‌شان[۴۷] نیست و برایشان زبان[۴۸] دومی به‌شمار می‌رود نه زبان بیگانه.[۴۹] البته

[۴۷] Native Language.

آویزش و علاقه‌ی فارسی‌ها و ارمنی‌های ایران به زبان ترکی ایرانی، ریشه‌ای بس کهن، به‌درازای هم‌زیستی این اقوام در سرزمین اسلامی ایران دارد،[۵۰] و بی‌گمان پس از افتتاح رشته‌های «زبان و ادبیات ترکی اسلامی ایران» در دانشگاه‌های ایران، می‌باید به این مهم به‌عنوان یک واحد درسی توجه شود.

به هر انجام، اینک برگردان منظوم سه بند نخستین «حیدر بابایا سلام» را به روایت آقای محمد علی سجادیه می‌خوانیم:

هنگامه‌ی فروز پیاپی ز برق چند،
سیلاب‌ها خروش زده تند می‌روند،
صف بسته دختران و بر آن خیره می‌شوند،
حیدربابا به شوکت تو، قوم تو، سلام!
باشد زبان گشوده، کنی یاد من به نام.

* * *

آنگه که کبک ها همه پرواز می‌کنند،
خرگوش‌ها ز بیخ و بن بوته می‌جهند
گل‌ها شکفته باغچه را جلوه می‌دهند،

---

[۴۸] Second La nguage.

[۴۹] Forien Language

[۵۰] تاریخ و تحلیل آثار ترکی شعرا و نویسندگان ارمنی خود در برخی از دانشگاه‌های جهان که رشته‌ی«زبان و ادبیات ترکی» دارند ماده‌ی درسی و جزیی از تاریخ ادبیات ترکی به‌شمار می‌رود. در این زمینه کتابی نیز پیرامون خلاقیت «عاشیق‌های ارمنی» که به ترکی شعر سروده‌اند، در جمهوری آذربایجان منتشر شده است.

گر ممکن است جمله‌ی ما را به یاد کن
نشکفته قلب‌ها همه را یاد و شاد کن!

* * *

عید است و باد چادر دهقان به برکشان،
«نوروزگل» چو «برف گل»از خاک پرکشان
ابر سپید رخت خود از آب درکشان
عمرش دراز آنکه خدایا به یادماست!
غم‌های من به گونه‌ی کوهی شود، رواست!

محمد علی سجادیه که شیفته و مفتون زبان ترکی است، دیوانی به ترکی ایرانی ترتیب داده است. در این دیوان نظیره‌ای نیز بر «حیدر بابایا سلام» شهریار دارد که چنین آغاز می‌شود:

حیدربابا قارا بولود یاغاندا،
آغ گؤیرچین ایلدیریمدان قاچاندا،
طاووس کیمی قیز کندیندن کؤچنده،
کیچیک قمری قیزیل گۆلدن اوچاندا،
بیرده اویان گؤزۆنۆ آچ، باخ بیزه،
صبر ائلمه طوفان چاتسین تبریزه!

این فارسی زبان هم‌وطن ما، که خود را مدیون و مفتون ادبیات گران‌جای و والاقدر ترکی اسلامی ایرانی می‌داند، به ترجمه‌ی منظوم جلد دوم «حیدر بابایا سلام» نیز نشسته است.

۳ـ۳. برگردان سوّم

سومین برگردان منظوم که این جانب فرصت بررسی کوتاه آن را یافتم، از آن آقای «کریم مشروطه‌چی» متخلّص به «سؤنمز» یکی از شعرای خوب و نوپرداز معاصر آذربایجان است. بندهایی را که شاعر نام‌برده، خود برگزیده و در اختیار این جانب گذاشته است و جهات موفقی در آن‌ها به چشم می‌خورد، در زیر می‌آوریم:

(ترجمه بند ۱)

حیدر بابا، به گاهِ چکاچاک رعد و برق،
امواج آب غّرد و کوبد به صخره فرق،
صف بسته دختران به تماشا، به رسمِ شرق،
آن گه زمن سلام بر آن دودمانتان،
باشد که نام من برود بر زبانتان.

* * *

حیدر بابا، چو کبک تو پرواز می‌کند،
خرگوش، جست و خیزِ خود آغاز می‌کند،
باغات تو شکفته و گل باز می‌کند،
لطفی، محبتی! که دمی یاد ماکنی،

شادی نثار این دل ناشاد ما کنی.

* * *

آن گه که باد عید آلاچق را فرو کشد،
وقتی گل یخ و گل نوروز بشکفد،
ابر سفید پیرهن خویش بفشرد.
گر یاد من کنی بوَدَت زندگی به‌کام،
کوهی بنا شود ز تلنبار دردهام.

* * *

پشتت به پشتگرمی خورشید گرم باد،
گریان قنات‌هایت و رویت هماره شاد،
یک دسته گل بچینند آن کودکان راد.
همراه باد بلکه نیازم کنی به ناز،
شاید که بخت خفته کند چشم خویش باز.

* * *

رویت به پیش روی عزیزان سفید باد،
هر چارسوت چشمه و باغ عدید باد،
از بعد ما سرت به سلامت مزید باد.
دنیاست مرگ و میر و قضا و قدر همه،
مردان بی پسر، پسران بی پدر همه.

نکته‌ی دیگر بحث پیرامون زمینه ادبی خلاقیت زنده یاد محمد حسین شهریار بود که متأسفانه علی رغم علاقه‌ی خاصی که به پرداختن به آن دارم، خلاقیت او را در ادب دیر سال و گران جای ترکی و آبشخور آفرینش وی را در آثار اسلاف غیرتمندش چون قاسم انوار سرابی، قاضی برهان‌الدین، سید عمادالدین نسیمی، محمدبن سلیمان فضولی، علیجان قوسی تبریزی، محمد علی صائب تبریزی، عارف اردبیلی، ملاپناه واقف، سید ابوالقاسم نباتی، قاسم بیک ذاکر، ملامحمد علی هیدجی، ملامحمد باقر خلخالی، حجت الاسلام نیّر تبریزی، حبیب ساهر و ده‌ها عالم و شاعر ترکی زبان مسلمان دیگر باز نمایم.

این جا تنها اشاره‌ای به قطعه‌ی نویافته و چاپ نشده‌ای از وی در منقبت مولانا محمد فضولی- اعجوبه‌ی تاریخ ادب اسلامی- می‌کنم و برگردان منظوم فارسی این قطعه را نیز تحت عنوان «مکتب قرآن» از میر صالح حسینی در پی می‌آورم. آن قطعه چنین است:

ترکی، فارسی ، عربی ده نه فضائل واریمیش،
که فضولی کیمی بیر شاعرِ فاضل دؤغولور.
شرح صدر ایله صحائف یازیلیر سینه‌سینه،
لَیلَةُ القَدْره چاتیر، مُصحف نازل دؤغولور.
اوٚچ لسان‌دا آچیلیر مکتب قرآن قاپیسي،
بو مکاتب‌ده اراذلدن افاضل دؤغولور.
توشه‌ی حجّ و زیارت اوٚلور اخلاق رسول،

نازله یۏل اوزونو نازلې منازل دۏغولور.
شهریار بو گمی‌یه اگِله‌شه‌لی نوح کیمی،
گؤر نه طوفان قوپارېر، باخ نه زلازل دۏغولور!

ترجمه‌ی فارسی آن:
(مکتب مصحف و دین)
از عرب،ترک و عجم، بین چه فضایل زاید،
چون «فضولی» به جهان شاعر فاضل زاید.
سینه بگشوده برو لوح کرامت گردد،
با شب قدر رسد، مصحف نازل زاید.
مکتب مصحف و دین در سه زبان بگشاید،[۵۱]
در مکاتب ز اراذل چه افاضل زاید؟!
توشه‌ی حج و زیارت شود اخلاق رسول،
بهر نازل به سفر وه چه منازل زاید.
شهریار عرشه‌ی کشتی بگزیند چون نوح،
وه! چه طوفان شود و بین چه زلازل زاید.

[۵۱] مولانا محمد فضولی در هر سه زبان ترکی،عربی و فارسی صاحب دیوان است.

نکته‌ی دیگر یاد گرامی خطیب و ادیب بارع و رفیق فائق دانشمندمان «حجت‌الاسلام سید جعفر موسوی صفوی‌زاده‌ی اردبیلی» است که چند سال است دنبال فرصتی هستم تا از خدمات سپاس‌انگیز و ارجدار ایشان ذکری کنم.

ایشان که سالیانی در خدمت علامه محمد حسن طباطبایی تبریزی - رضو الله علیه- تلمّذ کرده‌اند و اندوخته‌ای گران جای از بینش فلسفی اسلامی دارند، در استقبال از منظومه‌ی«حیدربابایا سلام» منظومه فلسفی با ارزشی با صبغه‌ی الهی در۴۶۰ بند سروده‌اند که بندهایی از آنرا تیمّناً نقل می‌کنیم:

تۆرکون دیلی ایلدیریمدیر شاخاندا،
سودور یانان اۆره‌کلره آخاندا،
گۆزدۆر سیز یلداداان درده باخاندا،
مظلوم سسین ائشیتمگه قولاقدیر،
آخیب سۆزۆب بیتیرمگه بولاقدیر.

* * *

قارقا قانماز بۆلبۆل نه‌دیر؟ سار نه‌دیر؟
قابان قانماز دلبر نه‌دیر؟ یار نه‌دیر؟
حیوان بیلمز هئیوا نه‌دیر؟ نار نه‌دیر؟
مجنون ایستر چکه لیلی نازینی
فرهاد ایستر چالا شیرین سازینی.

* * *

تۆرکۆن دیلی اؤددور سؤنمز اؤجاغې،
آنا دېر او، چۏخ ایستیدیر قوجاغې،
بیر دنیز دیر، یۏخدور اوجو- بوجاغې،
من بی شئهم قورتارمایان صحرادا.
دۆشدۆم ایتدیم درین- درین دریادا.

* * *

حیدربابا شعری منه داد وئریب،
بیرجه- بیرجه یازدېغېمې یاد وئریب،
شیرین- شیرین سؤزۆ بو فرهاد وئریب،
آباد اۏلسون شهریارېن اؤلکه‌سی.
آخ اؤلمه‌سین اکسیلمیه‌سین کؤلگه‌سی.

اینک باید هم‌نوا شویم که:
سحر باشد لسان او «لاریْب»،
راستی، راستی، لسان الغیب!
هرچه در پرده‌ی حقیقت راز،
می نوازد به ارغنون مجاز.

۴. حافظ و شهریار

عنوان مقاله‌ی سوّم «حافظ و شهریار» نام دارد و پدرم برای کنگره‌ی جهانی حافظ که در سال ۱۳۶۸ در شیراز برگزار شد، تهیّه کرد؛ ولی هیئت اجرایی کنگره مانع از ارائه‌ی آن شدند و مانند بسیاری از کنگره‌های علمی، پدرم شجاعانه تسلیم خواست‌های برخی طیف‌های اجرایی نشد که شرح آن در کتاب «در میدان کنگره‌ها» آورده شده است. این مقاله را هیئت علمی کنگره با درجه‌ی ممتاز ارزیابی کرده است.

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی به لحاظ آن که با قرآن انسی کم نظیر داشت و قاری و مقری زبردستی بود، شعر خویش را هم در دیار معنـی و محتـوی و مضمون و هم در کسوت لفظ و فرم و بیان، به درجه‌ی فرا بـشری رسـانیده اسـت و هم از این روست که با نفس صدقی که داشته لَسان الغیب نام گرفته اسـت و نـام و تأثیرش مرزهای جهان اسلام را درنوردیده و گستردگی جهانی یافته است.

«یوهان فولفگانگ گوته» (Johann wolf jang goethe) – نـامبردارترین شـاعر آلمانی، حافظ را در کمال حیات خود، معشوق معنوی خویش می‌دانـست و در اواخـر عمر سال‌ها در به روی خود بـست و بـا حـافظ خلـوت کـرد و در شـأن او «دیـوان شرقی» (west – ostlicher diwan) را سرود.

در جایی از این دیوان گوید:

«ای حافظ خود را با تو برابر نهادن جز نشان دیـوانگی نیـست. تـو آن کـشتی‌ای کـه مغرورانه باد در بادبان افکنده است تا سینه‌ی دریا را بشکافد و پای بر سر امواج نهد، و مـن آن تخته پاره‌ام که بی‌خودانه سیلی خور اقیانوسم. در دل سخن شورانگیز تو، گـاه مـوجی از پس موج دیگر می‌زاید و گاه دریایی از آتش به تلاطم می‌آید، اما مرا این خیزابه در کام فرو

می‌برد و غرقه می‌کند. حافظ ای شاعر شاعران جهان! دلم می‌خواهد چون تو شعری بسرایم که در آن نخست به معنی اندیشم و سپس بدان لباس الفاظ زیبا بپوشم.»[۵۲]

«فردریک نیچه» نیز(Friedrich nietzsche) که پیوسته دنبال انسان متعالی و ابرمر (bermann) بود، حافظ را میخانه و باده‌ی خود می‌داند و می‌گوید:

« ای حافظ شیراز! بلندی هر قله نشانی از عظمت تو و عمق هر دریا آیتی از کمال توست. سخن تو، خود شراب مستی‌بخش خردمندان جهان است، دیگر شراب انگور می‌خواهم چه کار!»[۵۳]

به دنبال گوته و نیچه، «فریدریک بونگر» (friedrich junger) (متولد در ۱۸۹۹ م.) حافظ را «استاد غزل‌سرایان جهان» می‌شناسد و می‌گوید:

«ای حافظ شیرازی، جهان از نغمه‌های آسمانی تو سیراب است. اعجاز خود را از قرآن خود می‌دانی. این اعجازات زنگ غم از آینه‌ی دلِ ما می‌زداید و خود بینان آلود دامن را به راه می‌آورد. ای حافظ تو را می‌بینم که سرمست از باده‌ی خرد ناب هستی و بر پیشانی خود تاجی از گل‌های سرخ نهاده‌ای و غزلت عالمی را سرمست می‌کند، پیرانه‌سر جوانی از سر می‌گیری و پرده‌ی ریا و تزویر را پاره می‌کنی.»[۵۴]

«لئون لوکلر» (Leon leclere) شاعر فرانسوی (متولد در۱۸۷۴) نیز در دیرسالی مجموعه شعری با عنوان(Diwan) منتشر کرد، در جایی از آن می‌گوید:

---

[۵۲] نغمه‌های ایرانی، تهران،۱۳۳۴، ص ۱۵.

[۵۳] همان، ص ۱۰۰.

[۵۴] همان،ص ۱۵۱.

«حالا دیگر همچون حکیمی سالخورده شده‌ام، موهایم چون موی زائران کوفته و فرسوده، سپید شده است و چهره‌ام پرچین است و از سمرقند تا بخارا شعرهای حافظ شیراز را در بزم خردورزان می‌خوانم.» [۵۵]

معروف است که «انگِلْس»، یار و هم‌کلاس «مارکس»، که تحت تأثیر او ماده را مقوله‌ای فلسفی می‌دانست،[۵۶] اما مانند «لنین» آن را واقعیتی ملموس و قابل رؤیت نمی‌پنداشت،«دیالکتیک» را از این بیت حافظ استنباط کرده است:

از خلافْ آمدِ عادت بطلب کام که من،
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم!

و طبق این تئوری، تکامل برای حافظ در ذات احدیّت متوقف می‌گردد و برای انگلس تکاملی است که نقطه‌ی پایان ندارد! (**وَ فِی کُلِّ شَیْیءٍ لَهُ آیَةٌ- تَدُلُّ عَلَی انَّهُ واحِدٌ**) این همه گستردگی جهانی و تأثیر بر گستره‌ی اندیشگی مغرب زمین که به مصداق«هر کسی از ظنّ خود شد یار من.» نصیب حافظ شده است، بی‌گمان معلول قرآن‌شناسی او، و تعصّب تاریخی عثمانیان در انتقال میراث فرهنگی اسلامی به اروپا بوده است. حافظ ستایی و حافظ شناسی در ادب عثمانی نیز مدیون توجه سخن‌سرایان آذربایجان به این شاعر جادو بیان شیراز بوده است. اصولاً حافظ ستایی

---

[۵۵] همان، ص۱۲۴.

[۵۶] حافظ شناسی پاژنک، ج۷، ص۳۶.

و توجه به خلاقیت این شاعر قرآنی، در میان شـاعران عـارف آذربایجـان، از روزگـار خود حافظ شروع شده و در تاریخ ما به سنّتی بدل گشته است.

از هم‌روزگاران آذربایجانیِ حافظ، سید عمادالدین نسیمی را می‌شناسیم که تغـزّل عرفان آذری را با نام حافظ عجین کرده است از نسیمی تا سید محمد حسین شهریار که هم روزگار ما بود، کمربند زرین حافظ ستایی مجموعه‌ی شعر و ادب این دیـار را دربر گرفته است.

عماد الدین نسیمی تقریباً ۲۰ سال از فرجامین سال‌هـای زنـدگی حـافظ را درک کرده است. او، در بسیاری از غزلیات خود، خطاب به حافظ مطالبی دارد، از جملـه در غزل به مطلع:

بیا، ای گنج بی پایان چو خود ما را توانگر کن،
مس بی‌قیمت ما را به اکسیر نظر زرکن.

می‌گوید:
ملک را می‌نهد خطش چو طفلان لوح در دامن،
الا ای حافظ قرآن تو این هفت آیت از برکن.
چو مست از روی شمس الدین نشانی شمس خاور را،
بیا در روی شمس الدین سجود شمس خاور کن.[۵۷]

---

[۵۷] دیوان فارسی نسیمی، ص ۱۳۵.

به اسم شمس‌الدین و حافظ بارها در دیوان نسیمی برمی‌خوریم که توجه و علاقه‌ی وی را به حافظ نشان می‌دهد. او حتی به استقبال برخی از غزل‌های حافظ رفته است. مانند این غزل:

تکیه کن بر فضل حق ای دل ز هجران غم مخور،
وصل یار آمد شوی زو خرم ای جان غم مخور. [۵۸]

همین‌گونه اخلاف بلند آوازه‌ی نسیمی چون ملک الشعراء حبیبی، شاه ختائی، کشوری تبریزی، صائب تبریزی، ملامحمد فضولی و قوسی تبریزی خواه در آثار و دیوان‌های فارسی و خواه در سروده‌های ترکی خود از حافظ نام می‌برند.

ملا محمد بن سلیمان فضولی، اعجوبه‌ی جهان شعر و اندیشه در قرن نهم و دهم در بیان مفاهیم عالی اندیشه‌ی بشری، بسیاری از مضامین شعر حافظ را استقبال و اقتباس کرده است. مثلاً بیت:

بیابان‌گرد مجنوندان غم و دردیم سئوال ائتمه،
نه بیلسین بحر حالین اول که منزلگاهی ساحلدیر؟[۵۹]

از این بیت حافظ:

شب تاریک و موج بحر و گردابی چنین هائل،
کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها؟

---

[۵۸] نسیمی، عمادالدین. دیوان فارسی، تصحیح حمید محمدزاده، باکو، آذرنشر، ۱۹۷۲، ص ۱۹۰.

[۵۹] دیوان فضولی، به تصحیح مرحوم عبدالباقی گولپینارلی، ص۴۲، غزل۴۸، بیت۳.

و این بیت:

بیر پری زۆلفۆن دوتوب حالېندان آلدېم کام دل،

دور که چین مۆلکۆنۆ دوتدون هینددن آلدېن خراج.[۶۰]

از این بیت حافظ:

دو چشم شوخ تو بر هم زده ختا و حبش،

به چین زلف تو ماچین و هند داده خراج.

و یا این بیت:

واعظ بیزه دۆن دوزخی وصف ائتدی فضولی،

اول وصف سنین کلبه‌ی احزانېن اۆچۆندۆر![۶۱]

که از این بیت حافظ:

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر،

کنایتی‌ست که از روزگار هجران گفت.

و یا این بیت:

[۶۰] همان، ص۳۳،غ ۴۹، ب۵.

[۶۱] همان، ص ۵۰ ،غ ۸۴، ب۷.

سجده دیر هر قاندا بیر گؤرسم آئینیم منیم،
خواه کافر، خواه مؤمن، دوت بودور دینیم منیم.[۶۲]

که از بیت زیر از حافظ اقتباس شده است:
روزگاری‌ست که سودای بتان دین من است،
غم آن کار، نشاط دل غمگین من است.

تأثّرات پارسی‌گویان آذربایجان از حافظ، نیاز به پژوهشی و تحلیلی گسترده دارد و خود موضوع کتابی تواند بود. این تأثیر بعد از فضولی، در خلاقیّت قوسی، صائب، سید عظیم شیروانی، سید ابوالقاسم نباتی، خورشید بانو ناتوان، حیران خانم، میرزا ابوالحسن راجی، حکیم ملّا محمد علی هیدجی، حاج رضا صرّاف، ملّا محمد باقر خلخالی، مرحوم یحیوی اردبیلی و جز این‌ها جای- جای مشهود است.

سید ابوالقاسم نباتی چندین غزل از حافظ را تخمیس کرده است و از آن‌ها دیوانی ترتیب داده است و به این دیوان پیوسته فخر کرده است. یکی از این تخمیس‌ها چنین است:

تا که در کشور دل عشق تو سلطان کردم،
گام اول به رهت نقد سر و جان کردم.
من نه امروز چو گل چاک گریبان کردم
سال‌ها پیروی مذهب رندان کردم،

[۶۲] همان، ص۱۱۴، غ۲۰۹، ب۱.

تا به فتوای خرد حرص به زندان کردم.

با خبر باشی ایا رهرو سر منزل شاه،
تا چو یوسف نشوی دایره‌ی مرکز چاه.
راست این است که از همّت مردان الاه،
من به سرمنزل عنقا نه به خود بردم راه،
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم.

تا شدم شانه‌کش زلف عروسان سخن،
خجل است از نفسم نافه‌ی آهوی ختن.
بشنو این نکته که بهتر بود از دّر عدن،
از خلاف آمد عادت، بطلب کام که من،
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم .

کس ز عشق تو چو من زار و دل افگار مباد،
در همه عمر ندیدم نفسی خاطر شاد.
دارم از عهد صبی این سخن از پیر به یاد،
سایه‌ای بر دل ریشم فکن ای گنج مراد،
که من این خانه به سودای تو ویران کردم.

قامتم از غم هجرت شده چون حلقه‌ی نون،
شمع‌وش سوختم از شعله‌ی این سوز درون.
دوش در مصطبه از طعن حریفان زبون،
توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون،
می‌گزم لب که چرا گوش به نادان کردم!

حکم تقدیر نگردید به تدبیر درست،
تخم امید در این مزرع نابود نرست.
از سر صدق بخوان فاتحه، صلوات فرست،
نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست،
آنچه سلطان ازل گفت بگو، آن کردم.

شکرلله که دلم دوست ز دشمن بشناخت،
گنج اسرار تو را مفت به افسانه نباخت.
چون زلیخا دلم از آتش این بیت گداخت،
این‌که پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت،
اجر صبری‌ست که در کلبه‌ی احزان کردم.

کام خود یافتم از لطف شهنشاه عرب،
حسن نظمم شده، تا بلخ و بخارا وحلب.
من کجا فخر حسب نیست نیازم به نسب،
گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب،
سالها بندگی صاحب دیوان کردم.

ای نباتی! به درآور لقبی چون حافظ،
تا بتابد به دلت شمع شبی چون حافظ.
نیست ممکن به تو بالله سببی چون حافظ،
صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ،
هر چه کردم همه از دولتِ قرآن کردم.[۶۳]

بزرگان و اندیشه‌ورزان آذربایجان که کمر همت به تبلیغ صادقانه‌ی آرمان‌های اسلامی بسته بودند، بیش از هر شاعر دیگر به حافظ نظر داشتند؛ چرا که او را نماد آرمان گستر قرآنی خود می‌دیدند. این سنت پسندیده‌ی دیرینه را شهریار، شاعر سترگ‌اندیش «حیدر بابایا سلام» نیز دنبال می‌کند:
به مکتب خانه‌ی عرفان کتابت‌هاست اما من،
به جز در شعر حافظ درس عشق از بر نمی‌دانم.

[۶۳] دیوان فارسی نباتی، به اهتمام این قلم، چاپ ۱۳۷۲، ص۲۴۶.

گرامی دار چون جان شهریارا تربت حافظ
که از حافظ کسی را من گرامی‌تر نمی‌دارم. [۶۴]

اصولاً بینش‌های سیاسی شهریار به رژیم منحط عرفان ستیز و اسلام ستیز پهلوی که سنگ مسلمانی نیز بر سینه می‌زد، بارها به کمک حافظ زده می شود:

گر همه شعر عرب معجز حافظ دارد
ور همه شعبده در موعظه واعظ دارد
«خواجه‌ی ما»ست کزین طرفه مواعظ دارد
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد
وای اگر از پس امروز بود فردایی!

در استقبال از غزل حافظ به مطلع:

ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می
طامات تا به چند و خرافات تا به کی؟

می‌گوید:

می‌کن به کاسه‌های سفالین که سفلگان
با طشت‌های زر همه خون می‌کنند قی

---

[۶۴] دیوان شهریار، ج۲، ص۹۱۶. (چاپ تهران).

بر خشت خود مناز که با مشت روزگار
نه قلعه‌ی کلات بمانَد نه کاخ نی!

و یا در اسقبال از این غزل:
باغ مرا چه حاجتِ سرو و صنوبر است
شمشاد سایه‌پرور من از که کمتر است؟

گوید:
بر سر در عمارت مشروطه یادگار
نقش به خون نشسته‌ی عدل مظفر است
بگذر ز دشمنان که به محشر شود عیان
کاسباب ارتقای ستمکش، ستمگر است![۶۵]

این که شهریار، حافظ را بهانه می‌سازد که مبارزات سیاسی- الهی خود را پیش ببرد، واقعیتی است که باید با خونسردی و حساب شده، آن را باز نمود. شهریار بیش از یک‌صد غزل از حافظ را استقبال و یا تضمین کرده است. او با استعانت از زبان حافظ فریاد برمی‌دارد که:

بیا تا گل بر انگیزیم و خار از بن بر اندازیم

---

[۶۵] ج ۳، ص ۸۶۵ .

غریو بلبلان، مستانه بر بام و در اندازیم
به شاباش عروس لاله چون رقاصه‌ی گلبن
به صد دامن گل افشانیم و در پایش در اندازیم
به چندین مهره‌ی اختر که نرد آسمان دارد
حریف دیو ظلمت را به چاه ششدر اندازیم
اگر چرخ آتش افروزد که ما را آشیان سوزد
به دود آه چون هاله مهش در چنبر اندازیم. [۶۶]

اخیراً رساله‌ای نیز از شهریار در شرح یک‌صد و یازده غزل از حافظ چاپ شد که سخن در باب آن را این زمان بگذار تا وقتی دگر. شهریار در مقدمه‌ی این رساله گوید: «از کودکی با دو کتاب انس گرفتم، قرآن مجید و دیوان خواجه و حالا هم که پیر شده‌ام به جز صدای قرآن و به جز صدای حافظ هر صدای دیگری گوشم را آزار می‌دهد.[۶۷]

[۶۶] ج ۲، ص ۸۲۶ .
[۶۷] بررسی اشعاری از حافظ، چاپ تبریز،ص۵ .

۵.

شهریار و حبیب ساهر

مقاله‌ی چهارم «شهریار و ساهر» نام دارد که در این مقاله، پدرم ضمن آن که برخی توصیه‌های انتقادآمیز ساهر بر شعر شهریار را آورده، از دوران کودکی و دوستی آن‌ها صحبت کرده است و حتی گفته است که شعر معروف: «شهریارا! بی‌حبیب خود نمی‌گردی سفر» را شهریار برای حبیب ساهر سروده است. این مقاله که بعدها در هفته‌نامه‌ی سهند چاپ شد، در واقع از سخنرانی ایشان در دانشگاه شهید بهشتی اخذ شده است (۱۳۶۹).

میر حبیب ساهر کیمدیر؟

اونون آتاسی واختیله میانانین «ترک» کندینــدن تبریزه کؤچوب، سرخاب محله‌سینده یورد سالمیشدی. اؤزو بو حاقدا ئییر

منیم آتام بدوی یمیش، کؤچری،
بیرگۆن گیریب دروازادان ایچه‌ری،
باغدان سووب آتلانارکن چپری،
قیزیل سولار محلّینده یورد سالمیش،
دوه‌چی دن گؤزه‌ل ـ گؤیچک قیز آلمیش.

ساهر ۱۲۸۲ ـ نجی شمسی ایلینده تبریزده بادام آغاجلاری گوللنرکن دۆنیایا گؤز آچمیشدی. اونو، دؤرد ـ بئش یاشلاریندا «سردابا اۆستۆ»نده مکتب خانایا گؤنده‌رمیشلر. یئدی یاشیندا ایسه «سیدحمزه» بقعه‌سی‌نین جنبینده‌کی مدرسه‌یه گئتمیشدیر. همین ایل آتاسی اؤلمۆشدۆر. ایکی ایل سونرا آناسی اونو «حیدرتکیه‌سی» مکتب‌خاناسینا گؤندرمیش و اؤ بورادا شهریار ایله هم‌درس اؤلموشدور. همین مکتب‌خانادا « احسن‌المراسلات» و «ابواب الجنان» کیتابلارینی اؤخوموشلار. اؤن ایکی یاشیندا یئنی اصول ایله اداره اولان« مدارس معتمده»یه آد

یازدیرمیشدیر و یئنه‌ده شهریار ایله هم‌درس اۏلموشدور. همین مدرسه‌ده شـرعیات و عربیات ایله یاناشـې جغرافیـا، علـم الاشـیاء فرانـسیزجا و روس دیلـی ده اۏخوماغـا باشلامیشلار، بو مدرسه‌ده اوچ ایل درس اۏخودوقـدان سـۏنرا «شئـشگیلان» محلـه سینده یئنی آچیلان «رشدیه» مدرسه‌سینه وارد اۏلموشلار. بو مدرسه‌نی «میرزا حسن رشدیه» آچمیشدیر. بو مدرسه‌لرین هامیسیندا درسلر تۆرکجه گئدیردی و فارس دیلی متنلری احتوا ائده‌ن «فرائد الادب» کتابی و عربجه «مدارج القرائه»‌ده اوخونوردو.

ساهر همین مدرسه‌دن سۏنرا، «مدرسه‌ی مبارکه‌ی محمدیه»‌یـه کئچیـر و آلتـې ایل سۏنرا بو مدرسه‌نی بیتیریر و احتمال که همین ایلده شهریاردان آیریلیر. بیر باش تۆرکیه‌یه گئدیر، استانبول دانشکده‌سینده «جغرافیـا» بؤلۆمۆنـه آد یـازدیریر و اورادان ۱۳۱۳ شمسی ایلینده علمی لیسانس درجه‌سی آلیر. استانبولدا ۷ ایل قالدیقدان سۏنرا تبریزه گلیر و ۱۳۲۶ نجی ایلده اردبیله، سـۏنرا قـزوین و تهرانـا سـورگون ائـدیلیر و ۱۳۶۴ نجی آجې اۏلۆم ایلینه‌دک تهراندا قالیر.

ساهر تۆرکیه‌ده اؤیرندیگی یئنی شعر شیوه‌سـینی ایرانـا گتیریـر. ایرانلـې فـارس شاعری نیما یوشیج اونون تأثیری آلتیندا یئنی اسلوبدا شعر دئمگه باشلاییر. سـاهرین خلاقیتی اۏ قده‌ر نیما یارادیجیلیغیندا اثر باغیشلیر کـه نیمـا تۆرکجـه یئنـی شـعرینی فارسجا تقلید ائتمه جسارتینه مالیک اۏلور و «شعر نو» دئییلن یئنی اسـلوب یـارادیر. نیما دفعه‌لر ساهرین اوستادلیغیندان سؤز ائده‌رکن، اونداان جـسارت آلماسـیندادا تأکیـد ائدیر. تأسفله که ایندیه‌دک ساهرین بو بؤیۆک نقشی اینجه‌لنمه‌میشدیر. ساهر اؤزۆده بونو، بیلیرمیش. اۏ بیر یئرده فارسجا شعر نو یازانلارا خیطاب دئییر:

نخست، من ز رخ این عجوز افسونکار،
شبانه پرده گرفتم به خلق بنمودم.

نخست، من بشکستم طلسم عرف قدیم،
به سوی شعر نوینت دریچه بگشودم.
* * *
به سایه‌ها بزدم سایه روشن رنگین،
که سایه بر رخ شعر کهن فرو افکند.
اگرچه کهنه‌پرستان گریستند به من،
ولیک نسل جوان زد به شعر من لبخند.

و بیر یئرده«فروغ فرخزاد» اخیطاب و اونا نصیحت اولاراق دئییر:
بهل ای خواهر من نغمه‌ی ناموزون را،
که در آن غیر فضاحت هنر و رنگی نیست.
کوش تا همره ما سوی سحر روی آریم،
آن سحرگه که در آن اندُه و دلتنگی نیست.
* * *
هیچ اندیشه نمودی که در این راه هنر،
در جهان غم آشفته چه نقشی داری؟
هیچ اندیشه نمودی که تو هم زن هستی،
همچو زن‌ها ز غم و اندُه بخشی داری؟
* * *

هیچ اندیشه نمودی که یکی شاعره‌ای،
که ز ابریق هوس خورده و سرمست شود.
در ره آرزوی تلخ و هوس‌های زرین،
همچو هرجایی آراسته و پست شود!
* * *
غیر رنگ خود و جز نقش هوس‌های گران،
در دل آینه‌ها نقش دگر نادیدی!
هیچ کمرنگی زن‌های سیه بخت وطن،
هیچ اطفال گرسنه به سفر نادیدی.

گؤرۆنۆر که ساهر یالنیز شهریارا یوخ، نیما، فروغ فرخزاد و باشقا شاعیرلره‌ده اوستادلیق ائتمیش و اونلاری نصیحت ائتمه‌دن چکینمه‌میشدیر. بعضی دار دوشونجه‌لی تدقیقاچیلار، ساهرین شهریارا نصیحتلرین و بعضا اعتراضلارینی گوبودجاسینا طرح ائده‌رک، گویا اونون شهریار ایله دوشمن اولدوغونو اورتایا آتیرلار، حالبوکه ساهر شهریارین یارادیجیلیغینی سئون، اونون یوکسلمه‌سینی آرزولایان بیر بؤیۆک قارداش کیمی اونونلا دانیشیر ولاکین فروغ فرخزادا خیطاب دئییر:

من از آن شاعره اندرز پذیرم به جهان،
به گنه دامنش آلوده نگردیده هنوز.
راه آن شاعره بسپارم، ناگفته به خلق،
با همه درد بساز و به همه آتش سوز.

* * *

مدح آن شاعره گویم که نکرده‌ست خطا،
در ره حق و عدالت بگذشته‌ست ز جان.
روز ناگفته به شب، تیره نگفته‌ست به روز،
به همه دوزخ سوزنده نگفته‌ست، جنان.
* * *

مدح آن شاعره گویم که نگفته‌ست به عمر،
دادگر بر کس خونخوار و به نادان دانا.
بهر یک جامه‌ی فاخر، ز پی گوهر و زر،
پیش دزدان نشده تا که کند مدح و ثنا.
* * *

من بر آن شاعره اهدا کنم اشعار نوین،
که زدرد دگران باخبر و آگاه است. . .
سۆنا قده‌ر. . .

بئله عصبیّت‌لی و حسّاس شاعر، شهریار ایله اۆز ـ اۆزه گلنده، البته بیر دوست و بیر معنوی یۆکسکلیک، صاحیبی قارداش کیمی اونا چوخ یومشاق اعتراضلار ائدیر، اونو سئویر، نصیحت ائدیر و دئییر:«باخ شهریار، صهیونیسم باش قالدیرمادادیر!»:

شام چۆلۆندن بیرگۆن گۆنش چیخاندا،

گؤی فلسطین سرمست یاتان زاماندا.
سیچانلار تک یاواش سس‌سیزجه خبر،
آج جهودلر دروازادان گیردیلر.
یورد اودلاندي، ویران اولوب تالاندي،
یئرلرینده قارا تورپاق قالاندي.
آیاقلاندي بوستانلېقلار، باخچالار،
مزرعه‌لر اولدو بوتون تارومار.

بئله‌لیکله شهریاري اویالتماق ایسته‌ییر. او بـو قـصد اۆچـۆن «منظـوم مکتـوب» شعرینی قوشموشدور. بو، بیر منظومه دیـر. منظومـه دؤرد حـصّه‌دن عیبارتـدیر. هـر حـصّه ایلـین بیـر فـصلینه اختـصاص تاپمېـشدېر و عمومتیلـه «حیـدربابایا سـلام» منظومه‌سینه جواب اولاراق یازېلمېشدېر، بورادا ، سـاهر شـهریارا خیطـاب دئییرکـی «منصور خانی وصف ائتمک عوضینده، خلقین آجېناجاقلي حالېنا یانماق لازمدېر.»

بئله یومشاق انتباهلار، اونون «خاطرات» عنوانلي منظومه‌سینده‌ده گلیـر. همـین منظومـه‌ده شـهریارا خیطـاب یازېلمېـشدېر و «کؤشـن» مجموعـه‌سـینه داخیـل ائدیلمیشدیر.«کؤشن» کتیابېندا، ساهر، شهریارا عائد بیر چوخ شعر داخیـل ائدیبـدیر حتّی بیر یئرده اوشاقلېق خاطیره‌لریندن‌ده دانېشېر . «ناظم آقا»نین اونون آیاقلارېنا و درماسېندان سؤز ائدیر و دوستون محمد حسین شهریارا دئییر:

شیشی یاتسا بیر آز آیاقلارېمېن،
سحر گلمه‌سمده، گلرم آخشام.

کیتابین سونوندا شاه زامانینداتهراندا غریب یاشاماسیندان گیلئیله‌نیر و شــهریاری تبریزه دؤنؤب گئتمه‌سینه گؤره سیتایش ائدیر و دئییر:

بو یئرین چیرکیندیر باهاری یایی،
گؤنشی اودلودور توزلو دور آیی.
بورادا چارپیشار فقر ایله ثروت،
بورادا درویش‌لیک درین بیر حکمت!
سس سالار بورادا گئجه‌لر بایقوش،
بورادا ابلیس‌لر یورد ـ یووا قورموش.
بوراسی بازاردیر، شرف ساتارلار!
قولدورلار حشمته، جاها چاتارلار.
باخچاسی گؤللنمز بوردا غئیرتین،
گؤنده‌رمیش بورایا تانری لعنتین.

همین منظومه ده، ساهرین شــهریاری نئجــه ســئودیگی *«یاغماسـاندا شیمـشک چاخیب گورولدا»* عنوان احساسلی بیر پارچاسیندا دویولماقدادیر. بو پارچانی اوْخویورام:

آخما ایرماق، من ده سنه یوْلداشام،
گؤتوْر منی ائله بیل که بیر داشام.
سن داغلارین آغیر یوکون چکرسن،
بولاقلارین سرین سویون ایچرسن.

داش دگیلم، یاپراق قدەر یۆنگۆلم،
یۆلون اۆسته دۆشن توزلو بیر گۆلم.
بیر دامجیٖیام بولودلاردان یئنمیشم،
بیر کؤلگه‌یم کناریٖنا سینمیشم.
آخما ایرماق، دایان سنا سؤیله‌ییم،
بودور منیم التماسیٖم دیله‌گیم:
ـ باغلیٖیام من سنین دؤغما ائلینه،
وئرمه منی آمان دۆشمن الینه.
قانادیٖنا آلیٖب، گزدیر هریانیٖ،
گؤتۆر منی، قانادلاریٖن قوربانیٖ.
آلاچیٖغیٖم یاندیٖ، گؤردۆن توستوسون،
یاخلاشمادیٖن، بؤغدو منی قارا گون.
هئچ اؤلمازسا مایاق کیمی پاریٖلدا،
یاغماساندا، شیمشک چاخیٖب گورولدا.

۶. شهریار و فضولی

پدرم از سال ۱۳۶۹ با استفاده از امتیاز روزنامه‌ی «اطلاعات» هفته‌نامه‌ای با عنوان «سهند» انتشار دادند. ایشان به مدت چهارده سال مطالب این هفته‌نامه را یک تنه تهیّه می‌کردند و می‌نوشتند. گرچه ثمره‌ی زحمت ایشان هر هفته به نام شخص دیگری انتشار می‌یافت، اما به دلیل عشق و علاقه‌ای که به کار خود داشتند، خم به ابرو نمی‌آوردند و من شاهد بودم که هر هفته با چه عشقی مطالب آن را در منزل تهیّه می‌کردند و دو روز در هفته را نیز در محل روزنامه صرف تنظیم آن‌ها می‌نمودند. برخی مقالات خود در باب شهریار را نیز اول بار در این جا انتشار داده‌اند که عنوان یکی از آن‌ها «شهریار و فضولی» است.مقاله‌ی «شهریار و فضولی» در شماره‌ی پنجم این نشریه چاپ شده است که عیناً نقل می‌شود:

دگرلی اؤخوجولار

گلن آیلاردا، معاصر ایـران ادبیـاتی‌نـین تایـسیز شـاعری سـید محمـد حـسین شهریارین آجي اؤلؤمؤنؤن اؤچؤنجؤ ایلدؤنؤمؤ مراسمی قورولاجاقدیر. بو مراسمی داها طنطنه‌لی قورماق اؤچؤن اؤلکه‌میزین ادیب و شاعرلری حاضیرلیق ایشلری گـؤرؤرلر. سؤز یوخ که شهریار یارادیجیلیغي حاققیندا بیر چوخ کتاب و مجموعـه‌لـرین نـشرینه شاهد اولاجاغیق. بیزده هفته‌لیگیمیزین حدودلو صـحیفه‌لـری‌نـین امکـانی داخلینـده همین تاریخی گؤنلر عرفه‌سینده بو اولـو عـارف شـاعرین دریـن کؤکلـؤ و یؤکـسک مضمونلو خلاقیتی حاققیندا سیزین اؤچؤن «شهریارین ادبیـاتیمیزدا یئـری» عنـوانلي دواملـي یـازیلار نـشر ائـده‌جـه‌ییـک. بـو دواملـی یـازیلاردا شـهریارین زنگـین گئچمیشیمیزدن آلدیغي تأثیرلر و چاغداش شاعر و عـالمیلریمیزین یارادیجیلیقلاریـنـدا بوراخدیغي مثبت ایزلردن سؤز آچاجاغیق. چالیشاجاغیق که هر سایيدا شهریارین بیـر بؤیؤک شاعر ایله ادبی علاقه‌سینی اینجه‌له‌ییب ایضاح اندک.

مقاله‌میزی بیر تبرّک کیمی سایيلان اونونجو عصر اسلام عالمی‌نین ان بؤیـؤک فیلسوف و شاعری «ملا محمد فضولی»نین یادی ایله باشلاییریق.

فضولی تؤرکجه، عربجه و فارسجا یازان دؤنیـا شـهرتلی بیـر شـاعردیر. اونـون ایندیه‌دک اوْن یئددی اثری تثبیت ائدیلمیشدیر. بو اثرلر ایچینـده تؤرکجـه «حدیقـة السّعداء» کیمی دینی اثر و «لیلی و مجنون» کیمـی غنـایی منظـوم کتـاب، عربجـه

یازدیغي «مطلع الإعتقاد» کیمی فلسفی اثر و فارسجا یازدیغي «رند و زاهـد» کیمـی عرفانی رساله‌نی آد آپارماق اوْلار.

شهریار فضولینی تانییارمیش. اسلامی ادبیات تاریخی‌نین بو اعجوبه‌سینه چوْخلو حرمت بسلین شهریار، اوْنون شأنینده‌بیر درین مضمونلو قطعه یازمیشدیر. بو قطعه‌نین عنوانی «قرآن مکتبی»دیر.

بو قطعه‌نی بیرلیکده اوخوباق:

تۆرکی، فارسی، عربی‌ده نه فضایل واریمیش،
کی فضولی کیمی بیر شاعر فاضل دوْغولور.
شرح صدر ایله صحائف یازیلیر سینه‌سینه،
لیلةالقدره چاتیر، مصحف نازل دوْغولور.
اوْچ لساندا آچیلیر مکتب قرآن قاپیسي،
بو مکاتبده اراذلدن افاضل دوْغولور.
توشه‌ی حجّ و زیارت اوْلور اخلاق رسول،
ناز ایله یوْل اوزونو نازلي منازل دوْغولور.
شهریار بو گمی‌یه اگلشه‌لی، نوح کیمی،
گؤر نه طوفان قوپاریر، باخ نه زلازل دوْغولور!

البته فضولی‌نین تأثیرینی فارسجا غزللرینـده داهـا آیـدین حـس ائـدیریک. بـو مسأله‌نین یئنی تدقیقاتا احتیاجی واردیر. تۆرکجه دیوانیندادا بیر چوْخ یئرده فضولی‌دن الهام آلیر.

طاغوت رژیمی‌نین سیاستلرینه گؤره قاباقکې نسیللر اؤز دیللرینده یازېب یارتما امکانېنـدان محـروم قالمـالارې اۆچـۆن، همـده تۆرکجـه اثرلـر وٌخومـاق امکـانې تاپمایېردېلار. اۏ دور که شهریار، تۆرکجه یازاندا چۏخ ساده و اۏینـاق دیلیلـه یازماغـا غیرت گؤسترمیشدیر. اۏنون زامانېندا البته فضولی‌نین آغېر و فلسفی دیلی عموم خلق ایچینده منیمسه‌نه بیلمزدی. اۏنا گؤره‌ده غزلده و باشقا شعر فورمالارېندا سـاده دیـل سئچمک لازم گلیردی. لاکین شهریار بونا باخمایاراق بیر چۏخ یئرده فضولی‌دن تأثیر آلمېش و اۏنو یاد ائتمیشدیر، مثلاً آشاغېداکې قطعه‌نی فضولی‌نین «لیلی و مجنـون» مثنوی‌سینی خاطیرلایاراق یازمېشدېر:

مجنون ایله من مکتب عشق ایچره اوٌخوردوق،

من مصحفی ختم ائتدیم، اۏ وَاللّیل ده قالدې.

بیرگۆن ده ائشیتدیک که دۆشۆب چؤللره مجنون،

وَاللّیل اوٌلوب وردی، جوانکن ده قوجالدې.

بیرگۆن ده خبر گلدی که واللّیلیسی ایله،

جان وئردی، جهان ایچره یامان ولوله سالدې.

شهریار ادبی یارادېجېلېغېندا یالنېز فضولی یوٌخ، صائب تبریـزی، توفیـق فکـرت، مولوی رومی، یحیی کمال، حبیب ساهر، سید ابوالقاسم نبـاتی، ملاپنـاه واقـف و بیـر چۏخ باشقا شاعرلردن آز- چۏخ الهام آلمېشدېر.

مقاله‌میزین گله‌جک قیسملرینده بو علاقه و ایلگیلردن دانېشاجاغېق.

همین قطعه فضولی‌نین آشاغېداکی غزلی ایله ده سسلنمه‌ده‌یر:

وادی عشقده سئودا ایله سرگشته ایدیم،
گلمه‌دن گردشه بو گۆنبذ دوّار هنوز.

۷. شهریار و حسرت

در کنگره‌ی بین‌المللی شهریارشناسی که در سال ۱۳۷۴ در تهران و تبریز برگزار شد. پدرم در هدایت علمی جلسات کنگره تلاش فراوانی کرد و کتاب «کتابشناسی آثار شهریار» زیر نظر ایشان نوشته شد. ولی طیفی از هیئت اجرایی از حضور پدرم در پشت تریبون ممانعت به عمل آوردند ولی مقاله‌ای از ایشان تحت عنوان «شهریار و حسرت» را دوستان تبریزی در کتاب «گامی در راستای شهریارشناسی» (۱۳۷۴) چاپ کردند.

شهریار ایله دواملې ادبی علاقـه سـاخلایانلارېن و اؤنـون بـدیعی یارادېجېلېغېنـا مفتون اولان بؤیۆک عـالیم و شـاعرلریمیزدن بیریـسی‌ده «حـسرت» تخلـص ائـدن مرحوم سید ابوالفـضل حـسینی اؤلموشـدور. بـو بؤیـۆک بیلگـین و سـؤز اوسـتادی، شهریارېن هم یئرلیسی و یاخېن قونشوسو ایدی.

حسرت،۱۳۰۰ شمسی ایلینـده شـهریارېن آنـادان اولـدوغو و اوشـاقلېق ایللـرین کئچیردیگی «خیشکناو» کندینده آنادان اؤلموشدور. دئمه‌لی حسرت دۆنیایا گلـدیگی زامان، شهریار ۱۵ یاشېندا ایمیش. بیر منظومه‌ده حـسرتی اوشـاقلېقدا بویوتدوگونـدن سوز آچېر و اؤنو «ائل بولبولو» و «اؤز بالام» خطاب ائدیر:

ائل بۆلبۆلۆ، سن منیم اؤز بالام سان،
یامان گۆنده حاصارېم سان، قالام سان.
بیر آللاها سن‌ده من تک غولام سان،
اؤندان سؤنرا هئچ بیر کیمدن آزېن یوخ،
ناز بالاسان، بیر کیمه‌ده نازېن یوخ.[۶۸]

---

[۶۸] دکتر پروفسور حمید محمدزاده. **کلیات اشعار ترکی شهریار**، تهران، ۱۳۶۹، ص ۸۳ .

حسرتین آتاسي «امیر اصلان» شهریارېن صمیمی و حـؤرمتلی دۆسـتو ایمـیش. امیر اصلان چۆخ بیلیکای و خلق سئور بیر شخصیت ایمیش. شهریار همین منظومـه و باشـقا یئرلـرده اونـو چـوخ سـایغي ایلـه یـاد ائـدیر. اونـون اۆخومـوش، سـاوادلي اۆلماسېندان و جماعته خیری گلمه‌سیندن بیر چۆخ یئرده سوز ائدیر. او جمله‌دن یازېر:

سنین آتان بیر شوخ، ظریف کیشی ایدی،
خلقی آیېق سالماق اۆنون ایشی ایدی.
شوخلوقلاري آغېزلار کیشمیشی ایدی،
هامي اۆنو حسرت ایله یاد ائده‌ر،
عزیزله‌ییب رحمت ایله یاد ائده‌ر.
سیز قدیمدن آدلي- سانلي خانلارسېز،
هر بیری مین جانا دگن جانلارسېز.
سیرر حیاتي اۆخویوب آنلارسېز،
بیلیرسیز که دۆنیا قضوـ قده‌ردی،
قضوـ قده‌ر غمین یئمک هده‌ردی![69]

حسرت ۲۵ یاشېنا گیره‌رـ گیرمز، ایراندان باکېیا مهاجرته مجبور اۆلموش،۱۳۶۶ــ نجی ایلده سکته ائدیب مرحوم اۆلدوغونادک اۆرادا یاشامېشدېر.[70]

[69] همان، ص ۸۵ .
[70] همان، ص ۲۸۴ .

حسرت، کئچمیش شوروی آذربایجانیندا تحصیلینه دوام ائتمیش و ادبیات‌شناسلیق ساحه‌سینده دوقتورلوق درجه‌سینه یئتیشمیشدیر. بو سطیرلری یازان شمسی ۱۳۵۹ـ نجو ایلده، باکیدا «یئددینجی آذربایجان یازیچیلار قورولتاییندا» چاغریلدیغیم زامان، اونو باکي شهرینده زیارت ائتدیم. اونو تۆرک و فارس ادبیات شناسلیغي و دیلچیلیک ساحه‌سینده یئنی و جسارتلي بیر نظریه‌لر صاحبی اؤلان عالیم گؤردۆم. اونون دیلچیلیک علمی‌نین «کؤک تاپما» بؤلۆمۆنده یئنی کشفیاتیني مطالعه ائتدیم و بیر چوخ عالیمانه دانیشیقلاریا قولاق آسدیم.[۷۱] اسکی تۆرک دیللری و خطلرینی اوخوماغا غیرت گؤسترەن صمیمی و جدّی بیر عالیم ایدی. او علمی اساسلارا داياناراق، آذربایجان خلقی‌نین زنگین کئچمیشینی آیدینلاتماغا چالیشان بیر دگرلی عالیم کیمی گؤزه‌لریم اؤنۆنده هر زامان جانلانان نیسگیللی بیر آبیده‌دیر. اونون علمی تاپینتیلاري و اساطیری کشفیاتیني بؤیۆک چاغداش اسطوره‌شناس و عالیمیمیز «میرعلی سیّدوف» ـون چوخ عالیمانه یازیلاري ایله مقایسه ائتمک مۆمکۆنمدۆر.[۷۲]

مرحوم ابوالفضل حسینی (حسرت)، چوخ جهتلی بیر عالیم اؤلموشدور. بو قیسا مقاله‌ده اونون شهریار ایله ادبی علاقه‌سیندن دانیشماغي قارشیما آلدیغیما گوره، بعضی اثرلرینه ساده‌جه اشاره ائدیب کئچیرم:

۱. مرحوم ابوالفضل حسینی ۱۳۴۴ـ نجو ایلده «فارس دیلینده یازیلان بیرینجی تماشا» عنوانلي مقاله‌سی ایله بؤیۆک بیر علمی کشفه نائل اؤلموشدور. او بو مقاله‌ده اثبات ائتمیشدیر که ایللر بویو میرزا ملکم خانا نسبت وئریلن دؤرد کمدی‌نین حقیقی

[۷۱] **گونشلی وطن یاداشتلاری**، بو سطیرلری یازانین اثری، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۱۷ .
[۷۲] میر علی سیدزاده، **آذربایجان خلقی‌نین سویکوکونو دوشونرکن**، باکی، ۱۹۸۹ .

مؤلفی «میرزا آقا تبریزی» دیر.[۷۳] و بو تماشـالارِی میـرزا ملکـم خانـا عائـد ائتمـک «محیط طباطبایی» نین ساختاکارلیقلا بیر آغ یالانِی حساب اولونور. بو مقالـه بوتـون ایران‌شناسلیق دۆنیاسیندا سسلندی. اۆ جمله‌دن کالیفرنیا دانشگاهِی اوستادی «حامـد الگار» بو ساحه‌ده بیر دگرلی کتاب یازدِی.[۷۴]

۲. اۆ مرحوم، میرزا آقا تبریزی‌نین بوتون تماشالارینِی سلیس آذربایجـان دیلینـه ترجمه ائتمیش و بو اۆلمز اثرلری دیلیمیزه قازاندیرمیشدیر.[۷۵]

۳. باکِی یاخینلیغیندا یئرلشن «قوبوسـتان» قایالاریـنـدا کـشف اولان کتیبـه‌لـری اۆخوموش، کتیبه‌لرین الفباسین معین لشدیرمیش، متنلرین ایضاح ائتمیشدیر.[۷۶]

۴. حافظ و باشقا فارسجا یازان کلاسیک شاعرلرین بیر چۆخ اثرلرینـی دیلیمیـزه منظوم شکیلده چئویرمیشدیر.

۵. اولو بابامیز یوسف اۆغلو الیاس نظامی گنجوی‌نین «مخـزن الاسـرار» اثرینـی چۆخ قدرت گوستره‌رک منظوم ترجمه ائتمیشدیر. بو ترجمه‌ده اۆ، هم وزن، هم ریـتم

[۷۳] ابوالفضل حسینی، **فارسجا بیرینجی تماشالارین مولفی حاققیندا**، آسیا و آفریقـا مجلـه‌سـی، ۱۹۶۵ ،ص ۱۴۲ دن سونرا(روس دیلینده). همـین علمـی مقالـه‌نـی ۱۹۶۷ ـ نجـی ایلـده هیـوبرت آونـس انگلیزجـه‌یـه چئویرمیش و central asian review مجله سی نین۱۵ ـ نجی سایی‌سیندا نشرائتمیدیر.

[۷۴] **نمایشنامه‌های میرزا آقا تبریزی**، بوسطیرلری یازانین مقدمه و تصحیحی ایله، طهوری انتشاراتی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۳۱ .

[۷۵] دکتر پروفسور حامد الگار. **میرزا ملکم خان**، ترجمه‌ی جهانگیر عظیما، انتشارات مدرس، تهران، ۱۳۶۹. اثرین اصل آدی بئله دیر:

Mirza Malkum khan a study in the history of iranian modernism by Hamid Alga university of Californis press Losangeles ۱۹۷۹

[۷۶] بو قیمتلی ترجمه حله نشر ائدیلمه‌میشدیر. دکتر میرعلی منافی اۆندان نمونه‌لر وئرمیـشدیر. بـاخ: میـر علی منافی: آذربایجان ادبیاتی آنتالوگیاسی، باکِی، ۱۹۸۱ .

و همده نظامی‌نین بیان شیوه‌سینی اعجازکارلیقلا ساخلامیشدیر. تأسفله قید ائتمک لازمدیر که بو دگرلی اثر حله‌لیک نشر اؤلمامیشدیر.[۷۷] همین ترجمه‌دن ایکی بئیت نقل ائدیریک:

گلدی فلک بایراغینین آلتینا،
بیز هامې قائم سنه، سن ذاتینا.
کیمسه سنه من قوهومام سؤیلمه‌مز،
سن بیرینه، کیمسه سنه بنزه‌مز.[۷۸]

«گؤی گؤل»[۷۹] آدلې منظومه، بیر قالاق شعر و بورادا سایماغا مجالیمیز اؤلمایان اؤنلار جلد علمی اثرین مؤلفی اؤلان ابوالفضل حسینی شهریار خطاب اوزون بیر منظومه، بیر نئچه غزل و بیر لیریک قصیده یازمیشدیر . لیریک قصیده بئله باشلاییر:

گؤلۆم سنسن، باغیم سنسن، گؤلۆستانیم، باهاریم سان،
اگر بیر قوش اولارسام من، خزانسیز لاله‌زاریم سان.[۸۰]

و بئله بیتیر:

---

[۷۷] بو اثرده ایندیه‌دک نشر ائدیلمه‌میشدیر، من ۱۳۵۹ ـ نجو ایلده باکیدا بو اثرین الیازماسین مطالعه ائتدیم.

[۷۸] بو اثرین الیازماسیندان مرحوم ابوالفضل حسینی بیر نسخه بو سطیرلری یازانا هدیه ائتمیشدیر.

[۷۹] بورادا وئردیگیمیز بیتلری بو سطیرلری یازانین تأسیس ائتدیگی «بولتن انجمن زبان ترکی ایرانی» نشریه‌سی‌نین ۳و ۴ ـ نجو سایبلاریندان نقل ائتدیک. آدې کئچن نشریه ۱۳۶۶ــ نجی ایلده تهراندا نشر اؤلونوردو.

[۸۰] «گؤی گؤل» منظومه‌سی بؤیۆک شاعر «حسین جاوید» ین خاطره سینه حصر ائدیلمیشدیر.

عزیزیم، بیر دانام، اینجیم، ظریفیم، اینجه دلداریم،
بو یۆز بیر سؤزله بیر سؤز وار که یعنی: شهریاریم سان![۸۱]

بو لیریک قصیده‌ده، حسرت صمیمی دویغولاری، اۆره‌ک چیرپینتیلاری و سـؤنمز بیر عشق آتشی ایله شهریارا وطنداشلیق محبتی و قارداشلیق سئوگیـسی گؤسـتریر و اونو بئله وصف ائدیر:

دیلیم، آغزیم، سؤزۆم سنسن، جانیم، قلبیم، گؤزۆم سنسن،
منیم روحوم، اؤزۆم سنسن، منیم صبر و قراریم سان.
گوجوم، آرخام، یاخین دوستوم، یاخیندان‌دا یاخین دوستوم،
پولاد عزمیم، اراده‌م سن، توکنمز اقتداریم سان.
منه بیرمی دولو جام‌سان، ایلاهی عالی ایلهام سان،
ائلیم، طایفام، یئریم، یوردوم، شیرین دوغما دیاریم‌سان. . .[۸۲]

شهریار، حسرتین بو دویغولارینی اۆره‌ک آتـشی و گـؤز یاشـی ایلـه آلقیـشلاییر. آشاغیداکی مصراعلاری اوخویان هرکیم، تأثّر دولو بیر حال ایله گؤز یاشـی تؤکمگـه باشلاییر:

نیسگیللی سؤزلرین منی اؤدلادی،
آغرین آلیم، منیم باغریم چاتلادی.

---
[۸۱] پروفسور دکتر حمید محمدزاده، یوخاریدا، ص ۲۵۷.
[۸۲] همان، ص۲۵۷ .

آرزوم دوروب بو داغ ـ داشې قاتلادې،
گلدیم سنین باشېن قویدوم دیز اۆسته،
ناز بالامې اۇپدۆم قۏیدوم گۊز اۆسته.[۸۳]

شهریار حسرتین شعرلرینی اوْخورکن، گئـدنلر یادېنـا دوشـور. بیـر چـوْخ آجـې و شیرین خاطره‌لر گۊزه‌لری اۇنۆنـده جـانلانېر. غملنیـر، حـسرتین بۊیـۆک غمـی‌نـین عظمتینی‌ده دویور، لاکین بیلیرکی اۏ یئکه غملر چکن بیر اۏلو انسان‌دیر:
گئده‌نلردن دئدیک، یاندېق، یاخېلدېق،
دئدیک:« نئجه دورموش ایدیک، یېخېلدېق!»
سېخېنتېلار چکدیک، یامان سېخېلدېق،
دئدیک آمما: «خانلار غمی یئکه‌دیر،
سندن سارې اۆره‌کلر بیر تیکه‌دیر!»[۸۴]

شهریار اوْنو نصیحت ائدیر. زمانه‌نین بیر حالدا قالماماسېنا اشـاره ائـده‌رک اونـون یادېنا سالېر که آدام اوْز ائل ـ طایفاسېنې اونودماز، آتاسېن ـ آناسېن آتماز و تاریخـده بیرکروان زنگی سسی یادگار قۏیماغا چالېشار:
بو دۊنیادا بیزدن قالان بیر سسدیر.
بو کروانېن زنگی قالېرسا بسدیر.

---

[۸۳] همان، ص۲۵۸.
[۸۴] همان ص ۸۳ .

اونودسا هر کیم آتاسېن، ناکسدیر
اونودماسان سن آتاوې، یاد ائله،
احسان ایله اۆنون روحون شاد ائله.

حسرت شهریارا خطاب یازدېغې تایسېز منظومه‌سینده بئله بیر آرزودا ائتمیشدیر:
من اؤلرسم، نه خلقی زار ایسترم،
نه قبریم اۆسته گلعذار ایسترم،
آراز قېراغېندا مزار ایسترم.
آچېق قویون گؤزۆم او یاری گؤرسۆن،
او سازلې ـ سؤزلۆ شهریارې گؤرسۆن.

شهریار ایسه همین مصراعلارا جواب اولاراق یازېر:
سن اؤلۆمۆن یازېسېنې پۆزوبسان،
اۆستۆنده بیر ابدیت یازېبسان.
مزارېنې اۆره‌کلرده قازېبسان،
سن کیمینه بیرده داهې اؤلمک یوخ،
آداملارې بادام کیمی بؤلمک یوخ!
*
ایسته‌دیگین اۆره‌ک گؤزۆ منده‌دیر،

آرخایېن اۏل، من‌ده گؤزۆم سنده‌دیر.
فارسلار دئیه‌ر:«جوینده یابنده دیر.»
بیرگۆن اولار بو داغلارې چاپارلار،
ایستکلی‌لر بیرـ بیرلرین تاپارلار.[85]

لاکین طالع عـصریمیزین بؤیـۆک شـاعرلری شـهریار و حـسرتی اؤز آرزولارېنـا چاتماغا مجال وئرمه‌دی. بو ایکی شاعر، آجې اۆلۆم شـرابېنې بیـر ایـل فاصـله ایلـه ایچدیلر. بیـز، اۏنلارېـن خلـف اۏلادې اۏلمـاق اۆچـۆن، بؤیـۆک و قاباقـدا گئـده‌ن بابالارېمېزېن اۆره‌کلرینـده مـزارا آپـاردېقلارې دویغـوو آرزولارې حیـاتېمېزدا دیـری ساخلامالې، بو مقدّس آرزولارا چاتماق یۏللارېن آرایېب، آختارمالیېیق. چـۏخ سـویوق قانلېلېقلا، بو یـۏللاردا دقـت، نظـم و سـرعتله یـۏل گئتمـه‌لییـک، تجربـه‌لریمیـزی اۏلادېمېـــزادا چاتـــدېرمالیېیق، اۏلادېمېـــزېدا شـــهریار و حـــسرت دویغولـــو تربیه‌لندیرمه‌لییک. مقاله‌نین سۏنوندا مرحوم ابوالفضل حسینی (حسرت)ین قوشـدوغو غزللردن ایکی نمونه اۏخوجولارا تقدیم ائدیریک:

ائتدی زمانه، غربتی یارب! وطن بیزه،
بیلمم زمانه دۆشمن اۏلوبدور نه‌دن بیزه.
بیر قوش کیمی قفسده کئچیر روزگارېمېز،
قسمت دگیل جهاندا مگرکی چمن بیزه؟
قاندانللې فیل کیمی باخېرېق هی ملول ـ ملول،

[85] همان، ص۸۵ .

گئندن گۆلۆر بو حال ایله یۏلدان اؤتن بیزه.
عؤمرۆن یۏلوندا خیر ایله بیر همدم اۏلمادیق،
دائیم حیاتدا یۏلداش اۏلوب اهرمن بیزه.
اوچ ای صبا بو «حسرت»[۸۶] ایله دۏغما تبریزه،
بیر خوش عطیر گتیر قاپیدان دمده سن بیزه.
* * *

حسرتم، حسرت‌سنه، دۏغما دیاریم تبریزیم،
چهره‌نی سئیر ائتمگه یوخ اختیاریم تبریزیم.
گؤزگۆسۆندن کؤنلۆمۆن گئتمز بو هیجران غملری،
هاله‌دن اؤتمۆش منیم دردیم ـ غباریم تبریزیم.
ایسته‌گیم، عشقیم، مآلیم، روحومون ایلک اویلاغی،
گۆلشنیم ، باغیم، یازیم، باغچام، باهاریم تبریزیم.
هاردا اۏلسام من آدینلا فخر ائدیب یۆکسلمیشم،
ای وقاریم، اقتداریم، افتخاریم تبریزیم.
سنده‌دیر هر بیر گؤزه‌للیک، سنده‌دیر قلبیم منیم،
سندن آلمیش حۆسنۆنۆ نازنده یاریم تبریزیم.
حسرتم حسرت سنه، یۏللاردا قالمیش گؤزلریم،

[۸۶] بو پارچالار تمامیلیه یوخاریداکی قایناقدان نقل اۏلوندو.

سنسن آنجاق سن، منیم سون انتظارېم تبریزیم.[۸۷]

شهریار و حسرتین ادبی علاقه‌لرین اینجه‌لمک و اوْنلارېن یارادېجېلېقلارېندا جانلانان اساس مضمونلارې تحلیل ائتمک، سؤز یوخ که شهریارشناسلېق علمینده، اهمیتلی مسأله‌لردن سایېلېر. اومید ائدیرم وطنیمیزین جوان عالیملری و گنج روحلو تدقیقاتچېلار، بو ساحه‌ده لازم اوْلان غیرتی گؤسترمکله اوْ مرحوملارېن پاک روحلارې قارشېسېندا اوْلان بورجلارېنې اؤده‌یه‌جکلر. ائله بورادا ارشاد اسلامی وزیرلیگی‌نین آذربایجان شهرلرینده‌کی اداره‌لری‌نین مسئوللارېنا مرحوم حسرتین اثرلری خصوصیله «گؤی گؤل» و «شهریار» منظومه‌لری و «مخزن الاسرار»ین منظوم ترجمه‌سی‌نین نشرینی توصیه ائدیرم.

ان سوْن اوْلاراق بورادا اوْنون «حیدربابانېن» ردیفلی غزلینی و «حیدربابایا سلام» منظومه‌سینه یازدېغې نظیره‌نی تقدیم ائتمه‌گی‌ده یئرینده گؤرۆرۆک:

ظۆلمله اوْلدو خزان گۆللری حیدربابانېن،
آه چکیب ناله ائدیر یئللری حیدربابانېن.
آیلارې داردا قالېب گۆنلری ظۆلمتده گئچیب،
گؤزله‌ییر بایرامېنې ایللری حیدربابانېن.
قوشلارېن اوچدو یوواسې چمنی توتدو دومان،
بورونوب آغ کفنه چؤللری حیدر بابانېن.
چن توتوب قلّه‌سینی گؤزلری یوْللاردا قالېب،
نوباهار ایسته‌ییر اوْ تئللری حیدر بابانېن.

[۸۷] بوایکی غزل ایچون باخ: انقلاب یولوندا مجله‌سی، بو سطیرلری یازانین نشری، شماره۱۳، ص ۱۵.

گؤزلریم هیجران الینده ایکی قان چشمه‌سیدی،
یېخاجاق غئیر ائوینی سؤزلری حیدر بابانېن.
آچاجاق شیرینی‌نی بئیله آغېر زنجیردن،
گؤج ایله فرهاد کیمی اللری حیدر بابانېن.
باغرېنا باسماق اؤچؤن اوْغلونون یعقوب کیمی،
آچېلېب حسرتیله قوْللارې حیدر بابانېن.
* * *

یوردوموزن خزان ووران چؤلؤندن،
باهارېنا حسرت قالان گؤلؤندن،
ائللرینین باغلې قالان دیلیندن،
استادلارېن استادېنا سلاملار،
توْرپاغې‌نېن اؤولادېنا سلاملار.

شهریارېم شهریارلار تاجېسان،
اؤره‌ک شکار ائتمه‌یه قئیقاجېسان.
مرده شیرین نامردلره آجېسان،
الماسلارلا یازېلمېش بیر اثر سن.
ظالېملری قېلېنج کیمی کسه‌رسن.

اثر یازدېن هئچ بیلمیرم توْپ آتدېن،
ایللر بوْیو یاتانلارې اوْیاتدېن.

یارامېزېن کؤزمه‌یینی قؤپارتدېن،
«کهف» اوچوب تور قېرېلېب گؤزۆمدن،
اوتانېرام من باخاندا اؤزۆمدن.

دؤلاییدا سئیره چېخان گۆنلری،
باش آشاغې دوروب باخان گۆنلری.
کۆره‌ک زۆیۆب سنی یېخان گۆنلری،
من ده باخېب اوزاقلاردان گؤرۆرم،
سئل آخېدان بولاقلاردان گؤرۆرم.

یارپاق کیمی کۆلک قېرېب بوداقدان،
چېرپا ـ چېرپا آشېرسادا مین داغدان.
دنیزلرین اؤباشېندان اوزاقدان،
اؤز باغچامې، اؤز باغېمې گؤرۆرم،
حیدربابا شاه داغېمې گؤرۆرم.

داشلې بولاق بیر سئل کیمی داشایدې،
گؤز یاشېمې اؤز سویونا قوشایدې.
شبلیدن ده سهنددن‌ده آشایدې،
سینمده کی بو داغلارا آخایدې،
زندانلارې، چپرلری یېخایدی.

آیرېلېغې حیله ایله سالدېلار،
وصله چاتېب اۈزلری ذوق آلدېلار،
اۈز ائویمده منه حاکم اولدولار،
قفسده گۆزەللیگین اوجوندان.
قېزېل اۆسته اۈلدۆرۆرلر آجېندان.

بالېق کیمی اۆرەگیمین دیلی یوخ،
عصرلری گۆزله‌میشم ایلی یوخ.
بیر سازېم وار قېرېق ـ قېرېق تئلی یوخ،
هئچ بیلمیرم اونو نئجه چالېم من،
یئر اۆزۆنه قیامتلر سالېم من.

۸. مقدمه بر ترجمه‌ی حسین منزوی از حیدربابایا سلام

مرحوم حسین منزوی، شاعر معروف اهل زنجان با پدرم هم‌سن بود، او همراه مرحوم عمران صلاحی هر از چندگاه به دیدار پدرم می‌آمدند. هر دو پدرم را بسیار دوست داشتند. ایشان پس از انقلاب اسلامی، کتاب شعر «پنجره‌دن داش گلیر» از عمران صلاحی را چاپ کردند و بر ترجمه‌ی آزاد حسین منزوی از منظومه‌ی شهریار مقدمه نوشتند (تهران، آفرینش، ۱۳۶۹).

دیگر بار بر آنیم که سخن از شهریار گوییم. سخن از او که دلش لاله‌ی طور تجلّی بود و این که این بار، این سخن را «حسین منزوی» روایت می‌کند، شاعری از تبار سوختگان. مترجم توانمند رمانتیسمی غنی و تغزلی موّاج که پیش از این آثاری از حبیب ساهر به فارسی برگردانده است:

مخند

گریه کن هرچه دلت می‌خواهد،
که در این تیره شت طولانی، گریه‌ی تو،
آب خواهد شد و محو،
و برای تو نخواهد زاد،
آسمان،
خورشیدی.

قلب شب، سنگ سیاهی است،
و تو را، آه و فغان،
ای دهقان!

آب خواهد شد،
در دل پرده‌ی ظلمانی آفاق، آری!
و فغان تو، همین در دل من خواهد ماند.

زِ آسمان و چپر سبزش،
نومیدم من،
که تو را قانون
دخمه‌ای داده، سیه،
در این مُلک
لیک «خان» را،
خانه‌ای،
پرستاره،
و همه پرده و آویزه‌ی سبز،

خواب کن در دل این ویرانه،
زیر سنگینی حسرت‌هایش،
خم شو و هیچ مخند!
باش تا یکسره، پژمرده شود،
لاله‌هایی که شکفتند، زمانی،

به برت

تا که خاموش شود

یکسره،

شعله‌ی خورشیدی گیسوی ترت،

گریه کن هرچه دلت می‌خواهد

گریه‌ات می‌شود آب

زیر این خیمه‌ی ظلمانی

و نمی‌پرسد کس:

چیست این ناله،

در این تیره شب طولانی؟

اصل این شعر که در مجموعه‌ی گران‌قدر «کؤشن»[۸۸] در سال ۱۳۴۳ در تهران چاپ شده است، چنین است:

نه قدر آغلاسان آغلا، که سنین آغلا یېشېن،

بو قارانلېق گئجه ایچره اریيب محو اولاجاق.

نه سنین چین ده بو گؤیلرده قېزېل گۆن دؤغاجاق.

گئجه‌نین قلبی قارا بیر داشا بنزەر، و گؤیۆن،

پرده‌ی ظلمتی آلتېندا اریر آه و فغان.

---

[۸۸] دو مجموعه‌ی موفّق حبیب ساهر، یکی همین **کؤشن** است و دیگری **لیریک شعرلر**.

سنین آنجاق او فغانیندې بو کؤنلۆمده قالان

اونما یاردیم بو سمادان بو یاشیل چارداخدان،
سنه بو اؤلکه‌ده قانون قارا بیر داخما وئریب.
خانا یالدیزلی سارایلار و یاشیل آسما وئریب.

یات بو ویرانه‌ده حسرتلره قاتلان، گۆلمه،
گۆلمه سؤلسون اۆره‌گینده آچیلان لاله‌لرین.
اؤل که سؤنسۆن او گۆنش رنگلی خوش زۆلف ترین.

نه قده‌ر آغلاسان آغلا کی سنین ناله‌لرین،
بو قارانلیق گئجه‌نین جوفِ ائیرینده اریر.
کیمسه سؤرماز: ـ بو قارانلیقدا، بو سس ناله ندیر؟

* * *

حسین منزوی، شاعر روزگار ما، در سال ۱۳۲۵ به زنجان تولّد یافته است، از صلب پدر ادیبی عالم و شاعری بارع، معروف به استاد محمّد منزوی.

استاد محمد منزوی را در پژوهشنامه‌ی ادب معاصر ترکی، جایگاهی والاست و سخن از آفرینش ادبی او را مجالی دیگر بایسته است. این قدر هست که باید اشاره

کنیم حسین، ایماژ پردازی‌های ماهرانه در شعر را بی‌گمان، بسیار از پدر گرفته است. زبان حماسی مطنطن او نیز ریشه در بیان استادانه‌ی ابوی آیین‌منش وی دارد:

ای گؤزل یوردونا انسان یارادان،
خلقتین دردینه درمان یارادان.
دۆزگۆن آزاده‌لیگه جان یارادان،
پارلاق امکانیوا آند اؤلسون اوغول!

آنامین غمدن اگیلمیش بئلینه،
قهرمان ایرانین آذر ائلینه،
آناوین گؤز یاشینا، آغ تئلینه،
کینلی اخوانیوا آند اؤلسون اوغول!

پارچالانمیش باشی مولا جانینا،
فاطمه اؤغلو حسینین قانینا.
آتاوین قهرینه، برک عصیانینا،
قوجا اصلانیوا آند اؤلسون اؤغول!

***

حسین منزوی، میزان تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ی خود را در زنجان به سر آورده است و از خرمن علم پدر توشه‌ها برگرفته، از دانشگاه تهران در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، درجه‌ی لیسانس اخذ کرده است.

نخستین مجموعه‌ی شعر فارسی خود را در سال ۱۳۵۰ انتشار داد و در همان سال جایزه‌ی ادبی محیط روشنفکری تهران را در ربود. شعرهای ترکی وی نیز بی‌گمان، اگر امکان چاپ می‌یافت، و جایزه‌ای را سراغ داشت، صاحب می‌شد:

بایاتیلار

عزیزیم! دا، یاتمارام،
سویو اودا، قاتمارام.
سن گلیب چیخمایینجا،
یؤلا باخیب، یاتمارام.

عزیزیم! یاغدي دؤلو،
ایيتردیک، ساغي، سؤلو.
گل، الین وئر، ألیمه،
باشدان گئده‌گ، بو یؤلو.

عزیزیم! یؤلون اوزاق،
گل، گئتمه، مندن ایراق.

یۆللاری قارا باسیب،
دایان، قۆی قوشا گداق.

عزیزیم! داغلارا باخ،
تۆکۆلمۆش تاغلارا باخ.
بیزیم ائو ائشیک تاپی،
پوزولموش باغلارا باخ!

غزلیم!

آچ گۆزۆن قۆی یوخودان، گۆللر اۆیانسین، غزلیم!
آچ گۆزۆن قۆی باخیشیندان گۆن اوتانسین، غزلیم!
گۆره بیلمز، گۆزه‌لیم! آی دا، اوزندن گۆزلین،
آیا باخ تا که حسددن، پارالانسین، غزلیم!
سن اۆلان یئرده، گۆلۆم! گۆل نه‌دی؟ دور گۆلشنی گز،
قۆی سنین باشیوا، پروانه دۆلانسین، غزلیم!
چیخ چمن سئیرینه، مدهوش ائله سرو و سمنی،
قۆی آدین، عطر کیمی باغدا، جالانسین، غزلیم!
جیلوه یوخ گۆنده، نه گۆلده، سن اۆلان یئرده گرگ،
دفترِ حۆسندن، هرآد، قارالانسین، غزلیم!

قالمېشام، قاشېوې، کیپریکلریوی، گوزلریوی،
قلمیم هانسېنې وصف ائیلیه، هانسېن؟ غزلیم!
سنی آغوشه چکنده اۆره‌گیمدن دئییرم،
کاشکی بودور زمان بوردا دایانسېن غزلیم!
یا دایانسېن، یا کی هر لحظه‌سی، هر ثانیه‌سی،
بیر ایل اۏلسون، ایلی بیر عؤمر، اوزانسېن، غزلیم!
سنی، هر کیم دیله چالسا، گؤرۆم، آغزې قورسون،
گؤرۆم آغزېندا، عؤمۆر کن، دیلی یانسېن، غزلیم!

چال چۆگۆرۆن

چال چۆگۆرۆن، اوخو، سسی، سسه قات،
یاتمېش دلیلری، یوخودان، اۏیات!
توستو باسېب، چنلی بئلی، دۀ گؤرۆم،
نئجه اۏلوب کوراوغلو؟ هاردا قېرات؟

سنین چۆگۆره چالدېغېن، زخمه‌لر،
دامار دامار، اۆره‌گیمی تیتره‌دیر،
وجودومو، سنین توفانلې سسین،
بیرتک دۆشمۆش آغاج کیمی تیتره‌دیر.

سنین حرارتلی، حزین سسینده،
اؤره‌ک قانې، گؤز یاشېلا، قارېشېر.
سنین چالدېغېندا، قانا باتمېش گۆن،
رنگی سؤلموش پاییز ایله بارېشېر.

اؤره‌گیمین دردینی دیندیریرن،
غمه باتمیش ائو، ائشیکدن، دئینده.
کؤهنه تؤزو، خاطریم دن سیلیرن،
توزدا یاتمیش، بوش بئشیکدن دئینده.

اصلی‌دن «کرم»دن دئینده، منی،
یوخو کیمین دومانلارا، چکیرن.
ألیمدن یاپېشېب، منی اؤزۆنله،
دالدا قالمېش زامانلارا، چکیرن.

غلیظ قارانتې‌نېن، باغرې یارېلېر،
آخر، سنین دگرلی، آوازېندان.
سن اؤخوران، من یازېرام، صبح اؤلور،

ائله بیل گۆن چیخر، سنین سازیندان.

آنچه اینک این جانب به انگیزه‌ی انتشار آن دست به تسوید این اوراق می‌زنم، نشر برگردانی به شیوه‌ای بدیع و سبکی‌نو از منظومه‌ی پرآوازه‌ی «حیدر بابایا سلام» اثر میرمجلس، و «آخرین سلطان ملک می‌فروشان» شهریار است.

این جانب، چنان که پیش از این نیز اشاره کرده‌ام، میر صالح حسینی، شاعر معاصرمان در برگردانْ سروده‌ای از این منظومه‌ی گران‌جای، از آن جا که وی همه‌ی استعداد و توانایی خود را در راه اعتلای نام صاحب مضمون صرف کرده است و با دست گرفتن ابزارهای جدیدی همانند ترکیبات بدیع لسانی و بهره‌جویی از فرجامینْ داده‌های سخن‌شناسی و دستموزه قرار دادن آن‌ها، ایماژها و تصاویر ذهنی شهریار را با مضامینی ساحرانه در قالب فارسی و با التزام بحق و بجا، در حفظ وزن هجایی و انتقال هارمونی سماعی به خواننده، و پرداخت شاعرانه‌ی مضامین منظومه، اثری کاملاً بدیع آفریده است، این گل‌نهال فولکلوریک را که به گفته‌ی دکتر روشنْ ضمیر «تاب ترجمه ندارد» راوی فاتحی به فارسی شده است.

و اما درباره‌ی ترجمه‌ی آقای حسین منزوی از «حیدربابایا سلام»:

این جا مترجم خود، شاعر است و به دقایق هر دو زبان تسلطی شاعرانه و ماهرانه دارد. زبان‌شناس است و وجوه افتراق ساختار هر دو زبان را می‌شناسد. ادیب است و با هنروری والا صنایع شعری بجا را جایگزین اصل اثر می‌کند، عاشق است و فارغ از هرگونه کینه و تنگ‌نظری و تعصّب و خودبینی.

این ضروری را عشقی والا بایسته است، عشقی بی‌صورت و با مضمون:

ای عشق هزار نام خوش جام،

فرهنگ ده هزار فرهنگ.
بی‌صورت با هزار صورت،
صورت ده ترک و رومی و زنگ.

این جا دیگر ترک ترکی نمی‌کند و تاجیک تاجیکی نمی‌ورزد.[۸۹]
یکی است ترکی و تازی در این معامله حافظ![۹۰]

ارزیابی برگردان آثار هنری ارزنده را چنین معیاری و میزانی باید تا بتوان بـه دور از هرگونه کژتابی، جهات مثبت آثار خلاقه را باز نمود.

این جا سخن از برگردانی داریم که به قول منوچهری دامغانی:«مانـا کـه خـوبتر گفته است.»

اما این منظومه چیست که چنین اقبالی برای خلق ترجمه‌هـای گونـاگون آن بـه چشم می‌خورد؟ «حیدر بابایا سلام» پس از انتشار در سال ۱۳۳۲ش. در تبریز، چنان توفانی در سرزمین‌های ترک‌نشین برپا کـرد، کـه نقطـه‌ی عطفـی در تـاریخ و ادب معاصر ترکی ایران به شمار آمد. مرحوم پروفسور احمـد آتـش، اسـتاد فقیـد زبـان و ادبیات فارسی دانشگاه استانبول بلافاصله آن به ترکی استانبولی برگرداند و یک سال پس از انتشار، در همه‌ی رشته‌های «زبان و ادبیـات ترکـی» دانـشگاه‌هـای ترکیـه، کانادا، آمریکا، بلغارستان، ایتالیا و جز آن جزو متون درسی اجباری درآمد.

[۸۹] ترکی همه ترکی کند، تاجیک تاجیکی کند،/ من ساعتی ترکی شوم، یک لحظه تاجیکی کنم. (همان، ج۳، ص ۱۷۶.)

[۹۰] دیوان حافظ، ص ۴۶۷.

توفانی که منظومه‌ی «حیدر بابایا سلام» برپا کرد، تنها قلل مرتفع ادب ترکی را فرا نگرفت، بلکه آتش در دامنه‌های شعر و ادب پربار ملل و اقوام دیگر نیز نهیب زد که بحث مستوفی در پیرامون آن، فرصتی دیگر می‌خواهد.

استاد علامه‌ای چون حبیب ساهر به پیشواز آن شتافت و زیباترین منظومه‌هایش را به قلم پرتوان خویش جاری ساخت و شاگردان و پیروانش را مبهوت خلاقیّت بدیع و قدرت مافوق شاعری خود کرد و الحق، منظومه‌ی شهریار را به صفّ نعال سروده‌های خود انداخت.

اما هنوز ما سخن از ترجمه‌ی لطیف آقای حسین منزوی از «حیدر بابایا سلام» به زبان نیاورده‌ایم. او با این ترجمه‌ی خود سخن از نازنین یاری دارد که بر دل‌ها شرار عشق می‌نشاند.[۹۱]

این شاعر نوپرداز، که بی‌گمان خود شهریاری در درون خویش دارد، چنان سخن بر زبان جاری می‌سازد که انگار با تجلّی تام و تمام در صفات و افعال شهریاری رودررو هستیم:

حیدر بابا! تا وقتی که می‌جوشد،
خون سرخ غیرت،
تو را در رگان،
و «لاچین»ها پر می‌گیرند از تو

[۹۱] عاشق گوید نازنین یاری بوده است،/ در دل‌ها از عشقش شراری بوده است. (ترجمه‌ی حاضر، ص۱۸۷)

سوی آسمان.
ـ با صخره‌های تیزت بازی‌کنان ـ
برخیز و آن بالا ببین همّتم
سپس خم شو، بردار بین قامتم ...

این، همان جاست که شهریار همّت خود را فرازمندتر از کوه و قامتش را در قفس می‌بیند، صدای خود را بلند می‌کند و می‌خواهد زنجیرهای اسارت را از هم بگسلد:

حیدر بابا غئیرت قانین قاینار کن،
قارانقوشلار سندن قوپوب قالخار کن،
اؤ سېلدېرېم داشلار ایله اؤینار کن،
قاوزان منیم همّتیمی اؤردا گؤر
اؤردان اگیل، قامتیمی داردا گؤر.

این، همان جاست که غیرت به جوش آید. مردانگی و فضیلت گام بر پهنه‌ی گیتی نهد، و گرنه بی‌دردان عاری از غیرت، بی‌غمان بی‌اعتنا به نوامیس الهی و اجتماعی را با «آدمیت» چه آشتی؟

تو چه دانی که آدمی چه کس است،
آدمی با خدای هم‌نفس است.

چون تو را رهبر است حیوانی،
چه شناسی کمال انسانی؟
نتوان دیدن اندرین منزل،
صورت حق به دیده‌ی تحقیق.[۹۲]

بپرسید از این نفرینی ـ این فلک ـ
چه می‌خواهد از طرح این بساط دوز و کلک؟
بگو ستاره‌هایش را،
بگذراند از الک
تا بریزد این دنیای دون را از هم بپاشد،
گو این بساط شیطانی،
از بیخ و بن نباشد!

سرانجام، دور از انصاف خواهد بود که از ناشر فاضل و ظریفْ طبع کتاب که با افسون، تحرک در تن‌های مرده ایجاد انگیزه می‌کند و نهال شوق در خاطر می‌نشاند و خود با خفص جناح به پژوهش‌های موشکافانه نیز می‌پردازد، سخنی نگویم گرچه اظهار عشق را به سخن احتیاج نیست و خواننده‌ی نکته‌یاب خود با نگه به نگه آشنا کردن، تلاش‌های ایشان را ارج می‌گذارد.

[۹۲] میر حسینی هروی، **طرب المجالس**، به اهتمام دکتر مجتهدزاده، مشهد، ۱۳۵۲، ص ۱۲۸.

اینک سخن را کوتاه می‌کنم و خواننده را به خلوت با شهریار به روایت بسیار دلاورانه و هنرمندانه‌ی حسین منزوی فرا می‌خوانم.

۹.

شهریار

و

هجری دده

در مقاله‌ی کوتاه «شهریار و هجری دده»، پدرم یکی از اشعار شاعر ترک‌زبان اهل کرکوک عراق را که در پاسخ شهریار، شعری سروده بود، در هفته‌نامه‌ی «سهند» معرفی کرده است (۱۳۷۱).

«هجری دده»نین اصل آدي محمود، آتاسي مریدزاده مولاعلی، بؤیۆک دده‌سی ایسه یئنه شاعیر اولان «نظیری دده» دیر. شمسی ۱۲۵۹ ایلینده دۆنیایا گلمیش و ۱۳۳۱ ش. ده اؤلمۆشدۆر. ایلک تحصیلینی کرکۆک شهرینده «حاج مصطفی قردار» مدرسه‌سنیده اودوجلو مولا محمد یانیندا گؤرمۆش و واعظ مولارضانین طلبه‌سی اؤلموش‌دور. فارسجا و تۆرکجه اثرلری واردیر:

۱.یادگار هجری (تۆرکجه ـ بغداد۱۳۲۹).

۲.ترجیع‌بند یا انتباه ملت (تۆرکجه ـ کرکوک ۱۳۳۳).

۳. تحفه‌ی سلیمانی (فارسجا ـ بغداد ۱۳۳۵).

۴. گلدسته (فارسجا ـ بغداد۱۳۴۲).

۵. رباعیات ارشادات کائنات (فارسجا ـ بغداد ۱۳۴۲).

همده اؤنون تۆرکجه دیوان، فارسجا دیوان، **زواللی ملّت** و **کرکۆک تاریخی** آدلي چاپ اؤلمامیش اثرلری واردیر:

آشاغیدا کی شعری، او شهریاردان ایلهام آلاراق یازمیشدیر.

باباگور

ای اسکی امام، اسکی اؤجاق، خان بابا گورگور،
ای شهریمیزه شعشعه افشان باباگورگور،
ای قوتلو زیارتگهیمیز جان باباگورگور!
وار مشکلیمیز، ائیله‌سن آسان باباگورگور!
کرکۆکده بیزیم بیر بابامېز بیر دده‌میز وار،
زنگین بابا، یۏخسول دده‌میز، غم‌زده‌میز وار.
بیر پیرمغان، بیرده عجب میکده‌میز وار،
غیری‌می ایچر، بیز قورو سکران، باباگورگور!
ای کنز ذهب مرشد ارباب مهارت،
ائتدیک سنی بیز خئیلی زامان جانلا زیارت.
گؤسترمه‌ده اغیارا بوگۆن کشف و کرامت،
همشهری‌نی ده گؤزه‌له که بیر آن باباگورگور.
آچدېسا سنی صاحب فن، هیئتِ عُظما،
بیزده بو یئرین چۏخ امگین چکمیشیز امّا،
وار حصّه‌ی مشروعی بیزه ائتمه‌لی اعطا،
اؤز خلقینه‌ده ائیله بیر احسان، باباگورگور.
مینلرجه گزه‌ر صنعتین ارباب مکسّر،
جوهر قانالې معتقد، انسانِ منّور.

بیگانه‌لری ایشته اؤزۆ خائب و مضطر،
حققین وئره‌نین لطفه بو شایان، باباگورگور.
ای کؤکسۆمۆز اۆستۆنده چېخان مشعلِ افسون،
جوهرلی اولان شهرده نفع قارا آلتون،
دیدارېنا ای یار کراللار داها مفتون،
محبوب جهان خلقینه سلطان، باباگورگور!
وار پوستونون آلتېنداکی بیر بؤیله خزینه،
گلدیکجه داشار، هچ توکنمنز بو دفینه،
آرتېق سېغاماز ثروتین املاک زمینه،
لازم سنه بیر باشقاجا دؤران، باباگورگور!
مستقبلی تأمین ائده‌جکسن بیزه البت!
اؤز اهلینه گؤسترملی سن لطف ایله شفقت،
اهلین داهي ائیلرسنه روحی ایله خدمت،
لاکین قوما مأیوس و پریشان، باباگورگور!

۱۰. هشته‌سره سلام

پدرم از تشویق هیچ کسی که استعدادی در او می‌دید فروگذار نمی‌کرد. در سال ۱۳۷۱ جوانی از علاقه‌مندان ایشان سروده‌ی خود را در یکصد بند به عنوان نظیره بر «حیدربابایا سلام» و با عنوان «هشته‌سره سلام» پیش ایشان آورد. پدرم او را تشویق به چاپ اثر کردند و یادداشتی کوتاه نیز به جای مقدمه بر آن نوشتند:

مقدمه یئرینه

مدنیت خادیمی شاعیر «محمد سبحانی» آغېر دینی و فلسفی درسلری ایله یاناشې بیرده آنا دیلینده مختلف شعر فورمالارېندا اؤز طبعینی سېناغا چکمک اۆچۆن ادبیاتلادا مشغول اولور اونون گنجلیگینه باخمایاراق کلامېنداکی شعریّت، دیل آخېجېلېغې و مضمون دولغونلوغو آیدېن گله‌جگینی بشارت وئرن بیر انکار ائدیلمز گئرچک کیمی منیم گؤزۆمۆن اؤنۆنده‌دیر. بو استعدادلی جوان شاعیر اۆچۆن دینینده پایدار اولماغې اسلام معارفی و قرآن مفهوملارېنې شعر دیلیله تبلیغ ائتمه‌گینی آرزېلاییرام. اوخوجولارې امین ائدیرم کی بو گنجین شعرلرین دینله‌مکله و اوخوماقلا، منیم گله‌جک اۆچۆن بو تاپېنتېمې آلقېشلایاجاقلار.

۱۱.

شهریار
شعرینده
اؤلچولر
و
بؤلگولر

از مقالات علمی ـ تحقیقی پدرم در رابطه با آثار شهریار، مقاله‌ی حاضر است که در آن بحثی دقیق درباره‌ی اوزان اشعار ترکی شهریار پیش کشیده‌اند. که اول بار در ماه‌نامه‌ی «یول» (وابسته به روزنامه‌ی کیهان) انتشار یافت (۱۳۷۲).

شهریار آذربایجان دیلینده یازدیغی شعرلرده،[۹۳] عروض اؤلچؤلرینـدن داهـا چـوخ، هجا اؤلچؤلرینی منیمسه‌میش و بؤل- بؤل ایشلتمیشدیر.[۹۴] اصلینده اونـون اینانجینـا گؤره، تۆرکجه‌نی باشقا دیللردن آلما سؤزلرو قایدا- قانولار قاتاندا، دیل گـؤزه‌للیـک و اصیللیگینی الدن وئریر. فارس دیلینـده اؤلمـز شـعریت آبیـده‌لـری یـادران شـاعر،[۹۵] تۆرکجه یازاندا « اؤز شعرینی فارسا- عربه قاتماق»[۹۶] ایسته‌میر. بو، او دئمکـدیر کـه شاعر اصلینده دیلین اؤزونه مخصوص اینجه‌لیکلری اولدوغونا اینانیز و دیلین اؤز سؤز و آهنگ قایناقلاریندان فایدالانماغی، دیلده بیر صنعی و چؤزۆجۆ حال یاراتمـا کیمـی سابیر.

او دئییر:

تۆرکۆن دیلی تک سئوگیلی- ایستکلی دیل اؤلماز

---

[۹۳] شهریارین ایندییه‌دک ۷۸ مختلف حجملرده یازدیغی تورکجه شـعرلری تثبیـت ائدیلمیـشدیر. بـاخ، محمدحسین شهریار.

تورکی دیوانی کلیاتی. دکتر پروفسور حمید محمدزاده‌نین مقدمـه، رداکتـه و ایـضاحلاری ایلـه، تهـران، ۱۳۶۹.

[۹۴] هریارین تورکجه نشر اولان بیرینجی اثری « حیدربابایا سلام» هجا اؤلچؤسونده‌دیر.

[۹۵] شهریارین فارسجا یازدیغی شعرلر اوچ بؤیوک حجملی کلیات حالیندا نشر ائدیلمیشدیر. فـارس ادبیـات شناسلاری اونو چاغداش فارس شعری‌نین تایسیز سیماسی سابیرلار.

[۹۶] تبریز شیوه‌سینده « فارسجا- عربجه» دئمکدیر.

اؤزگه دیله قاتسان، بو اصیل دیل اصیل اوٌلماز.
اؤز شعرینی فارسا- عربه قاتماسا شاعر،
شعری اوٌخویانلار ائشیدنلر کسیل اوٌلماز.[۹۷]

بو مصراعلاردا، شاعر هم دیلین سؤز خزینه‌سیندن دانیشیر و تۆرکجه‌نین گوجونه گووه‌نیر و هم‌ده اشاره‌لرله شعرین آهنگ قانونلاری و اؤلچۆلریندن سؤز آچیر.

دیلین سؤز خزینه‌سینه و گوجونه گووه‌نمه‌سینی اشاغیداکی بویتلرده داها آیدینجاسینا ایضاح ائتمکده‌دیر. اۏ بوردا دیلیمیزی بیر بوللو نعمتی اوٌلان سفره‌یه و بیر بر- بزه‌کلی و دگرلی خان یورقانینا بنزه‌دیر:

فارس شاعری چوٌخ سؤزلرینی بیزدن آپارمیش،
« صابر» کیمی بیر سفره‌لی شاعر پخیل اوٌلماز.
تۆرکۆن مصلی، فولکلورو دۆنیادا تکدیر،
خان یورقانی، کند ایچره مثلدیر، میتیل اوٌلماز. . .؟

شعرین اؤلچۆسۆندن ایسه، « فارسا- عربه قاتماماق» تعبیرینی یازاندا سؤز آچیر. منجه، اوٌنون مقصدی بوردا هر شئیدن اول، تۆرکجه‌نین اؤزۆنه مخصوص اوٌلان هجایی اؤلچۆلریندن سؤز آچماقدیر. چۆنکی شهریار حتی اؤزۆ بو غزلی‌ده هجا اؤلچۆسۆنۆن «اوٌن دؤردلۆک» اؤلچۆسۆنده یازمیشدیر: بؤلگۆلۆ ایسه هر مصراعدا (۵+۵+۴) دور.

---

[۹۷] **تورکی دیوانی کلیاتی**، یوخاریداکی، ص ۶۱ .

دقت ائدین:
(۵+۵+۴)
صابر کیمی بیر/ سفره‌لی شاعر/ پخیل اؤلماز
بیر دفعه بونو/ قان که اپکدن/ قیزیل اؤلماز
آذر قوشونو/ قیصر رومی/ اسیر ائتمیش
کسری سؤزؤدؤر/ بیر بئله تاریخ/ ناغیل اؤلماز. . .[۹۸]

غزلین بؤتؤن مصراعلارېنې همین بؤلگؤ اساسیندا یئرلشدیرمک اؤلار. دؤغرودور، شعرین بؤتؤن مصراعلارې عروضون «هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف»[۹۹] یعنی:
« مفعول/ مفاعیل/ مفاعیل/ فعولن» بحرینه‌ده تطبیق ائدیله بیلر. لاکین بو تطبیقده بیر چوْخ سسلی و سس‌سیز حرفلر اوزانېب قېسالاجاقدېر. بو ایسه دیلیمیزده اولان «سس اویومور» قانونوندان اورتایا گلیر. بیلدیگینیز کیمی بو قانونا گؤره: بیرینجی بو کی دیلیمیزده اولان بؤتؤن سسلیلر ان قیسّا آهنگلیدیرلر و اصلینده تۆرکجه‌میز قېساسلی بیر دیلدیر، ایکینجی بوکی، بو قیسّا سسلرین هجیسی ایکی «اینجه» و «قالېن» سسلرینه بؤلؤنمکده‌دیرلر. بیر کلمه‌ده اینجه سس گلسه، او کلمه‌ده قالېن سس گلمز. و بونا گؤره‌ده بوتون سؤز دوزه‌لدن شکیلچیلر ایکی و گاهدا دؤرد نؤوعدؤرلر. مثلاً جمع علامتی اولان **لارلر** شکیلچیلری و یا مصدر نشانه‌سی اولان **ماق/ مک** آتېرمالارېن نظره آلاق.

[۹۸] همان یئر.
[۹۹] یئنه اوردا.

ها بئله سس اویومو، سس‌سیز حرفلرین ماهیتینی‌ده دگیشه‌بیلیر. مثال اؤچؤن مصدردن صفت دوزه‌لدن «غون» شکیلچیسی گاه «گین» و یا «غین» اوْلور: یورغون/ کسگین/ دالغېن و . . .

شهریار بو قانونلارې آیېقلېقلا بیلیرمیش، یارادېجېلېغېندا اوْنلار اساسلاناراق، هجا اؤلچؤلرین ایشلتمیش، بعضاً ایشلتدیگی عروض اؤلچولرینی‌ده هجا اؤلچؤلرینه یاخېنلاشدېرمېشدېر. آشاغېداکې گتیردیگیمیز مثالی یئنه هجا اؤلچؤسؤنؤن اوْن دؤردلرک و (۹+۵) بؤلگؤسؤنه سالماق اوْلار:[۱۰۰]

مجنون ایله من/ مکتب عشق ایچره اوْخوردوق (۵+۹)
من مصحفی ختم/ ائتدیم او وَاللّیل ده قالدې
بیر گؤن ده خبر/ گلدی که وَاللّیل سی ایله
جان وئردی جهان/ ایچره یامان ولوله سالدې.[۱۰۱]

شهریار هجا اؤلچؤلری آراسېندان ان چوْخ «اوْن بیرلیک» اؤلچؤسؤ ایله اؤزؤنؤ بارشدېرا بیلمیش و بو یانغېن اؤلچؤنؤن بیر چوْخ بؤلگؤلرینی ایشلتمیشدیر، مشهور «حیدربابایا سلام» منظومه‌سی‌ده ائله بو اؤلچؤده یازېلمېشدېر:

---

[۱۰۰] هرج بحری بدیلیمیزده ایشلنیلن اویناق بیر بحردیر. بو بحرین شعر تاریخمیمیزده دوققوز اؤلچؤسو تانینمیشدیر. اولو بابالاریمیز بو بحرین اؤلچؤلرینی فارس دیلینده‌ده رواج وئرمیشلر. مثلاً یوسف اوغلو الباس نظامی گنجوی « خسرو و شیرین» مثنویسی‌نی همین بحرین « مسدّس محذوف» اؤلچؤسونده و « لیلی و مجنون» منظومه‌سینی « مسدّس اخرب مقبوض محذوف» اؤلچؤسونده یازمیشدیر.

[۱۰۱] هجا اؤلچؤلری‌نین ایضاحی اوچون « یول» در گیسی‌نین کئچن سایىلاریندا گئدن « شعریمیزده اؤلچؤلر و بؤلگؤلر» عنوانلی آردیجیل مقاله‌میزه باختین.

حیدربابا/ ایلدیریملار/ شاخاندا (۴+۴+۳)
سئللر- سولار/ شاققیلدایپب/ آخاندا
قیزلار اونا/ سف باغلاییب/ باخاندا. [۱۰۲]

شهریار دئمک اوْلار که اوْن بیرلیک اؤلچؤنؤن بو بؤلگؤسؤنؤ معاصر آذربایجان ادبیاتیندا ابدیلشدیرمیشدیر. چاغداشلاریمیز ایچره بیر شاعر تاپا بیلمز سن که همین اؤلچؤ و همین بؤلگؤده شهریارا جاواب یازماسین، اوْنا جاواب یازماسادا، اوندان اهام آلماسین! حتی اللی ایللیک پهلوی اختناقیندا ایگیدلیکله و مناعت طبعی ایله دایانیب مبارزه آپاران معاصر مقاومت ادبیاتیمیزین تمثلچیسی مرحوم «میرحبیب ساهر» الهاما گلیب همین اؤلچؤنؤ، «حیدربابایا سلام» منظومه‌سی‌نین مضمونلارینا بنزه‌ر مفهوملار یاراتماق اوْچؤن ایلتمیشدیر:

آخشام اوستو/ داغلار ینک- / بنکدیر (۴+۴+۳)
هر یئر گؤی اوت/ هر یئر گؤلدؤر/ چیچکدیر
توز قوپاران/ یوْلدا قویون- / اینکدیر
بیر چوْپاندیر/ دره‌لرده/ نئی چالان
داغی- داشی/ دیللندیره‌ن/ سس سالان. [۱۰۳]

[۱۰۲] **تورکی دیوانی کلیاتی**، یوخاریداکی، ص ۱۵۹.
[۱۰۳] همان، ص ۳۱.

ساهر یاراتدیغی «منظوم مکتوب»، «اوشاقلیق خاطره‌سی»، «حیدربابا شـاعرینه» و بیر چوْخ دیگرلی منظومه‌لرینده همین اؤلچۆ و همین بؤلگۆدن یارارلانمیشدیر. البته بوردا چاغداش شعریمیزین ایکی نهنگ سیماسی اوْلان سـاهر و شـهریار حاقیندا و اوْنلارین بیری- بیرلریندن اؤیره‌نمه‌لری و بیری- بیرلرینـده تأثیرلرینـدن دانیـشماغا مجالیمیز اوْلمادیغی اوْچۆن، یالنیز مقاله‌نین مؤضۆعسۆنا اویغون اوْلاراق، بو مـسئله‌یـه اشاره ائتدیک. شهریارشناسلیقدا «ساهر و شهریار» مؤضۆعسۆ اؤیره‌نیلمه‌نین و دقّتلی اؤیره‌نمگی گؤزله‌ین بیر اساس مؤضوع کیمی گـنج تـدقیقاتچیلار قارشیـسیندا دوران اهمیتلی بیر مسئله‌دیر.

شهریارین اوْن بیر هجالی اؤلچۆدن چوْخ گئنیش استفاده ائتمه‌سی و بو اؤلچۆنۆن شعر تاریخیمیزده اهمیتینه اشاره ائتمکدن اوّل بیر داها قئید ائتمـه‌لـی‌ییـک کـی اوْ، عروضون هر هانسی بیر اؤلچۆلرینی هجا جایناغینا وئریر. «بهجت آباد خـاطره‌سـی» شعری تمامیله هجانین «اوْن دؤردلۆک اؤلچۆسۆنده یازیلان بیر شعردیر:

اولدوز سایاراق/ گؤزله‌میشم هر/ گئجه یاری (۵+۵+۴)
گئج گلمه‌ده‌دیر/ یار یئنه اوْلموش/ گئجه یاری
گؤزلر آسیلی/ یوخ نه قارالتی/ نه‌ده بیر سس
باتمیش قولاغیم/ گؤر نه دوشورمکده‌دی داری.

بیر قوش آییغام!/ سؤیلیه‌رک گاهدا ایییلده‌ر،
گاهدان اوْنودا/ یئل دئیه لای- لای! هوش آپاری.[۱۰۴]

---

[۱۰۴] حبیب ساهر. **کؤشن(شعر مجموعه‌سی)**، تهران؛ ۱۳۴۳،ص۶۲.

همین اؤلچۆدن بیر باشقا اؤلمز منظومه‌سینده فایدالانیر. بو منظومه‌نین آدې «دؤیۆنمه- سؤیۆنمه» دیر. بو کیچیک حجملی و لاکین دولغون مضمونلو منظومه اوتایلې قارداشلاریمیزا خطاب یازیلمیشدیر:

بیر قرن‌ده قارداشدان/ اوزاقلاشماق اؤلورموش؟ (۷+۷)
قارداش دئیه بیر عؤمرۆ/ سوراقلاشماق اؤلورموش؟
بیر دنده بو قارداشلا/ قوجاقلاشماق اؤلورموش،
دئینه، دومورول بورجونو دۆشمن ییخابیلمز،
قارداش نه‌قدر یادلاشا یاددان چیخابیلمز.[۱۰۵]

« اون دؤردلۆک» اؤلچۆدن سونرا، شهریارین ایشلتدیگی اوزون اؤلچۆلردن بیریسی‌ده «اؤن بئشلیک اؤلچۆسودور:

وطندن آیرې دوشن/ ائولادیم قاییت وطنه (۸+۷)
قاییت کی گؤز یولا تیکمیش آنان قاییتدې سنه.
آتان سنی ایتیریب/ آختاریب یئنه تاپدې
دئییر بالا ساییق اول/ تاپدیغین ایتیرمه یئنه.[۱۰۶]

[۱۰۵] **تورکی دیوانی کلیاتی**، یوخاریداکی، ص۶۳ .
[۱۰۶] همان، ص۶۵ .

شعریمیزین قبسّا اؤلچؤلریندن ایسه، چوخ آز ایشلنن اون هجالی اؤلچؤنؤده ایشله‌دیر:

قوی بو انقلاب/ سئل کیمی آخسېن (۵+۵)
گؤی گورولداسېن/ ایلدیریم شاخسېن
مستضعفلر قوی/ حقّه چاتارکن
اسلام بایراغېن/ داغلارا تاخسېن.

مظلومون آهی/ قوی الا و چکیب
ظؤلمؤ ریشه‌دن/ یاندېرېب یاخسېن
آللاه سوفره‌سی/ آچېق اولورمو
بیر عدّه یئسین/ بیر عدّه باخسېن؟[۱۰۷]

ان یایغېن اؤلچؤ اولان «گرایلی» اؤلچؤسؤنؤده شهریار، داها عاطفی و دویغولو مضمونلار ایشلتمیشدیر:

خان ننه/ هایاندا قالدېن، (۴+۴)
بئله باشېوا/ دولانېم!
نوجه من سنی/ ایتیردیم،
دا سنین تایېن تاپېلماز.[۱۰۸]

---

[۱۰۷] همان، ص۱۶۷ .

تانېنمېش «یالان دؤنیا» شعری‌ده گرایلی اؤلچؤسؤنده یازېلمېشدېر:
سنین بهره‌ن/ یئیه‌ن کیمدیر (۴+۴)
کیمینکی سن/ ییه‌ن کیمدیر؟
سنه دؤغرو/ دئین کیمدیر
یالان دؤنیا/ یالان دؤنیا.[۱۰۹]

یوخارېدا قئید ائتدیگیمیز کیمی، شهریار هر اؤلچؤدن چوخ «قوشما» آدې ایله مشهور اؤلان «اؤنه بیر هجالې» اؤلچؤدن یارارلانمېشدېر. بو اؤلچؤنؤن شعر تاریخیمیزده اؤ قدەر اهمیتی اؤلموشدور که اؤنا اؤن بئش عدده یاخېن یئرلی آهنگ بسته‌لنمیشدیر. «اهل حق» طایفالارېنېن بیر چوخ ایلاهیلری بو اؤلچؤده یازېلمېشدېر. بایرک قوشچو اوغلو، یونس امره، شاه اساعیل ختایی[۱۱۰] و باشقا ایلاهی قوشان شاعرلر، همین اؤلچؤنؤ سئچمیشلر. بوتون عاشیقلار همین اؤلچؤده اؤز اوستادنامه و شعرلرینی یازمېشلار. بؤیؤک منظوم رومانلار یئنه‌ده همین اؤلچؤده یازېلمېشدېر.[۱۱۱]

مرحوم ب. ق. سهند، «سازیمین سؤزؤ»نون ایلک منظومه‌سی‌نین ائوه قوشغوسونو همین اؤلچؤده یازمېشدېر....

---

[۱۰۸] همان، ص۱۶۹ .
[۱۰۹] همان، ص۱۹۰ .
[۱۱۰] همان، ص ۲۱۸.
[۱۱۱] بو شاعر حاققیندا باخ. **سیری در اشعار ترکی مکتب مولویه**، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۶۹.

شهریار ایسه، حتی «نوحه»لرینی‌ده اون بیر هجالی اؤلچۆده قلمه آلیر:

حسینین نوحه‌سین/ دلریش یازاندا، (۶+۵)
مسلمان سهلدیر کی/ کافر آغلار.
کور اۏلموش گؤزلرین/ قان دوتدو شمرین،
که گؤرسۆن اؤز الینده/ خنجر آغلار.[۱۱۲]

و یا « هلال محرم» نوحه‌سینی نظره آلاق:

محرم‌دیر، خانیم/ زینب عزاسی، (۶+۵)
بیزی سسلیر/ حسینین کربلاسی.
یۏلو باغلې قالیب/ دۆشمن الینده،
داها زواری‌نین/ یۏخ سس- صداسی.
بوگۆن کرب و کربلا/ ویران اۏلوبدور،
حسین اؤز قانینا/ غلطان اۏلوبدور.[۱۱۳]

بو اؤلچـۆ اوچـون شـهریار شـهرینده بیـر چـۏخ مثـاللار تاپمـاق اۏلار. البتـه اۏ دئدیگیمیز کیمی، بو اؤلچۆنـۆن هـم یوخـارې سـاییلې و هـم‌ده آشـاغې سـاییلارې اؤلچۆلری‌ده شعرلرینده دؤنه- دؤنه ایشلتمیشدیر- بورادا اۏنون «بایاتی» اؤلچۆسوندن فایدالانماسینې‌دا خاطیرلاتمالیییق:

[۱۱۲] صمد وورغونون **واقف** آدلی اؤلمز اثری‌ده همین اؤلچۆده یازیلمیشدیر.
[۱۱۳] **تورکی دیوانی کلیاتی**، یوخاریداکی، ص ۱۸۸.

دؤنیا عوض/ دگیشدی، (۴+۳)
هئیوا وئرن/ نارآلې (= آلار).
آلما منیم/ قلبیمده
گئنین یئری/ دارالې.[۱۱۴]

بئله‌لیکله بیر داها قئید ائتمه‌لی‌ییک کی شهریار آذربایجان دیلینده یازدېغې شعرلرده، عروض اؤلچؤلریندن داها چوْخ، هجا اؤلچؤلرینی منیمسه‌میش و بول – بول اوْنلارې ایشلتمیشدیر. بو، اوْنون دیلیمزین اؤز قاینار بولاغېندان و اؤز گوجوندن یارالانما اینانجېندان گلیب چېخېرمېش. شهریار، تؤرکجه سؤز خزینه‌سی و گوجونه اینانان الهاملی بیر شاعر ایدی. او دیلیمیزده باشقا دیللردن آلېنما سؤزلر، آلېنما قایدا-قانونلارېن سرحدسیز و اؤز باشېنا ایشلتمگینه قارشې چېخان بیر شاعر ایدی.

---

[۱۱۴] همان، ص ۱۸۶.

۱۲.

نقدی بر نمایش موزیکال حیدربابایا سلام

مقاله‌ی هفتم «نقدی بر نمایش موزیکال حیدربابا» نام دارد. این نمایش موزیکال، توسط آقای عبدالحسین لاله بر روی صحنه آمده بود و پدرم در تبیین آن، مقاله‌ای نوشت و در مطبوعات (روزنامه‌ی ایران و چند نشریّه‌ی دیگر) انتشار داد (۱۳۷۴).

نمایش موزیکال «حیدر بابایا سلام» به نویسندگی و کارگردانی «عبدالحسین بقال لاله» در نیمه‌ی دوم مرداد ماه امسال در فرهنگسرای بهمن به روی صحنه آمد. بیش از پنجاه تن بازیگر و دستیار کارگردان و عوامل و نوازنده و خواننده دست به دست هم دادند و این نمایشنامه را اجراء کردند.

نمایش موزیکال «حیدر بابایا سلام» برگرفته از اثر جاودانی استاد شهریار به همین نام، در واقع مجموعه‌ای بسیار شیرین و جذاب از چهارده صحنه‌ی جدای از هم و با فاصله‌های زمانی و مکانی معینی است که برای شرکت دادن تماشاگران در تجربیات عاطفی قهرمانان اثر، زمان روانی بهنجار و بسامانی در اختیار آنان می‌گذاشت که دو ویژگی عمده داشت:

نخست آن که کارگردان در کل به هم بسته‌ی مجموعه، توجه بسیار دقیق و صمیمانه‌ای به شؤون والای اسلامی و کرامت انسانی بازیگران می‌کند. به طور مثال در مقوله‌ی حضور زن در صحنه که متأسفانه در سال‌های اخیر گاهی به گونه‌ای عمل می‌شود که حتی نتیجه‌ی آرمانی معکوس می‌دهد، کارگردان این مجموعه چنان صمیمی عمل می‌کند که تماشاچی را رودرروی کرامتی بزرگ‌منشانه قرار می‌دهد که جز تعظیم شعایر مذهبی و تحسین عملکرد او، کاری از دستش ساخته نیست.

زن، در صحنه گاه با حجاب بومی روستایی و با حرکاتی طبیعی و والامنش ظاهر می‌شود و روند بازیگری او چنان است که او را قادر می‌سازد بـه ایفـای نقـش‌هـای نامشخص و صحنه‌های پراکنده، صـورتی قطعـی و وضـعیتی مـشخص بخـشد و از ایده‌هایش به طریقی استفاده کند که بیشترین اثر ممکن را بر مخاطب و تماشـاگران بگذارد. پرداخت ظاهری و توصیف کلامی وضع و حال زنِ ظـاهر شـده در صـحنه، آمیزه‌ای با ابعاد و جهات روحی و معنوی او پیدا می‌کند و مفاهیم ذهنـی نویـسنده و کارگردان را به مثابه‌ی یک موجود روحانی قائم به ذات به تماشاگران انتقال می‌دهد.

کـارگردان بـه مـسأله‌ی حـضور زن در صـحنه بـذل توجـه خاصـی دارد و در خلاصه‌ای که از این نمـایش موزیکـال ارائـه خـواهیم داد، ایـن موضـوع روشـن‌تـر می‌شود.

ویژگی دوم، نوع آوری در تکنیک اجـراء مجموعـه‌ای بـه زمـان‌هـای فیزیکـی، داستانی و دراماتیکی بسیار متفاوت و دور از هم است. مقدار زمـانی کـه رویـدادهای جاری و اجرای اعمال عینی را در برابر چشم تماشاگران به جریان می‌انـدازد، و کـل زمان که رویدادهای موضوع نمایش موزیکال را در برمی‌گیرد فاصله‌هـایی ۴۰ سـاله دارند.

کارگردان با جداجدا به تصویر درآوردن رویـدادها در چهـارده صـحنه- کـه پـنج رویداد از آن‌ها هم‌زمان واقع می‌شوند- همه را به حوزه‌ی «وحدت زمانی» می‌کشد. اجرای این نمایش موزیکال دو ساعت و نیم طول می‌کشد امـا در واقـع تماشـاگران شاهد کیفیاتی هستند که فقط سه دقیقه از آخرین لحظات زندگی «شهریار» را در بر می‌گیرد. آن جا که در فرجامین صحنه «قامت خود را بر دار مـی‌بینـد» و فریـاد بـر می‌آورد:

«حیدربابا غیرت قانین قاینارکن،
قارانقوشلار سندن قوپوب قالخارکن،
اوسیلدیریم داشلار ایله اوینار کن،
قاوزان منیم همتیمی اورداگؤر،
اوردان اگیل قامتیمی درداگؤر».[۱۱۵]

و به زعم نویسنده، او به ملاء اعلی کشانده می‌شود و از دریای رحمت نور ازلی بهره می‌جوید و بر آستانه‌ی ابدیت همچون اختری لایزال در جوار ارواح اولیا می‌درخشد و غم دیر سال خویش را نمایان می‌سازد:

«حیدربابا سنین گؤیلۆن شاد اؤلسون،
دۆنیا وارکن آغزین دولی داد اؤلسون!
سندن کئچن تانیش اؤلسون یاد اؤلسون،
دئینه منیم شاعیر اؤغلوم شهریار،
بیر عؤمردور غم اۆستۆنه غم قالار!»[۱۱۶]

---

[۱۱۵] یعنی:« با جوشش خون سرخت همزمان،/ هنگامی که پرگشایند عقابان،/ فراز صخره‌هات بازی کنان،/ همت من آنجا به پرواز بین،/ دارکشیده قامتم، باز بین.»

[۱۱۶] یعنی:«حیدر بابا به اوج شادی رسی،/ همی خواهم کام تو شیرین بسی،/ ز دامنت گذر کند هر کسی،/ بگو فرزند شاعرم شهریار ،/عمری است غم همی کند تلنبار».

این تکنیک قوی اغلب در فیلمنامه‌ها و نمایشنامه‌ها، پیش از این بسیار بـه کـار گرفته شده است. مثلاً در نمایشنامه‌ی «پنج ثانیه از زندگی گاندی» نوشته‌ی «والتـر الریح شفر» که اجرای رادیویی آن حدود یک سال طول می‌کـشد، زمـان دراماتیـک اثر، پنج ثانیه بیشتر نیست، یعنی از لحظه‌ای که گلوله بر بدن گاندی می‌نشیند و راه خود را به سوی قلب او باز می‌کند و او را به دیار باقی می‌کشاند. و یا در فیلم «رزمنا و پوتمکین» که زمان دراماتیک واقعیِ اثر، فصل «پلکان اودسا» است. و یا در فـیلم ایرانی «برای آزادی» ساخته «حسین ترابـی» کـه بـر مبنـای رویـدادهای روزهـای انقلاب اسلامی ساخته شده اسـت، هنگـامی کـه بـه روز بیـست و دوم بهمـن مـاه می‌رسد، صحنه‌هایی از فـیلم مـستند تـاج‌گـذاری شـاه معـدوم مـی‌آورد، امـا زمـان دراماتیکی در واقع معکوس نشان دادن سلطنت از شاه است.

در یک نمایش موزیکال البته بیان زمان دراماتیکی نمـایش رادیـویی و فیلمنامـه دشوار است. به ویژه آن که نمایش موزیکال «حیـدر بابایـا سـلام» یـک اثـر نـوین پرماجرایی که دارای نظام تقابل‌های بسیار پیچیده است در واقـع دارای یـک رشـته کامل نموده‌های گوناگون متغیر شونده است که یک «رویکرد سـاختاری» مـشخص دارد و همه‌ی نقش‌مایه‌ها قرابت آشکاری با هم دارند، نظیر صحنه‌ی هشتم مراسـم، «شاه حسین – واحسین»، (شاخسئی) اهالی روستا در ماه محرم با صحنه حلول روح حافظ در شهریار و اذان گفتن شیخ الاسلام و. . .

در صحنه‌ی نخست تئاتر موزیکال «حیدر بابایا سلام»، شـهریار در خـزان عمـر تنهاست و در گوشه‌ای اندیشمندانه نشسته است و در شور و حال عرفانی خود غـرق است و از دنیای بیرون بریده است. با ندای حزین موسیقی۱۴ تن فرشته‌ی شمع بـه دست، در اطراف شهریار متفکر، حلقه می‌زنند.

نویسنده به عدد ۱۴ توجه خاصی دارد. اثر در ۱۴ صحنه تلفیق یافته، ۱۴ فرشته در آغاز و فرجام نمایش ظاهر می‌شوند، روستاییان مرد ۱۴ تن هستند، در جشن عروسی غبار خاطرات شهریار و نجوای اشعار «حیدربابا» نیز ۱۴ بازیگر شرکت می‌کنند. شهریار خود نیز شیفته‌ی سیره‌ی عملی ۱۴ معصوم و اهل بیت – عَلَیْهِم السّلام– است.

ترکیب تجمع شمع آجینان را تکنیک بسیار قوی نورپردازی همراهی می‌کند و منتج به ظهور روح حافظ شیراز و دلدادگی‌های شهریار با او می‌شود . همخوانی غزل حافظ به مطلع «دیدی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد؟/ چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد؟» شهریار را به حالت اغمای روحی می‌اندازد و مادر بر این حال او سیاه‌پوش می‌شود و اشک می‌افشاند. شهریار در حال اغماء یادی از استاد و دوست خوب خود «میرحبیب ساهر تبریزی» می‌کند و فریاد برآورد:

«شهریارا، بی‌حبیب خود نمی‌کردی سفر،
این سفر راه قیامت می‌روی تنها چرا . . .»

حافظ او را اندرز می‌دهد که:

«مسند به گلستان بر، تا شاهد و ساقی را
لب گیری و رخ بوسی، می‌نوشی و گل بویی»

و:

«بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم،

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم».

و «شهریار» پیش از آن که استادش « میر حبیب ساهر» عینک بـه چـشم و بـا حالتی اندیشمند و معترض بر او وارد شود، با روح حافظ چنین می‌گوید:

«بیا تا گل برانگیزیم و خار را از بن براندازیم،
غریو بلبلان مستانه بر بام و در اندازیم!
به چندین مهره‌ی اختر که نرد آسمان دارد،
حریف دیو ظلمت را به چاه ششدر اندازیم!
اگر چرخ آتش افروزد که مارا آشیان سوزد،
به دود آه چون هاله مهش در چنبر اندازیم».

«میر حبیب ساهر» فریاد برمی‌آوردکه:

«برخیز، به بیرون نظر انداز، انسان‌ها را بنگر، چاره‌ی درد تـو در روسـتاها و ییلاقـات و هوای کوهستان‌هاست! به خود بیا، خود گول زدن کافی است. زیستن به سلامت تـو در آن است که به خود آیی.»

و تصویرهای ذهنی، شهریار را تکان می‌دهد. تصاویر ذهنـی او را کـارگردان بـا مهارت و تکنیک خاصی که نظیر آن را در آثـار «آیزنـشناین» دیـده‌ایـم، در صـحنه تجسّم می‌بخشد با نگره‌ی زیبایی‌شناسانه‌ی معقولی که فقط باید دید و لذت برد:

«حیدربابا گۆل غنچه‌سی خنداندیر،
اما حئیف اۆره‌ک غذاسي قاندیر.

زندگانلیق بیر قارانلیق زنداندیر،
بو زندانین دریچه سنین آچان یوخ،
بو دارلیقدان بیر قورتولوب قاچان یوخ![117]

در تجسم صحنه‌های کودکی شهریار، نویسنده و کارگردان دیگرباره «۱۴ فرشته» را به صحنه می‌کشد، و این بار همگی در سماعی عرفانی با آمیزه‌ای از رقص‌های فولکلوریک و بومی ظاهر می‌شوند.

در همین صحنه، مادر شهریار بر او وارد می‌شود و کارگردان حضور و نصایح مادر را با صحنه‌ی «ای وای مادرم» اثر مرحوم شهریار تلفیقی استادانه و ماهرانه می‌دهد:

«آهسته باز از بغل پله‌ها گذشت،
در فکر آش وسبزی بیمار خویش بود،
اما گرفته دور و برش هاله‌یی سیاه.
او مرده است و باز پرستار حال ماست.
در زندگی ما همه جا وول می‌خورد،
هر کنج خانه صحنه‌ای از داستان اوست.
در ختم خویش هم به سر کار خویش بود،

[117] یعنی:«حیدر بابا غنچه‌ی گل خندان است،/ ولی دل‌ها به خون خود غلتان است./ زندگانی سیه چال زندان است،/ از این زندان نه روزنه‌یی، نه راهی،/ نه کس یابد از این تنگی رهایی».

بیچاره مادرم هر روز می‌گذشت،
از این زیر پله‌ها آهسته تا به هم نزند،
خواب ناز من.
امروز هم گذشت،
در، باز و بسته شد!
با پشت خم از بغل این کوچه می‌رود،
چادر نماز فلفی انداخته به سر،
کفش چروک خورده و جوراب وصله دار.
او فکر بچه‌هاست!
هرجور شده هویج هم امروز،
می‌خرد!
بیچاره مادرم!

او با ترانه‌های محلی‌یی که می‌سرود،
با قصه‌های دلکش و زیبا که یاد داشت.
از عهد گاهواره که بندش کشید وبست،
اعصاب من به ساز و نوا کوک کرده بود.
او شعر و نغمه در دل و جانم به خنده کاشت،
وآنگه به اشکهای خود آن کشته آب داد.

لرزید وبرق زد به من آن اهتزاز روح،
وز اهتزاز روح گرفتم هوای ناز،
تا ساختم برای خود از عشق عالمی. . .»

مادر می‌گوید:
«یادی از خشکناب کن، انگار تو همه چیز را فراموش کرده‌ای!»

در این جا صدای اذان شیخ‌الاسلام بلند می‌شود و «شهریار کوچولو» بر صحنه ظاهر می‌گردد. این صحنه در چهار زمان دور از هم چهار مکان متفاوت از هم و تغنیه‌ای بهنجار و بسامان چون یک «کل وحدت یافته» اجرا می‌شود. ارتباط صوت و حرکت در این کل وحدت یافته، بی‌نظیر است و این دو کاملاً عناصر تبادل‌پذیر و لاینفک این کل به هم بسته و وحدت یافته‌اند. واپس روی‌های نمایش به گذشته‌هایی که ذهن تماشاکنان را از قبل آماده ساخته، چنان طبیعی انجام می‌پذیرد که به نوعی «اکسپرسیونیسم» و واقع‌گرایی پیروزمندی بدل می‌شود.

به نظر نگارنده اگر کارگردان محدودیت‌های فنی نداشت و در عمق صحنه نورپردازی‌های لازم به کار گرفته می‌شد، توفیق وی چشمگیرتر بود. به هر تقدیر، تماشاگران فهیم‌تر می‌شوند و نمادها را در این کل وحدت یافته با پیوندی طبیعی میان دال و مدلول دنبال می‌کنند. اگر پساویز صحنه به طور یک دست و هموار روشن می‌بود و ذکرهای مینیاتوری بدون فاصله در جلوی پساویز قرار داشت، و دیگر اگرها، بی‌گمان تأثیر این نمایش موزیکال دو چندان می‌شد.

ما، در درس ادبیات نمایش معمولاً آثار «میرزا آقا ناله‌ی ملت» را که جزء نخستین نمایشنامه‌های فارسی نوشته شده در دوره‌ی قاجار است، بررسی می‌کنیم،

به سبب عدم رعایت وحدت زمان و وحدت مکان، قابل اجراء نمی‌دانیم. نمایش «حاج مرشد کیمیاگر» و «زمان‌خان بروجردی» در این میان از تقابل تند و خاصی برخوردار است.

آقای «عبدالحسین بقال لاله» سنت نخستین نمایشنامه‌نویس فارسی را به گونه‌ای اعجازانگیز حل کرده است و تصاویر پس زمینه‌ی متعددی را در یک کل وحدت یافته، عرضه داشته است. که در صحنه‌ی نمایش‌ها اگر بی‌نظیر نباشد، بسیار بدیع و لطیف است. این ویژگی مخصوصاً در پس زمینه‌ی مراسم ماه محرم، در صحنه‌ی دوازدهم- که متأسفانه ضعف تکنیک نورپردازی شدیدی داشت- بیشتر جلوه‌گر است، آن جا که با ترنّم این بند از منظومه‌ی «حیدربابایا سلام» پایان می‌پذیرد . . .

«حیدربابا قره چمن جاداسې،
چاووشلارین گلر سسی- صداسې.
کربلایا گئدنلرین قاداسې،
دۆشسون بو آج یۇلسوزلارېن گۆزۆنه،
تمدّنون اویدوق یالان سؤزۆنه. »[۱۱۸]

چهاردهمین و فرجامین صحنه، هم مانند آغازین صحنه‌ی نمایش است. فرشتگان شمع به دست در تاریکی ظاهر می‌شوند و مادر غم‌زده که جلیقه‌ی شهریار

[۱۱۸] یعنی:«قره چمن، پیچ و خم جاده‌ها،/ چاووشان خوش صدای روستا./ درد و غم زائران کربلا، / آفت شود به جان این کافران،/ تمدن دروغین زد گولمان!»

را می‌شناسد و مردی اندوهگین که شمع به دست، به دنبال خاطرات شهریار می‌گردد، در صحنه همه مغموم‌اند و این بند از منظومه بر لب‌ها که:

«حیدر بابا سنین گؤیلون شاد اولسون،
دونیا وارکن آغزین دولو داد اولسون!
سندن کئچن تانیش اولسون یاد اولسون،
دئینه منیم شاعیر اوغلوم شهریار،
بیر عمر دور غم اوستونه غم قالار.»[۱۱۹]

فرجامین صحنه تنها آخرین لحظات زندگی شهریار را در بر می‌گیرد، آن جا که فریاد بردار می‌بیند و . . .

[۱۱۹] ترجمه‌های فارسی قطعات «حیدر بابایا سلام» از برگردان سروده شاعر معاصر «میر صالح حسینی» نقل شد. یعنی:« حیدر بابا به اوج شادی رسی،/ همی خواهم کام تو شیرین بسی./ زدامنت گذر کند هر کسی،/ بگو فرزند شاعرم «شهریار»،/ عمریست غم همی کند تلنبار!»

۱۳. شعور مذهبی، مردمی و ملی در شهریار

پـدرم وقتـی در دانـشگاه آزاد اسلامی زنجان عضو هیئـت علمـی بودند، در سـال ۱۳۷۶ در کنگـره‌ی بزرگداشـت مقـام علمـی شـهریار سخنرانی افتتاحیه را ایراد کردنـد و در آن سـخنرانی از شـعور مـذهبی، ملّی و مردمـی شـهریار سـخن بـه میان آوردند.

۱- ۱۳. شعور مذهبی در شهریار

نخستین ویژگی خلاقیت ادبی شهریار که باید در «شهریار شناسی» مورد توجه واقع شود «شعور مذهبی» او است . شعور به حقیقتی می‌گوییم که مکشوف انسان واقع شود و عبارت است از *ادراک بدون اثبات مجموعه‌ی احوالی که انسان به آن‌ها آگاهی یابد* . هم از این روست که من به جای بینش مذهبی و یا دیدگاه مذهبی و مانند آن، شعور مذهبی به‌کار می‌برم. این شعور در سرتاسر آفرینش شعری شهریار سایه انداخته است و سرتاسر دیوان او را به مناجاتی صافی ضمیرانه تبدیل کرده است که با «تظاهر به تدّین» و یا «اقدام به شعر مذهبی سرودن» بسیار فاصله دارد. فقط اصطلاحاتی نظیر : همای رحمت ، سحاب رحمت ، سایه‌ها ، چشمه‌ی‌بقا، ماسوا ، شه ملک لافتی و نظایر آن را نمی‌توان دلیل خدامحوری و دین‌مداری شهریار دانست؛ چرا که این راه عقل است و شهریار در تعارض عقل و عشق ، عشق را برگزیده است و اسیر آن شده است. و این باور مذهبیِ عاشقانه است که او را پس از انقلاب اسلامی ستایشگر پیشتازان انقلاب می‌کند به گونه‌ای که فرجامین دهه‌ی حیاتش به تمامی وقف انقلاب می‌شود و البته به گفته‌ی خود، این رفتار و حرکتش دگرگونه نمی‌نماید:

شهریارا دگران گو که دگرگونه نمایند،
من هر آن‌گونه که بودم به همان گونه نمودم.

چه نیازی به تفکر که به سرچشمه‌ی الهام،
همه شهد است که از غیب تراود به شهودم!
سالَم افزود و شر و شور و شعورم همه را کاست،
از همه کاستم اما به غم عشق فزودم.

و یا ده‌ها قصیده و قطعه نظیر:
دل که امام دلبر اوست،
تاج هر افتخار بر سر اوست.

و یا :
سلام ای جنگجویان دلاور،
نهنگانی به خاک و خون شناور.

و یا :
ای به عرش برین سرافرازان،
پیش پای خدا سراندازان!

و غیره و غیره.
همه حکایت از دلبستگی عمیق وی به این عشق عارفانه و شعور مذهبی دارد. و همین شعر است که او را روزگاری وادار می‌کرد بگوید که:

شیخ، خود قلابی و دین را تمسخر می کند،
وین تمسخر مایه‌ی تفریح رندان یا علی!
تا سخن گفتم به حق، حق حیاتم خود نماند،
وین سزای هر سخن گوی سخندان یا علی!

یعنی قصد اولی در شهریار رضای خدا و تقرب به ذات اوست تا چون یوسف صدّیق مخلص شود که در این حال جاذبه های غیرالهی کمترین تأثیر سویی بر جسم و جان او نمی‌گذارند. چرا که بر سر پیمان با معشوق است که می پرسد:

اَلَم اَعهَد اِلَیکُم یا بَنی آدَم اَن لا تَعبُدُ الشَّیطانِ اِنّهُ لَکُم عَدوٌ مبین[۱۲۰]

شعور مذهبی در شهریار او را وامی‌دارد که انسان را پرتوی از کمال مطلق خدا داند و خود را به صفات الهی متّصف کند و به قول لاهیجی در «مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز»، نسخه و آئینه‌ی تمام نمای کلیه‌ی اسماء و صفات الهی گردد و یا در اصطلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، موجودی «خدای‌گونه» شود.

۲- ۱۳. شعور مردمی

دومین علت آوازه و اقبال عام شهریار «نوگرایی» او است که ملک‌الشعراء بهار هم، در مقدمه‌ی چاپ اول دیوان وی، به آن اشاره می‌کند. البته این نوگرایی مورد

[۱۲۰] برگرفته از سخنرانی افتتاحیه‌ی کنگره‌ی ملی شهریارشناسی در دانشگاه آزاد واحد زنجان، آذرماه ۱۳۷۳.

نظر، آن نوگرایی هرز و بدون صفت مشخصه نیست که به صورت مجرد، تفننی، آبستره و گاه مخدّر بروز می‌کند. میان نوگرایی شهریار با آن نوگرایی مجرد که از بی‌لیاقتی و فربهی اندیشه ناشی می‌شود و صرفاً برای اقلیتی مرفه و بی‌درد به خود معنا می‌گیرد، فاصله است. نوگرایی و تجددطلبی شهریار نیاز زمان بود که در باب عللِ مسائل جاریِ نظامِ خودکامه، کنجکاوی برمی‌انگیخت و مردم را در باب هر آنچه که دل مشغولی و ایستایی به بار آورد ، وادار به تفکر می‌کرد.

مثلاً وقتی در سال سیاه جشن‌های دو هزار و پانصد ساله می‌گفت:

هرگز نژاد باعث هیچ افتخار نیست،
این افتخارهاست نژاد آفریده‌اند!

در واقع مانند شاعر «آی آدم‌ها!» تعهد در برابر مردم را می‌پذیرفت و حتی او را هم به جلو سوق می‌داد و با «نیما» معلم‌وار برخورد می‌کرد. در شعر«نیما، غم دل‌گو!» فریاد برمی‌دارد که:

دودی‌ست در این خانه که کوریم ز دیدن.

شعرهایی که در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۰۰ش. سروده درقالب‌های سنتی است؛ ولی محتوا به گونه‌ای است که قالبی نو می‌طلبد. در همه‌ی یک صد غزلی که به استقبال حافظ شیرازی شتافته است، این سنت‌شکنی محتوایی و کنار هشتن تابلوهای شعری دیده می‌شود. مثلاً:

ببین به جلد سگ پاسبان چه گرگانند،
به جان خواجه، که این شیوه‌ی شبانی نیست!

و یا:

به یک مسلسل رگبار، شهر شد خاموش،
از آن سپس که جهانی به جنب و جوش آمد!

و یا:

بر سر در عمارت مشروطه یادگار،
نقش به خون نشسته‌ی عدل مظفر است.
بگذر زدشمنان که به محشر شود عیان،
کاسباب ارتقای ستمکش، ستمگر است.

و یا:

جهان زندان تاریکی شد از جور جهانداران،
مگر داد دل مردم جهان داور نمی‌گیرد؟

و یا:

خرمگس شاهین شد و صید کبوتر می‌کند،
شاهبازان را که زد، شاهین شکاران را چه شد؟

و دگرگون سازی قالب‌های شعری را به دنبال دارد که در منظومه‌های «پیام به انیشتن»، «ای وای مادرم»، «سرود اسلام» و جز آن به چشم می‌خورد. این جا

نوگرایی در قالب و محتوا به گونه‌ای است که الفاظ شعری نیز دگرگون شده‌اند. یعنی مورفولوژی زبان هم تغییر یافته است. هم قالب و هم محتوای شعرش وخشورانه در خدمت سعادت مردم و اجرای احکام الهی است. مثلاً:

دگر اکنون نه عصر داریوش است،
دم حشر است و باتری ته کشیده.
دگر ملیت انسانیّت توست،
کجایی؟
با خدا باش و به خود آی!
به هوش آ!
نوای ناله جز واحسرتا! نیست!
سرود ما پیامی آسمانی:
بیا سوته دلان گرد هم آییم!

و یا در شعر«تقریر» از زبان یک دانش آموز می‌گوید:
این پشت کوه عینعلی،
یه کاگلی اتاقکی واسه‌ی ما دسپا کرده!
برادر بزرگترم رفته بود به سربازی
آن هم می‌گن کشته شده
تو آن جنگ با ارزونی.

بابام می‌گن با مرگ او پشتش دیگه شکسته شد
دو سال بیشتر زنده نبود
کی می‌شه که مادرمو
از کلفتی، از رختشوری
از پیسی و از نخریسی
از منّت همساده‌ها نجات بِدَم
چه غیرتی به کار زده
مادر من
تا ما به این قد برسیم.

و این‌گونه شعرها نشان می‌دهد که چه سان با مردم درآمیخته و دفاع از حقوق بینوایان شهر و روستا را وظیفه‌ی خود می‌دانسته است. در کتاب صد ماجرا از شیخ ابوسعید ابوالخیر آمده است که:

« شیخ را گفتند: فلان کس به روی آب می‌رود!
گفت: سهل است و زغنی و صعوه‌ای نیز بر روی آب رود.
گفتند: فلان کس در هوا می‌پرد!
گفت: سهل است زغنی و مگسی نیز در هوا پرد.
گفتند: فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می‌رود!
شیخ گفت: شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می‌شود، این چنین چیزها را بس قیمتی نیست. مرد آن بود که میان خلق بنشیند و برخیزد و بخسبد و با خلق داد و ستد کند و با خلق درآمیزد ولی یک لحظه از یاد خدا غافل نماند.»

شهریار پس از شعور مذهبی، دارای چنین شعور مردمی‌یی بود. در اسلام، ما خدمت به مردم را تکلیف شرعی می‌دانیم و مسئله‌ای واجب است، البته به وجوب کفایی و نه با شعار بلکه با شعور.

۳- ۱۳. شعور ملی

دو ویژگی مهم در شخصیت شهریار یعنی «شعورمذهبی» و «شعور مردمی» سبب می‌شود که در چهل سالگی انقلاب و تحول عظیمی در روحیه‌ی او رخ دهد. امام محمد غزالی هم در چهل سالگی راه خود را عوض کرد و تهافة الفلاسفه و المنقذُ من‌الضّلال را نوشت، مولوی رومی نیز در همین سن از قیل و قال و مدرسه دست شست و دل به آراء شمس تبریز باخت و فضولی کبیر هم در چهل سالگی گفت:

ای عقده گشای عرب و ترک و عجم
ائتدین عربی افصح خلق عالم
قیلدین شعرای عجمی عیسی دم
من تورک زباندان التفات ائیلمه کم

و در همین سن، خواجه احمد یسوی، پیر ترکستان، «دیوان حکمت» را سرود و یوسف خاص حاجب یک‌هزار و اندی سال پیش در خراسان مثنوی گران‌جای«قوتادغوبیلیغ» این نگین درخشان تاریخ ادبیات ترکی ایرانی را به نظم

درآورد و نیز «عاشیق پاشا» آن عارف دلسوخته‌ی ما، باز در چهل سالگی «غریب نامه» را به نظم ساخت و در آن گفت:

تۆرک دیلینه کیمسه‌لر باخماز ایدی،
تۆرکلره هرگز کؤنۆل آخماز ایدی!

و شهریار بعد از شعور مذهبی و شعور مردمی، در چهل سالگی به « شعور ملی» هم دست یافت و یکباره فریاد برآورد که:

تهرانىن غئیرتی یوخ شهریاری ساخلاماغا،
گئدیرم تبریزه قۆی یاخشی یامان بللنسین.

و بر دامن مادر پارسای خود بوسه زد و سر بر زانویش نهاد و منظومه‌ی جاودانه‌ی «حیدر بابایا سلام» را سرود که به‌گفته‌ی رهبر معظم انقلاب اسلامی حادثه‌ای عجیب و عظیم بود.

این، بازگشت به خویشتن شهریار بود. همان است که غربی‌ها نستالوژی می‌نامند. خود شناسی و به خود بازگشتن که مقدمه‌ی خداشناسی است. تجلّی این شعور در شهریار او را شهره‌ی خاص و عام ساخت و آوازه‌اش مرزها را درنوردید به‌گونه‌ای که امروز به قولی ۸۰۰ میلیون نفر با شعر و نام او در دنیا آشنا هستند.

بازگشت به خویشتن و شعور ملی در شهریار، سبب شد که «حبیب ساهر» ممثل ادبیات مقاومت ملی آذربایجان در رژیم منحوس پهلوی و «سهند»، حماسه پرداز بلند آوازه‌ی سرزمین سرافرازها به جای رعدی آذرخشی‌ها، رضا زاده شفق‌ها، ناصح ناطق‌ها. . . به او توجه کردند. او را خودی دانستند، گاه به نرمی و گاه به تندی به

درد دل بـا او پرداختنـد و ایـن «درد دل سـرایی» و «اسـتقبال» را در شـعر معاصـر آذربایجان ایران به سنتی بدل کردند، به گونه‌ای که اکنون شما شـاعری آذری سـرا نمی‌یابید که به استقبال «حیدر بابایا سلام» نشتافته باشد و با شهریار، این شـعورمند مذهبی و مردمی و ملی درد دل نگفته باشد.

شهریار هنگام نشر«حیدر بابایا سلام» با مردمی رودررو بـود کـه در حکـم مـرد سیلی خورده‌ی داستان معروف مولوی رومی در مثنوی بودند. بدین معنی که همـان قسم که او بر اثر ضربه محکم سیلی نمی‌توانست بیاندیشد، مردم نیز از شـدت درد و رنج حاصل از هجوم وحشیانه‌ی شوونیزم پهلوی و کـارگزارانش بـه آرمـان بـزرگ و مقدس آذربایجان، نمی‌توانستند به علل و عوامل واقعی واماندگی‌های خود پی ببرنـد و راه‌های علاج و چاره را پیدا کنند. و شگفت آن که بـه جـای دور شـدن و فاصـله گرفتن از «سیلی زن» گاه به او نزدیک‌تر می‌شدند[۱۲۱] و او با منظومه‌ی «حیدر بابایـا سلام» حس اعتماد به نفس را به مردم آذربایجان بازگردانید و به ما ایـن قـدرت و توانایی را داد که فقط با تکیه بر خود بتوانیم اصالت فرهنگـی و معنـوی و اسـتقلال

[۱۲۱] آن یکی زد سیلی‌یی مر زید را،/ حمله کرد او هم برای کید را.
گفت سیلی زن:« سؤالی می‌کنم،/ پس جوابم گوی و آنگه می زنم.
بر قفای تو زدم آمد طراق، / یک سئوالی دارم اینجا در وفاق،
این سئوال از تو همی پرسم بگو، / حل کن اشکال مرا ای نیک خو!
این طراق از دست من بوده است یا، / از قفا گاه تو ای فخر کیاء؟»
گفت:«از درد ، این فراغت نیستم، /که در این فکر و تأمل بیستم.
تو که بی دردی، همی اندیش این، / نیست صاحب درد را فکر متین.
غفلت و بی دردیت فکر آورد، / در خیالت نکته ی بکر آورد.
دردمندان را نباشد فکر غیر، / خواه در مسجد برو خواهی به دیر!»

مدنیت بی‌نظیر خود را حفظ کنیم و به کیمیای عشق برسیم و از پای تا سر همه نور خدا شویم:

این سعادت را من از فرط ارادت یافتم،
یا اگر اغراق بود، از فرط استغراق بود!
رهبرم سرمشق قرآن بود و پیه چشم و شمع!
شهریارا عشق ما بی منّت مشّاق بود.

* * *

گرنور عشق حق به دل و جانت اوفتد،
بالله کز آفتاب فلک خوب‌تر شوی.
از پای تا سرت همه نور خدا شود،
در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی.
بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود،
در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی.

۱۴.

ترجمه‌ی گیلکی از حیدربابایا سلام

سیامک سلیمانی روشن یکی از دانشجویان پدرم در دانشگاه آزاد اسلامی زنجان، که اهل گیلان بود، با تشویق ایشان به ترجمه‌ی منظوم گیلکی از منظومه‌ی حیدربابایا سلام دست زد (زنجان، ۱۳۸۳).

پدرم این ترجمه را پسندیدند و مقدمه‌ای نیز بر آن نوشته‌اند. در این نوشته از یک منظومه‌ی تالشی نیز که به تقلید شعر شهریار سروده شده است، سخن به میان آورده‌اند.

گویش‌های کرانه‌ی دریای خزر نظیر گیلکی، تالشی، طبری و جز آن دارای پیشینه‌ای دراز روزگار هستند که در گستره‌ای زیبا و خیال‌انگیز، با جلگه‌ها و کوهپایه‌های سرسبز و خرم و دریایی فراخناک و کران‌ناپذیر، حضور گیله‌مردان آرام و تالشیان مهربان و طبریان امیری سرا را رقم زده است و در بردارنده‌ی ترانه‌های بومی و تک سروده‌ها و منظومه‌های لطیف فراوانی است.

منظومه‌ی حیدربابایا سلام سروده‌ی شهریار که قوت و الهام از زندگی بی‌ریا و پاک روستایی داشته است، سال‌هاست که بر زبان گویشوران این سرزمین طرب انگیز و رویائی مترنم است و بسیاری از دلباختگان شوریده دل این کوهپایه‌ها به استقبال آن نیز شتافته‌اند. سی و اندی سال پیش مردی پاکدل از تالشیان در اقتفای این منظومه «خندیله پشت» را در ۴۵ بند سرود:[۱۲۲]

خندیله پشت، اشته سریم سی ورده،
زیاده حرفه ژن دیلش پر درده
پوچه دونیا هیچه مرده شور برده
تالشه برائن همگی شاد بوبون

[۱۲۲] منظومه‌ی خندیله پشت، سروده‌ی فرامرز ماسالی، تهران ۱۳۵۰.

هر چی غم و غصه کو آزاد بوبون

و تالشی مرد دیگر «مُشله رخون» را به نظم درآورده است:[۱۲۳]

مشله رخون دیلم اری رته دوُنه
بمش ایته ناله ننی‌ام ام لؤته
فرسه الان ای پیله سخته کؤته
رنم ای روز ام همه غمِ مهِ کشه
هیچ کس نیه باچمه وربِنشه

و امروزه مردی جوان و روشن‌اندیش با دلی پر از شور شاعری دست به برگردان گیلکی آن زده است. وی آقای سیامک سلیمانی (روشن) از شهرستان سرسبز «رودسر» است که در سال۱۳۷۷ در شهر زنجان در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد زنجان همراه همسر صافی ضمیر خود خانم «شریفه جعفری» شاعره‌ی آتشین زبان ترکی، دانشجوی من هم شدند و امروز این گیله‌مرد جوان در همین رشته در حال کسب درجه‌ی کارشناسی ارشد خود می‌باشد و فراتر از آن همراه همسر شیرین زبان خود برای خدمت به زبان و ادبیات آذربایجان کمر همت بسته‌اند.

سیامک سلیمانی روشن علاقه‌ی خود به شعر ترکی را پیوندی می‌داند که از کودکی با رشته‌های ناگسستنی، او را به این معبد وصل کرده است، می‌گوید که از خردسالی به آواز و ساز عاشیق‌های آذربایجان گوش می‌کرده و شیفته‌ی آن بوده و از

[۱۲۳] منظومه‌ی «مشله رخن»، سروده‌ی جمشید شمسی پور خشتاونیف تهران، ۱۳۷۳.

آن متلذّذ می‌شده است و امروزه دست به کاری سخت باور زده است، یعنی همت کرده است که ایماژها و تصاویر ذهنی شهریار، این ابرمرد کوهستان‌های سرسبز آذربایجان، را در غالب گویش کرانه‌ای دریای خزر بریزد و برگردان سروده‌ای بیافریند که پیش روی شماست.

هنرهای روشن در این برگردان‌سروده آن است که نخست خود شعری بدیع سروده است. دوم آن که روی مضمون و حقیقت عنوان منظومه‌ی حیدربابایا را درک کرده و با حفظ قالب بدیع و دل‌پذیر آن، تک واژها را در قالب خمیرمایه‌ی ریتم و آهنگ لطیفی با بازی شاعرانه فراخوانده است.

حیدربابا همیش ببی رو سفید
تی دور و در چشمه و باغ امید
بعد آمد بومونی هزار ته عید
موردن و شون دونیا رسم قدیمه
دونیا آخر بی پسره یتیمه [۱۲۴]

در برگردان آثار فولکلوریک، پیوند زدن ویژگی‌های برونی گویش عامه در زبان اصلی، یکی از اهداف معاصر نگرش مترقی به مسأله است. مترجم در جاهای مختلف در یافتن معادل اصطلاحات، تعابیر، ضرب‌المثل‌ها و ترکیبات به این هدف نائل شده است. مثلاً بند زیر را که سرشار از تعابیر فولکلوریک روستایی است در نظر آوریم:

[۱۲۴] همین ترجمه، بند ۵.

حیدربابا داغىن داشىن سرەسى
كهلیک اوخور دالىسىندا فرەسى
قوزولارىن آغي، بوزو، قرەسى
اوخویایدىم:« چوبان قایتار قوزونو»

این بند را وی چنین روایت کرده است:[۱۲۵]
حیدربابا صاف سنگه کوه - کمر
زَرَج خونه پَشت جفته فر و فر
گوسوند نه سیاه، سفید، کلاچ سر
خنم بشوم دره تما قلعه گردن[۱۲۶]
بگوم چوبان گوسوندنه و گردان![۱۲۷]

ترکیب کلمات و جریان جمله‌ها در مصراع‌ها گاهی چنان روان و سیال است که به محاوره می‌ماند و یک آن آدمی فراموش می‌کند که شعر می‌خواند و آن هم شعری که از زبان دیگری ترجمه شده است:

عید شبن کوکوخوند وقت خوابه

[۱۲۵] همین ترجمه، بند ۱۶.

[۱۲۶] قلعه گردن= نام قلعه‌ای قدیمی در استان گیلان (شهرستان رودسر، بخش رحیم آباد) در جوار روستای توسکا محله که در قدیم مسیر راه عابران از روی به سمت ییلاق اشکورت بود.

[۱۲۷] همین ترجمه، بند ۱۶.

نامزد لاکودوت خویار جورابه
شال تَوَده هر کس یه جای نابه
وای که عجب رسمی بو شال تَوَدن
داماَد شاَل عیدی مال تَوَدن[۱۲۸]

بسیاری از مترجمان زبان‌های مختلف، از جمله زبان فارسی تلاش بر آن داشته‌اند که روح فرم و محتوای منظومه‌ی شهریار را در زبان مقصد حفظ کنند. سال‌ها پیش، این جانب در مقدمه‌ای که به نشر برگردان سروده‌ی فارسی از آقای میرصالح حسینی نوشتم در میان ترجمه‌های فارسی آن را ممتاز شناختم. امروزه نیز همین ارزیابی را دارم؛ ولی نمی‌توانم احساس خود را از برگردان سروده‌ی بسیار لطیف و ماهرانه‌ی این جوان پاکدل گیله‌مرد پنهان کنم. زبان ترجمه بسیار روان، سرشار از مخزن واژگان روستایی و روح و مضمون آن منطبق محتوای اصلی شعر است. تنها مقایسه‌ی برگردان سروده‌ی بند زیر با اصل شعر، نشان می‌دهد که کارهای روشن سحرانگیز و شایسته‌ی تحسین است.

حیدربابا بولندا به دار و بار
حیف که پیرابون جوونن بیشمار
شکم سیرن گوشنه نیشتن پس تلار
غروب بوگود آفتاب شب از شرق بزه[۱۲۹]

---

[۱۲۸] همین ترجمه، بند ۲۷.

وی علاوه بر حفظ وزن و آهنگ و دقت و صداقت در انتقال مفهوم، در بسیاری جاها حتی قافیه‌ها و کلمات متن اصلی را نیز در برگردان سروده‌ی خود آورده است:

حیدربابا کوهنه خونه کوشک ببون
بعد آمو دونیا همه عشق ببون
گذشته، آیندن سرمشق ببون
زکن خو مذهبه زیاد نبودن
بی مغزه حرفنه جی گول نخورن[۱۳۰]

فرجام سخن آن که آقای روشن در ترجمه‌ی منظومه‌ی «حیدربابا» که یکی از شاهکارهای ادبی جهان به شمار می‌رود، توفیق حاصل کرده و توانسته است در گویش گیلکی «حیدربابا» بیافریند و راهی نو فراروی کوشندگان شعر معاصر کرانه‌ی خزر بگشاید.

---

[۱۲۹] همین ترجمه، بند ۴۵.

[۱۳۰] همین ترجمه، بند ۱۲۵.

۱۵.

بیزیم کندین کئچن گونلری

«هـادی قربـانی» مـذکور در فصل پیشین، گذشته از ترجمـه‌ی منظومه‌های «حیدر بابایا سـلام»، در اقتبـاس از آن، کتـابی تحـت عنـوان «بیـزیم کنـدین کـئچن گـۆنلری» دارد کـه پـدرم بـرای تـشویق ایـن جـوان بـه آن نیـز مقدمه نوشته‌اند (۱۳۸۶):

«سید محمد حسین شهریار»ین «حیدربابایا سلام» منظومه‌سی، نشر اۆلدوغو ایلدن آذربایجان شاعرلری طرفیندن استقبال اۆلونموشدور. ایلک استقبال و جوابیه‌نی «میر حبیب ساهر» یازمېشدېر. اۆنون ایلک جوابیه‌سی «منظوم مکتوب» آدلانېردې. دؤرد بؤلۆمده یازېلان بو منظومه‌نین شاعری، شهریاری تحسین ائدرک، اۆنو ایلین دؤرد فصلینده کندلیلرین حیاتی ایله تانېش ائتمه‌یه چالېشېردې. شاعر سۆنرا «مکتب خاطره‌لری» عنوانلې اوزون بنزتمه یازدې. بو بنزتمه‌دن سۆنرا جوشغون، اۆختای، کوشان، بارز و اۆزگه‌لری دالبادال «حیدربابایا سلام» منظومه‌سینه جوابیه‌لر و استقبالیه‌لر یازدېلار و بو ایشی بیر دبه چئویردیلر. بو دب، یواش- یواش بیر مکتبه تبدیل اۆلدو کی اۆنا «حیدربابا مکتبی» آدې وئریریک. هم ایران و هم قونشو اۆلکه‌لرین بیر چۆخوندا بو مکتبدن تقلید و استقبال ائدنلر تاپېلدېلار. بئله کی ایندی بو موضوعدا حجملی بیر تحقیقی کتاب یازماق اۆلار.

الینیزده اۆلان کتاب، همین مکتبه باغلې لاپ سۆن اثرلردن بیریسیدیر. گنج شاعر «هادی قربانی» بو منظومه‌ده سؤزۆ بیر یاخشې مقدمه ایله باشلایېر. بورادا کندینی تانېتدېرماغې و کند احوال- روحیه‌سینی دیله گتیریر و گؤزل بو یالار ایله کند محیطینی تصویره چکیر:

اکینچې اۆز اکدیینی اکیردی،
توتغون هوا کند – کؤوشنه چؤکوردی،
شیمشک شاخېب، کهلیکلر ده سکیردی،

عادتی ایله زمان رنگین آتېردي،
کند ناغېللار یاراتماغا یاتېردي.

شاعر تام دانېشېق دیلینده کند ادبی- بدیعی قایدالاردان اوزاق محیطینه اویغـون صمیمی و ساده بیر دیله مالیکدیر. همین ساده دیل ایله بعضاً درین معنالي سـؤزلری ده دیله گتیریر:

پاییز دۆنیا، قېش برزخ، یاز عقبادیر،
بو قوروما، اۏ یاتما، اۏ دورمادېر.

فولکلوریک ماهنېلاري و شعرلری تضمین ائدیر و بیر چۏخ کند اصـطلاحلارېني شعره چکیر. اوتلارېن آدي «تورشک»، «جېقجېغا»، «کنگر»، «یئملیـک»، «بـولاق اوتو»، «چـؤل سـوپوگەسـی»، «اوزرریـک»، «شـووَرَن»، «بویمـادرن»، «بابانـک»، «سارماشـېق»، «فطیـر»، «چـای چـؤرەیـی»، «پنجـەیـیش» و اویـونلارېن آدي «مالالاهارای»، «قئییش ووردو»، «گیزلن پاچ»، «تپیک دوشو»، «ازللی»، «چیلینـگ آغاج» و اۏنلار بئله کند اصطلاحېني اۏنون منظومەسینده گؤرمک اۏلار:

دوسلار آشېق اویونونو قورارديِ،
«اووجونا»، «تاققېرېنا» وورارديِ،
«آلچی»، «تووخان»، «جیک»، «بؤک» اۏسته دورارديِ،
«پول دؤندردی» گاه «ابەیه سالدی» ایدی،
کی بیزلردن اۏ گۆنلر جان آلديِ ایدی.

بو منظومه‌ده بو قولکلوریک ماهنیلار و شعرلر تضمین اۏلور:«چاخماغي، چاخماق داشي»، «یاغیش یاغیر یاغا- یاغا»، «یاغدي یاغیشلار، بانلادي قوشلار»، «سوت داشدي بایدا داشدي»، «سن هووره‌سن خشیلدن چوخ یاشارسان/ آلتدان اوت دیمه‌میش اوسدن داشارسان»، «بولاق باشي توز اۏلار»، « گۆن چیخدي، لاله چیخدي»، «گۆن بورالارا/ کؤلگه داغلارا»، «یاندیم یاناسان تویوق آپاران/ اودلاناسان تویوق آپاران»، «بیر، ایکی نعلبکی»، «آشاغیدان گلدی دَوه گلمه‌دی / اۆستۆ دولو کیلیم، گَبه گلمه‌دی».

من بو گنج شاعرین اۆز کئچمیشینه قاییتماسي و کند حیاتیندان الهام آلماسیني بیر مثبت و اولوملو جهت حساب ائدیرم و امید ائدیرم کی آذربایجان تۆرک شعرینین اینجه‌لیکلری ایله دریندن تانیش اۏلماق ایله، گله‌جکده داهادا گؤزل و دولغون اثرلر یاراداجاقدیر.

۱۶. مقدمه بر یک ترجمه‌ی فارسی از حیدربابایا سلام

جـــوانی از روستانـــشینان اردبیلی موسوم به هادی قربانی، متخلّص به تقـدیس، ترجمـه‌ای به فارسی از «حیدر بابایا سلام» انجام داد که مورد توجّـه پـدرم قــرار گرفــت. ایــشان ضــمن تشویق و ارشاد این شاعر جوان، مقدمه‌ای نیز بر کتابش نوشته‌اند (۱۳۸۷):

آقای «هادی قربانی» که در شعر «تقدیس» تخلص می‌کند، از جوانان پر شور و علاقه‌مندی است که میان خود و مرحوم سید محمدحسین شهریار، آویزش درونی و پیوستگی آرمانی حس می‌کند. و این خود، شاید از آن روست که وی نیز مانند آن مرحوم، دوران کودکی و نوجوانی خود را در روستا سپری کرده است و با ناب‌گرایی‌ها، سادگی‌ها و صفا و صمیمیت مأنوس گشته و به یکباره از روستا دور شده است و اینک با یادآفرینی خاطرات گذشته، به ندای بازگشت به خویشتن، ناخودآگاه خود را داخل در گروه تأثیرپذیرندگان از منظومه‌ی وحی‌گونه‌ی «حیدربابایا سلام» و جزو پیروان «مکتب شهریار» یافته است.

وی پیش از این، به سروده‌ای در اقتفای از این منظومه چاپ کرده است و اینک برگردانی موزون از آن به فارسی را به صفّ نعال پارسی‌گویان آورده است.

برگردان منظوم وی در میان دیگر برگردان‌ها و ترجمه‌های فارسی، دارای چند ویژگی است که آن را ممتاز ساخته است. نخست آن که وی از نزدیک‌ترین زحافات اوزان عروض فارسی به وزن هجایی ترکی با تقطیع ۴ + ۴ + ۳ ، – یعنی وزن «مستفعلن، مستفعلن، فعولن» – را برای شعر خود برگزیده است که این خود، سبب شده است ترجمه، بیشتر رنگ و بوی متن اصلی را بدهد و شاید باعث روان‌تر و دل‌نشین‌تر شدن شعر نیز گشته است. به گونه‌ای که حتی او، توانسته است کلمه‌ی منادای «حیدربابا»ی موجود در آغاز برخی بندها را در مصراع‌های شعر خود بگنجاند،

اسامی خاص را با تلفظ و لهجه‌ی فارسی بیاورد و ترکی‌وار با اندک لفظ، معنایی بسیار را رساند. دیگر آن که به نظر می‌رسد، وی در آفرینش این به‌سروده با آنچه بدان «بازگشت به خویشتن شهریار» می‌گوییم، ساعت‌ها و روزها زیسته است.

در گزینش تکواژها از مخزن واژگان فارسی بارها کلنجار رفته است و متنی منظوم پرداخته است که «بومی سرایان با به کار آید و پژوهندگان را بلاغت افزاید!»

با توجه به این که التزام به حفظ ثغور در لفظ، معمولاً سبب پراکندگی در خط پیوستگی‌های معنایی و زنجیره‌ی مصراع‌ها می‌شود، شاعر با مهارت و تعهّدی قابل اعتنا، توانسته است پیوستگی معنایی مصراع‌ها را حفظ کند و در هر بند پنج مصراعی، تصویرهای عینی و ذهنی تخیل شهریار را بازآفرینی کند، به گونه‌ای که خواننده‌ی فارسی آشنا، هر بند را بدون مکث و درنگ و سکته و در یک نفس می‌خواند و از زیبایی لفظ و معنا و انطباق آن دو با هم نشئه می‌گیرد، تو گفتی هر پنج بند یکجا، جمله‌ای بیش نیست که نقطه‌ی آن فقط در فرجام مصراع پنجم می‌آید.

هادی قربانی جوانی است پر شور و پی‌گیر که دغدغه‌های لفظ شناسی و معناشناسی در او غلیان دارد و من یقین دارم که باز هم شاهد به‌سروده‌ها و بازآفریده‌های ادبی قابل اعتنای وی خواهیم بود.

۱۷.

مقدمه بر کتاب: از حیدربابا تا سهندیه

یکی از ترجمه‌های فارسی از «حیدر بابایا سلام» که زیر نظر پدرم تهیّه و چاپ شده است، ترجمه‌ی آزاد از آقای مهندس محمد باقر باقری (ارکین) است. پدرم علاوه بر ویرایش و آماده‌سازی این ترجمه به همراه تنظیم ترجمه‌های ترکی، استانبولی، انگلیسی و فرانسوی، مقدمه‌ای نیز بر آن نوشتند (۱۳۸۷).

این مجموعه نسبت به همه‌ی کتاب‌ها و ترجمه‌هایی که پیرامون «حیدربابایا سلام» سروده‌ی شهریار تاکنون چاپ شده است، امتیازاتی دارد که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت.

نخست آن که در آن ترجمه‌ی خط به خط انگلیسی و فرانسوی و نیز برگردان موزون ترکی استانبولی همراه متن ترکی منظومه با هر دو الفبای رایج عصر ما آمده است. ترجمه‌ی انگلیسی و فرانسوی را خانم «سپیده‌ی عبدل‌زاده» به فرجام رسانیده‌اند و برگردان موزون ترکی استانبولی از آنِ مرحومان پروفسور دکتر «احمد آتش» و پروفسور دکتر «محرم ارگین» - اساتید درگذشته‌ی دانشگاه استانبول هستند — که سال‌هاست به عنوان متون درسی دانشگاهی در رشته‌های زبان‌شناسی ترکی به عنوان متون تطبیقی ترکی آذری و استانبولی تدریس می‌شود.

دوم آن که ارکین، خود در اقتفای این منظومه، سروده‌ای با عنوان «حیدربابادان تبریزه» دارد که آن را هم در بخش چهارم در این مجموعه آورده است.

امتیاز سوم، افزودن برگردان فارسی «سهندیه»، منظومه‌ی دیگر شهریار است که شاعر به شیوه‌ای نوین آن را پرداخته است و با لحنی زیبا و گویشی سحرانگیز، ترجمه را به فرجام آورده است.

فراتر از همه‌ی این‌ها آن که ارکین در برگردان منظومه‌ی «حیدربابایا سلام» به فارسی، به جای آن که با التزام به حفظ وزن و قافیه آن را «نظم» کند، زبان به شعر گشوده است، شاعرانه سخن گفته است، خود را رها کرده است و فضای بلورینی از شعر آفریده است.

حاصل این رهایش، پیدایی ریتم‌های دلنواز و آوردن ترکیباتی نظیر «فوج فرحناک کبک‌ها» و مصراع‌هایی مانند «در بهاران می‌کنی با سبزه‌زاران آشتی» شده است و باعث آمده که تصویر عینی هر بند با آمیزه‌ای از تخیّل و ایماژهای ذهنی در جملات آهنگین فارسی ریخته شود. به گونه‌ای که مثلاً تصویر موجود در مصراع «آغ بولوتلار کؤینکلرین سیخاندا» را شاعر چنین تجسم بخشیده است:

آن دم که می‌چلاند از آن آسمان تار،
ابر سفید، پیرهن خویش را به چنگ . . .

برتری این گونه سرایش در آن است که شاعر، خود را اسیر لفظ و مقید به وزن نمی‌کند که مانند جدول متقاطع به دنبال تکواژها بگردد، بلکه این، لفظ و کلمه است که به دنبال شاعر می‌گردد و خواهان گزینش خود برای بیان معناست. و همین سبب شده است که برخی از مصراع‌ها به صورت امثال سائره در آمده است:

نامرد راه خویش به منزل نمی‌برد،
در نیمه راه عمر دهد بر ره فنا.

در این شیوه‌ی ترجمه، جملات گاه چنان زیباست که خواننده بی‌اختیار به آن گوش می‌خواباند و چشم بیوسان دنباله‌ی آن است:

مادر بزرگ پیر به یک سو نشسته بود،
سرگرم قصه بود،
کولاک و باد را ز چه گویم چه کرده بود؟
گرگ گرسنه‌ای، بُزکی را ربوده بود!
ای کاش!
من، دوباره یکی بچه می‌شدم . . .

در ترجمه‌ی شعر از زبانی به زبان دیگر، تنها انتقال مفهوم هدف نیست، بلکه پیش از آن و بیشتر از آن، انتقال لطافت و طراوت شعری بایستگی دارد.

در ترجمه‌ی حاضر، تصویرسازی و فضاپردازی مانع از آوردن قوافی مناسب و رعایت وزن و ریتم شعری نشده است. در برخی بندها قافیه‌ها خود به خود بسیار طبیعی پشت سرِ هم آمده‌اند:

قبل از آن، این جا پر از هر نعمت و محصول بود،
با الاغان حمل کردن، بینشان معمول بود.
رحمت و حاصل فراوان بود و پر،
جان اگر می‌خواستی از دیگری،
از جان و دل مقبول بود.
داشتی هر انتظاری از کسی،
با تمام جان تو را مسؤول بود.

امتیاز دیگر این کتاب، عرضه‌ی چند تابلوی رنگی در موضوع برخی از بندهای منظومه است که حاصل ذوق لطیف جوان هنرمند اصفهانی آقای مرتضی یزدانی دینانی است.

به هر روی، این ترجمه‌ی زیبا و این کتاب گرانبها هدیه‌ای دیگر از همشهریان شهریار برای هم وطنان فارسی زبانشان است که به دست فردی که شبانه روزش با هندسه و میزان و متر و عدد و رقم سپری می‌شود، پرداخته شده است. اینجانب تلاش ایشان را در برگردان این شاهکار جهانی به فارسی نوین ارج می‌نهم و فرخنده باد می‌گویم.

۱۸. شهریار و سهند

مقاله‌ی «شهریار و سهند» درباره‌ی روابط ادبی شهریار با حماسه‌پرداز بلندآوازه‌ی معاصرش بولود قاراچورلو (سهند) است که «سهندیّه» را مرحوم شهریار خطاب به او در جواب مکتوب منظوم وی سروده بود. این مقاله در واقع مقدمه‌ی کتاب«دو سهندیّه» است که در تهران چاپ شد (۱۳۸۷):

پسین‌گاه روز بیست و یکم فروردین‌ماه ۱۳۵۸، در تهران «بولود قاراچورلو سهند» سرایش‌گر حماسه‌پرداز آذربایجان، دیده بر این دنیای فانی فرو بست. شاعری نمدین‌کلاه و کوهین‌اراده‌ی ایلاتی، مرد مردستان، نهیب‌گر دوران ستم‌شاهی که در دهه‌ی چهل سده‌ی حاضر، با فروزش و چکاچاک آذرخش بر ستیغ خود، دل از شهریار ربود و او را شیفته و ستایش‌گر خود ساخت.

مرحوم «بولود قاراچورلو» که با تخلّص «سهند»، در زمره‌ی بزرگترین حماسه سرایان معاصر آذربایجان بلکه نام‌آورترین آن‌ها شناخته شده است، در سال ۱۳۰۵ ش. در شهر مراغه در میان ایل «قاراچورلو» چشم به جهان گشود.

در دوران حکومت پر اختناق رضاخانی، خانواده‌ی بولود، گر چه علایق و پیوندهای حیات عشیرتی را به تمامی از هم نگسسته بودند، اما در مراغه تخته قاپو شدند و بولود در همین شهر به مدرسه رفت. مردانگی را از پدر، عطوفت و ایثار را از مادر و سواد خواندن و نوشتن و نیز حکمت شاعری را از ادبا و شعرای گران‌قدر شهر تاریخی مراغه بیاموخت. استادانی چون عبدالصمد امیر شقاقی، اسماعیل حمیدیه نشید، آقاجان نعمت‌اللهی فائض و میرزا محمد علی ذاکر نخستین استادان و الهام بخشان سهند بودند.

نخستین شعر او، وقتی پانزده ساله بود، در روزنامه‌ی دیواری مدرسه‌شان نگاشته شد و در سال ۱۳۲۴ دو قطعه شعر زیبایش به مجموعه‌ی «شاعیرلر مجلیسی» راه یافت و منتشر گشت.

در همین سال در اداره‌ی راه استخدام شد و برای خدمت به شهرستان اهر اعزام گردید. در این شهر برای پرداخت حقوق کارگران و کارمندان، نوعی ماشین حساب دستی اختراع کرد که به روایتی به تولید انبوه نیز رسیده بود.[۱۳۱]

سهند نوزده سال بیشتر نداشت که حوادث خونبار قتل نفوس و تاراج روستاها و شهرهای آذربایجان را توسط رژیم منحوس پهلوی مشاهده کرد. روح حساس او از دیدن این واقعه‌ها بسیار متأثر شد که بعدها در منظومه‌های بلند «خاطره» و «آراز» انعکاس یافت.

در فاصله‌ی سال‌های۲۶ تا۳۰ ، دوبار دستگیر شد و به زندان افتاد و پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، دست از فعالیتهای مؤثر سیاسی برداشت و به سوی زندگی شخصی و فرهنگی سوق داده شد و به دنبال تحصیل معاش رفت.

در این سال‌ها، به‌ویژه در دهه‌ی چهل، دست به آفریدن میراث بسیار گران‌بهای ادبی زد که در میان آن‌ها حماسه‌های دوازده‌گانه‌ی دده قورقود، از شهرت و آوازه‌ی جهانی برخوردار شد و بارها در کشورهای خارج چاپ گردید و به مجموعه‌های کتب درسی دانشگاه‌ها راه یافت. شهریار در باب مقام سهند در شعر و ادب آذری می‌گوید:

اما سهند در ادب آذری رسید،
جایی، که شد قرینه به فردوسیِ عظیم.

---

[۱۳۱] مروارید، یونس. مراغه، تهران،۱۳۶۰ ، ص ۵۵۵ .

ب. سهند در چشم شهریار، شاعری است که شهریار او را «مصداق وصف کوه» می‌بیند،[۱۳۲] او را «مشتاق اهل عشق» می‌شناسد،[۱۳۳] شاعری که شاه کوهِ شعر و ادب است، به شعر خویشتن کمند بر اختران می‌اندازد[۱۳۴] و فن از سیمرغ می‌گیرد[۱۳۵] و چون شعر می‌نویسد، درّ و گوهر می‌پاشد[۱۳۶] و «گل و پسته و قند» را در هم می‌آمیزد،[۱۳۷] شاعری که در برابر نمدین کلاه وی، تاج شهریاری به کرنش درآورده است،[۱۳۸] شاعری چارق به پا و مروارید بر سر،[۱۳۹] که شعرش، کلام وحی است و خود، نجوا با فرشتگان دارد و آیه‌ها بر لبش جاری است.[۱۴۰]

او که به سان کوه، مشّاق مشق بلندپروازی‌ها است[۱۴۱] و در برابر ستم‌گران و ظالمان سینه جلو می‌دهد. ولی در مقابل مردم نادار و ناتوان، سرخم می‌کند و پرسه‌گر آنان است و با آنان درمی‌آمیزد.[۱۴۲]

---

[۱۳۲] او نه شاعیر کی داغین وصفینه مصداق اونو گؤردۆم.

[۱۳۳] عشق اهلینه مشتاق اونو گؤردۆم.

[۱۳۴] آتار اولدوزلارا شعر ایله کمندی.

[۱۳۵] اودا سیمرغدان آلماقدادیِ قندی.

[۱۳۶] شعر یازاندا قلمیندن باخاسان دُر سپه‌لندی.

[۱۳۷] سؤز دئینده گؤره‌سن قاتدیِ گؤلۆ، پسته‌نی، قندی.

[۱۳۸] باخ نه حؤرمت وار اونون اؤز دئمیشی تؤک پایاغیندا/ شهریارین تاجی اگمیش باشیِ، دورموش قاباغیندا.

[۱۳۹] باشینا ساورولان اینجی، چاریق اؤلموش آیاغیندا.

[۱۴۰] وحی‌دیر شعری ملک‌لردی، پیچیلدیر قولاغیندا، آیه‌لردیر دؤداغیندا.

[۱۴۱] من سنین تک اوجالیق مشقینه مشّاق اؤنو گؤردۆم.

[۱۴۲] قودوزا، ظالمیه قارشیِ سینه گرمیش ووروشاندیر/ آمما وجهینده فاغیر خلقی اگیلمیش سوروشاندیر/ قارالارلا قاریشاندیر.

شهریار سهند را بسیار دوست داشت. به او احترام عمیق و فزون از انـدازه قائـل بود. او، برای شهریار بسیار نرم‌خوی و خجسته‌روی بود. کوه فروزه‌ای بـا صـلابت و نهیب‌گری تند و خشن در رویارویی با کژی‌ها و ناراستی‌ها که به ناگاه در مقابل وی آهسته خویی فزون از اندازه‌ای پیشه کند. از این رو، شـهریار - ایـن پیـر هژیـر- در کمند مهر او گرفتار آمد و خود را بازیافـت و بـه گفتـه‌ی خـود «جـان او گرفـت» و آوایش را «مژده‌ی صبح سپید» دانست و هم‌زبانی بـا وی را کـه «طبعـی بـه فـرّ و شوکت زاینده‌رود داشت»، «راهی به ماوراء طبیعت» می‌دانست. شهریار وقتی از تأثیر سهند در دگرگونی آفرینش ادبی در خود صحبت می‌کند، می‌گویـد کـه تـا پـیش از آشنایی با او، «قافیه‌سازی بیش نبودم که از شعر فقـط عـروض مـی‌فهمیـدم و او در همه‌ی ابعاد شعر، سرمشق من شد زیرا که:

الهامی از عوالم بالاش می‌رسید،
راهی به ماوراء طبیعت گشوده بود.
دل متصل به منبع و در سینه مخزنی،
سرشار از ذخایر الهام عشق داشت،
الهام‌بخش قافیه‌سازی چو من که شعر -
تنها به چارچوب عروضی‌اش دیده بود،
سرمشق شعر در همه ابعاد شعر بود.
او شاعری که از چو منی باج می‌گرفت،
انگیزه‌ی سرود «سهندیه»ی من اوست. . .

به محض دریافت خبر فقدان وی، برخود لرزید و چندین روز سر در جیب فرو برد و به انزوا رفت و در فرجام تلاطمات روحی، شاهکار بی‌بدیل سهندیه‌ی فارسی را آفرید و آن را «مقامه» نامید.

۱۹. سیری در سهندیه

یکـــی دیگــر از مترجمـــان «ســهندیه»ی شــهریار از پــدرم خواستند که مقدمـه‌ای بـه کتـاب ایشان بنویسند. پدرم مطالب زیـر را بـر ترجمـه‌ی آقـای «مـسعود احمدی» از سهندیه نوشـتند کـه توسط انتشارات پینار و در زنجـان در سال ۱۳۸۵ چاپ شد.

آقای مسعود احمدی در سرآغاز برگردانْ سروده‌ی خود از «سـهندیه»ی شـهریار می‌گوید:

«– این اثر، کمترین درودی است کـه بـه روان تابنـاک شـهریار بـزرگ تقـدیم می‌شود».

این بیان فروتنانه، ارزش و اعتبار منظومه‌ی والاجـای سـهندیه را از یـک سـو و مقام والای «ب. ق. سهند» حماسه پرداز هم‌روزگار شـهریار را از سـوی دیگـر فـرا چشم می‌دارد.

معشوق و معبود سخن سحر انگیز شهریار که به گفته‌ی خود او:

این یل ملک سخن، شاعر آزاده سهند است،
زنده بادا که کلامش همه پند است.
شاعری کو همه مصداق بلندی و فراز است،
سخنش یکسره عشق است،
همگی، شوق و نیاز است.

یکه تازی که چو بر توسن اندیشه نشیند،
همه‌ی ارض و سما را بنوردد،

پای بر عرش رساند.

. . .

بین چه حرمت که نهان است به موئین کُله او،
شهریاری شده مفتون،
تاج او خم شده پیش کُله او.

. . .

او که با ظلمت و کولاک،
او که با ظالم و ضحاک،
چنان خنجر تیز است.
دل به دریا زده مردی است،
آن که از یورش توفان نهراسد،
او که با موج به پیکار و ستیز است.
. . . دل دریایی‌اش از رنگ تمیز است . . .

به راستی که کدامین کس را یارایی صعود بر قله‌ی سهند ابرمرد حماسه آفرینی‌های سرزمین آذربایجان وجود دارد. این شهریار، آخرین سلطان ملک می‌فروشان است که کلاه گوشه‌ی خود را به خورشید ستیغ آن می‌ساید و آیه‌ها بر لب جاری می‌سازد و وحی در گوش می‌نوازد.

شهریار با سرودن سهندیه، به گفته‌ی خود خاطر شاد می‌کند و چون شاهبازی در آفاق ادب، آزاد و رها، بال می‌گستراند، تاج از شیر می‌ستاند، از سیمرغ فن

می‌آموزد و شعر خود با شهد گل و پسته و قند درمی‌آمیزد و این همه را در پای شاه کوه شعر مقاومت آذربایجان نثار می‌کند.

برگردان سروده‌ی آقای احمدی با ویژگی‌های بلاغی و بدیعی خود، هدیه‌ی گرانبهایی برای هم‌میهنان فارسی زبان ماست و منتج به فتح بابی در شناخت سهند، دستان سرای حماسه پرداز آذربایجان خواهد شد. ایدون باد!

۲۰. سال‌شمار زندگی و حیات ادبی شهریار

در این جا سالشمار زندگی و حیات ادبی شهریار را بر کتاب می‌افزایم. این سال‌شمار را بر اساس منابعی چند، از جمله کتاب «کتاب‌شناسی آثار شهریار» اثر خانم مریم مشرّف و یادداشت‌های پراکنده‌ی خود تنظیم کرده‌ام.

شهریور ۱۲۸۵ـ تولد، تبریز، بازارچه‌ی میرزا نصرالله، چای قیراغی.
۱۲۸۸ ـ مهاجرت خانواده به قریه «خشکناب» به علت ناامنی در تبریز.
۱۲۸۹ـ سرودن اولین شعر در چهار سالگی:

رویه باجی، باشیمین تاجی، اتی آت ایته، منه و ئرکته.

۱۲۹۰ـ آغاز تحصیلات ابتدایی در مکتب قریه، خواندن «گلستان و نصاب» و آشنایی با قرآن مجید.

۱۲۹۱ـ سرودن دومین شعر در هفت سالگی:

من گنه کار شدم وای به من،
مردم آزار شدم وای به من.

۱۲۹۳ـ آغاز دوستی با میر حبیب ساهر تبریزی در مکتب‌خانه.
۱۲۹۵ـ سرودن سومین شعر به تأثیر اشعار«شاتوبریان» در وصف تبریز و. . .
۱۲۹۶ـ سرودن اشعار ترکی به همراهی میر حبیب ساهر تبریزی.
۱۲۹۷ـ سرودن چهارمین شعر به اقتضای شعر یکی از اجداد خود:

«خور» به «مه» یار شود گر تو به «مهیار» آیی،
آفتابا چه شود گر تو به مه یار آیی.

۱۲۹۸ـ سرودن پنجمین شعر در کنار رودخانه «صافی» مراغه (صوفی چای) در گردشی همراه پدر:

صوفی بیا که بر لب «صافی» مکانم است،
وین صبح جاودانه صفا بخش جانم است.

۱۲۹۹ـ چاپ چند غزل با تخلص «بهجت» در مجله «ادب» مدرسه «متوسطه» تبریز.

۱۲۹۹ـ ورود به تهران، و اقامت در منزل «اکرم السلطنه» خواهر محمد علی شاه قاجار.

۱۳۰۰ـ آشنایی با ابوالحسن صبا (۱۲۸۱ــ۱۳۳۶) و سید عبدالکریم امیری فیروزکوهی (۱۲۸۹ـ۱۳۶۳).

۱۳۰۰ـ تغییر تخلص از «بهجت» به «شهریار» به تفأل از دیوان حافظ.

۱۳۰۲ـ آغاز شیفتگی و عاشقی.

۱۳۰۳ـ ورود به مدرسه عالی «طب» به اصرار پدرش.

۷ـ۱۳۰۶ـ گذراندن دوره انترنی در بیمارستان «سپه».

۱۳۰۸ـ چاپ مثنوی روح پروانه.

۱۳۰۹ـ جدایی از معشوق در تعاقب خوابی که دیده بود، بحران شدید روحی، رها کردن تحصیل در آخرین ترم تحصیلی.

۱۳۱۰ـ چاپ «دیوان شهریار» با مقدمه‌ی ملک‌الشعراءبهار (۱۲۶۵ـ ۱۳۳۰)، سعید نفیسی (۱۲۷۴ـ۱۳۴۵)، پژمان بختیاری (۱۲۷۹ـ ۱۳۵۳).

۱۳۱۱ـ انتقال به نیشابور با رتبه یک اداری، به سمت مامور و با حقوق «۳۲۰ ریال» در ماه.

۱۳۱۱ـ ملاقات با کمال‌الملک (۱۲۲۶ـ ۱۳۱۹) یکی از برجسته‌ترین هنرمندان رشته نقاشی و نگارگری.

۱۳۱۲ـ انتقال از نیشابور به مشهد، آشنایی و دوستی با میرزا رضاخان عقیلی، محمود فرخ.

(۱۲۷۵ـ۱۳۶۰)، گلشن آزادی و . . .، شرکت در انجمن‌های ادبی خراسان از جمله مکتب شاهپور.

۲۳ رمضان ۱۳۱۳ـ فوت پدر (سید اسماعیل موسوی مشهور به حاج میرآقا خشکنابی)، مدفون در قم.

۱۳۱۳ـ شرکت در جشن هزاره‌ی فردوسی در «طوس».

۱۳۱۴ـ بازگشت به تهران، اقامت در خیابان ژاله. . .

۱۳۱۵ـ استخدام در بانک کشاورزی و پیشه و هنر به کمک اسماعیل امیر خیزی (۱۲۵۵ـ ۱۳۴۴).

۱۳۱۷ـ سفر به «بار فروش» مازندران با امیری فیروزکوهی جهت دیدار نیمایوشیج (۱۲۷۴ـ۱۳۳۸) (در این سفر نیما او را نمی‌پذیرد).

۱۳۱۹ـ ورود به جرگه‌ی فقر و درویشی و شرکت مجدد در مجالس احضار اروح.

۱۳۲۱ـ دیدار با نیما یوشیج در تهران.

۱۳۲۱ـ چاپ مثنوی «صدای خدا» با مقدمه حسن ارسنجانی (۱۳۰۱ـ۱۳۴۸).

۱۳۲۳ـ آشنایی با حبیب‌الله سماعی (۱۲۸۴ـ۱۳۲۵) نوازنده نامی سنتور.

۱۳۲۴ـ شرکت در اولین کنگره نویسندگان ایران به ریاست ملک‌الشعراء بهار.

۱۳۲۵ـ چاپ منظومه «قهرمانان استالینگراد» با مقدمه علی شاهنده.

۱۳۲۶ـ آشنایی با هوشنگ ابتهاج (۱۳۰۶ـ ـ) هـ ا. سایه.

۱۳۲۸ـ چاپ جلد اول دیوان با عنـوان «شـهریار ۱»، بـا مقدمـه محمـد زهـری (۱۳۰۵ـ ۱۳۷۳).

۳۰ـ ۱۳۲۹ـ سرودن منظومه مشهور«حیدر بابایه سلام» به تأثیر حـضور مـادر و تجدید خاطرات کودکی.

۳۱ تیر۱۳۳۱ـ فوت مادر (کوکب خانم) در بیمارستان «هزار تختخوابی» تهران و تدفین او در قم.

۱۳۳۲ـ باز گشت به تبریز.

۲۵ مرداد ۱۳۳۲ـ ازدواج بـا یکـی ازخویـشاوندان (عزیـزه عبـدالخالقی، آموزگـار دبستان)، خرید خانه در نزدیکی« ارک »(چوخورلارکوچه‌سی). . .

۱۳۳۲ـ چاپ «حیدر بابایه سلام» در تبریز.

۱۳۳۳ـ چاپ «منتخت آثار شهریار» توسط نشریه‌ی مهرگان.

۱۳۳۳ ـ تولد اولین فرزند «شهرزاد».

۱۳۳۴ـ آغاز کتابت قرآن و انزوای تدریجی.

شـهریور۱۳۳۴ــ دیـدار بـا ابوالحـسن صـبا (۱۲۸۱ــ۱۳۳۶) و عبـدالله دوامـی (۱۲۷۰ـ۱۳۵۹) در تبریز.

۱۳۳۵ـ چاپ جلد دوم دیوان با عنوان«شهریار۲».

۱۳۳۵ـ تولد دومین فرزند «ابوالحسن» (بعد از ۱۵ روز فوت می‌کند).

۱۳۳۵ـ اشتغال مجدد در بانک کشاورزی و پیشه و هنر.

۱۳۳۵ـ چاپ جلد سوم دیوان با عنوان «شهریار۳».

۱۳۳۵ـ انتشار کتاب «کؤشن» اثر حبیب ساهر حاوی منظومه‌ی، «خـاطرات» در استقبال از«حیدر بابایا سلام».

آبان۱۳۳۶ـ سرودن مثنوی «مولانا در خانقاه شمس» به مناسبت روز مولانا.

۱۳۳۶ـ تولد سومین فرزند «مریم».

۱۳۳۶ـ چاپ جلد چهارم دیوان با عنوان «شهریار۴».

تیر ۱۳۳۷ـ نامگذاری روز «۱۶ اسفند» به نام « روز شهریار» در تاریخ آذربایجان از طرف وزارت فرهنگ وقت و تجلیل از او با حضور عده‌ای از شاعران و نویسندگان از جمله حسین پژمان بختیاری و ایادی رژیم طاغوت.

۱۳۳۸ـ تولد چهارمین فرزند «هادی».

۱۳۴۰ـ ترجمه‌ی گزیده‌ای از اشعار او به زبان انگلیسی.

۱۳۴۲ـ انتشار کتاب «منوگرافیا محمد حسین‌شهریار» تألیف غلامحسین بیگدلی (۱۲۷۹ـ ۱۳۷۶) در باکو.

۱۳۴۳ـ انتشار کتاب «شهریار و حیدر بابایه سلام» تألیف پروفسور احمد آتش در ترکیه.

۱۰ خرداد ۱۳۴۴ـ بازنشستگی از بانک کشاورزی و پیشه و هنر.

۱۳۴۴ـ انتشار مجموعه‌ی شعر «لیریک شعرلر» از حبیب ساهر حاوی اشعار انتقادی از موضع‌گیری‌های سیاسی شهریار.

۱۳۴۴ـ دیدار با هـ ا. سایه و . . .

۱۳۴۵ـ دعوت به آذربایجان شوروی برای شرکت در جشن دویست و پنجاهمین سالگرد تولد ملاپناه واقف.

۱۳۴۶ـ انتشار منظومه‌ی بلند «بولود قاراچورلو» سهند خطاب به شهریار.

۱۳۴۶ـ سرودن منظومه‌ی سهندیه (به زبان ترکی).

۱۳۴۶ـ چاپ دوم «حیدربابا».

۱۳۴۶ـ اصرار به قبول ریاست کتابخانه‌ی پهلوی، و مهاجرت به تهران از طرف رژیم.

تیر۱۳۴۶ـ چاپ دیوان با عنوان«کلیات دیوان شهریار» مجموعه پنج جلدی در تبریز.

تابستان ۱۳۴۶ـ مسافرت ۱۵ روزه به تهران، اقامت در منزل سهند (ـــ ۱۳۵۸) دیدار با هـ ا. سایه، فریدون مشیری (۱۳۰۴ـ)، و . . .

تجلیل از او توسط چند محفل فرهنگی وابسته به رژیم.

۱۳۴۸ـ اعطای درجه استاد افتخاری به او از طرف دانشگاه تبریز و تجلیل از او در سالن«شیر و خورشید» تبریز از سوی کارگزاران رژیم.

۱۳۴۷ـ انتشار مقاله انتقادی از «حسین دورگون» در هفته نامه‌ی «مهد آزادی ویژه هنر و اجتماع» در باب انعطاف شهریار در مقابل کارگزاران رژیم.

خرداد ۱۳۴۹ـ چاپ جلد دوم دیوان با عنوان «کلیات دیوان شهریار» در تبریز.

۶ آذر ۱۳۵۰ـ دیدار با رستم علی‌اوف (ـ ۱۳۷۳) ایران‌شناس شوروی در منزل سهند.

۱۳۵۰ـ ترجمه اشعاری از او به زبان فرانسه.

۱۳۵۱ـ انتشار کتاب «آذری تۆرکجه سی (ترکی آذری) با ترجمه و شرح دقایق زبانی و دستوری حیدربابایه سلام»[۱۴۳] تألیف پروفسور محرم ارگین در ترکیه.

۱۳۵۱ـ دیدار با رسول حمزه توف شاعر داغستانی در تبریز.

۱۳۵۱ـ تشکیل دومین کنگره سراسری شعر ایران در تبریز به ریاست او، این کنگره از طرف برخی از شاعران تحریم و جنجال بزرگی در اطراف آن برپا شد.

---

[۱۴۳] این کتاب در دوره‌های دکترای تورکولوژی دانشکده‌های ادبیات ترکیه جزو کتب درسی است.

دی ۱۳۵۲ـ مهاجرت به تهران و اقامت در امیرآباد.

بهمن ۱۳۵۳ـ فوت همسر (عزیزه خانم) و تدفین او در قم.

تابستان ۱۳۵۶ـ بازگشت به تبریز و انزوا.

۱۳۵۸ـ مرگ بولود قاراچورلو (سهند)، رثائیه بلند شهریار در سوگ سهند به فارسی (سهندیه فارسی).

۱۳۵۹ـ انتشار شعر با ردیف «آپارا» از حسین دوزگون در مجله انقلاب یولوندا در انتقاد از موضع‌گیری سیاسی شهریار.

۱۳۶۰ـ آغاز به سرودن شعر در هم آوایی با انقلاب اسلامی.

۱۳۶۱ـ چاپ اشعار ترکی با عنوان «شهریارین آذربایجان دیلینده اثرلری» به کوشش یحیی شیدا در تبریز.

۲۹ تا ۳۱ فروردین ۱۳۶۳ـ بر پایی کنگره بزرگداشت استاد سید محمد حسین شهریار به مناسبت هشتادمین سالگرد تولد او در «تالار وحدت» دانشگاه تبریز.

۱۳۶۱ـ سرودن قطعه‌ی «محقق سن» توسط شهریار خطاب به استاد دکتر حسین محمدزاده صدیق (دوزگون).

۱۳۶۳ـ ملاقات شهریار با آیت‌الله خامنه‌ای.

۱۳۶۳ـ چاپ مجموعه‌ی شعری با نام «نغمه‌های خون» همزمان با کنگره‌ی بزرگداشت.

۱۶ خرداد ۱۳۶۶ـ دیدار با هـ ا. سایه و محمد رضا شفیعی کدکنی (م. سرشک) (۱۳۱۸ـ) در تبریز.

۲۹ تیر ۱۳۶۶ـ دیدار با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (رئیس جمهور وقت) در رأس جمعی از شاعران آذربایجانی در استاندار ی تبریز.

۱۹ آذر ۱۳۶۶ـ آغاز بیماری، بستری شدن در بیمارستان امـام خمینـی تبریـز بـه مدت چهار ماه.

۹ مرداد۱۳۶۷ـ عیادت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (رئـیس جمهـور وقـت) از او در بیمارستان مهر.

۲۷ شهریور ۱۳۶۷ـ وفات، ساعت ۶/۴۵ دقیقه بامداد در بیمارسـتان مهـر، طبقـه پنجم، اتاق۵۱۳.

۲۸ شهریور ۱۳۶۷ـ تشییع از بیمارستان مهر تا فرودگاه مهرآباد و انتقال پیکر بـا هواپیما به تبریز.

۲۹ شهریور۱۳۶۷ـ دفن در مقبرة الشعرای تبریز با تشییع بیش از ۴۰ هـزار نفـر، اعلام عزای عمومی در سراسر آذربایجان.